رسائل ملّا طغرا۔

از

ملّا طغرا۔
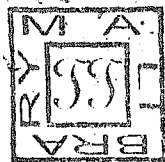
*بسم الله الرحمن الرحیم

حمد و سپاس ستایش باری است از این بوستان معنی پروری که در موسم اردی بهشت تحریر بطرز احیش پرداخته* از جوی قلم انشا در زمین رضوان پسند کاغذ بجای سنبل و نسرین خط و خال حور غلمان نهال ساخته * رباعی * ای در طلب تو شانه بر دوش سحاب * بارانی قطره در رهت سالک آب *
بر یاد تو موج بحر حبس نفس اند * در بقعه شجر خرقه پوشان حباب *

ثنای بهار پیرائی که انگشت سبزه را بدانهای شبنم غلطان سبحه گردان تهلیل خویش نموده * و حمد نیسان آرائی که پنجه

بنفشه را از وضوی شبنم باران به بستن پیمان سجدهٔ خود کشوده *
بهواداری نسیم هدایتش برگ زنده دلی بر شاخسار پژمرده
بستان رسیده * و به آبیاری ابر بشارتش گل نغمه را از خار
خشک منقار مرغان دمیده * به آگاهی حق صدای طیور زبانهٔ شگوفه
از گوش شاخ درختان در کشاکش * و بسر سبزی شوریدگی
منصور طرهٔ خرمی بر دوش رزان دایم مشوش * چشم نرگس
بسحر خیره بجویائی وصال او رنگ بست سرمهٔ بیدادی * و طفلان
غنچه برگ ریز بد بستگی خیال او سرفراز لباس برخورداری *
* بهم سوی * گلستان سینهٔ رنگین ز داغش * چمن افتادگی
راه سراغش * ز بس در بوته شوقش زده جوش * شده توبن
دو رنگ سنبل سیه پوش * غمش چون بافراش آستین *
بی گل را بباغبن گرد قسمت * ز عشق او گرا ز نه تانهای است *
دیغ ز بیج طاسم رنگکاهی است * ز بس خونها که خوردش از پیاله *
نقطه دارد چشم لاله * شقایق چون ز داغش سوخت تودل *
رسید از هجرش سوسن به دودی * بیادش عندلیبان نغمه پرداز *
بود همتا شان مضراب کمان * ندادی گر بذکرش ... آغوش

تذروی شانه را در سر فراموش * بود کبکی سراسر گرد کهسار * بدام پنجهٔ زاغش گرفتار * دل طاؤس زو صد خار دارد * ازان رو پشت بر گلزار دارد * ز باغ وصف او طوطی چمن پوش * بهار بیخزان دارد در آغوش * بود قمری همیشه در سراغش * شده یک مشت خاکستر ز داغش * بسر سبزی خر آمد سرو دایم * که پا در جست و جویش کرد قایم * چنارا ز سوز عشق او شرربار * علم کرده پد از جوهر درین کار * ترنم ریز تسبیحش دم باد * پریشان سماعش موی شمشاد * چو سر بستان درختی خشک دره * تن خود کرده وقف ذکر اره * ز شوق او که دریای خموش است * بهر سو چشمهٔ در عین جوش است * مار دو پیچیالش آب راهی * دمی بیکار خارش نیست ماهی * فتاده پرتوش تا بر دل آب * ز حیرت باز مانده چشم گرداب * چه نقاش است این کز حسن سرشار * بدامش نقش میگردد گرفتار * چنان واند ز صنعت دل ربودن * که ساز و محو خود پیش از نمودن * حقیقت وصف صنعش اوج تقریر * گلی از غنچه‌اش گلزار کشمیر

* در تعریف کشمیر فردوس نظیر تحریر یافت *

حبذا شهری که اگر نسیم گلستانش بطرف بدخشان وزد

آب لعل بوی گلاب گیرد * و اگر شمیم چمنش بجانب یمن
خاطر * چون عقیق رنگ زمرد پذیرد * و روا بین کهسار اطرافش
سمیا سمین از بسکه بر یکدیگر بافته * مخمل سبزه در هیچ طرف
جای خواب نیافته * مردم دیده بعکس پذیری گلنارش کارخانه دار
شفق سازی * و طفلان نگاه بمشاهده لاله زارش گرم شغل
آتش بازی * در طی مسافت کشت زعفران زارش تدرو آفتاب
رنگ پرواز باخته * و در سیر سبزه بهار ریحانش زاغ شب
به آشیان اقامت پرداخته * بنفشه خط کار خوبان اگر بر روی در
نمی ماند * خود را تا به بنفشه زارش میرساند * و سنبل زلف
خوبان اگر پای خود بسته نمی دید * سر بپایانش میکشید *
سوداگران شهر سبز نباتات تا از کارگاه بهار سازی چمنش
متاع خرمی در بارگاه نبهند نهال نشوند * و در یافتگان
قابلیت نشوه نما اگر به نزهتکده گلشن ریشه امید بدوانند بر خویش
نبالند * گل خورشید اگر بنظر بهارش در آمدی * از کسوف خزان
بر آمدی * و بلبل صبح اگر بشاخ گلشنش نشستی * لب از
فغان نبستی * با طفلها از شمار گلهای الوانش دنگی به *

و باصره را از اندازهٔ اطراف گلستانش طرفی نه *
سبزه اش باششش جهت عهد یکجهتی بسته * سه برگ ~~اش~~
در چهار حد مربع نشسته * طفل غنچه تا تختهٔ بازی سر بر آورده *
کیچه اش بصد هزار رنگ گل کرده * نرگس می پرست انگشت
های دست از قدح نکشیدن * بنفشه سیاه مست ثابت
قدم بستر غلطیدن * از موج رنگ گل زورق آشیان بلبل
طوفانی * و از [illegible] بیت سبزه سرو شعله آواز تذرو در ریشه
دوانی * بمقتضای اعتدال هوا تنور افروخته لاله با کشت داغ
صلح نموده * باقتضای پاکیزگی فضا طفل بیدست و پای شبنم
بشستن مشق سوسن کف گشوده * آفتاب هرگاه فرش زرین پرتو
در سبزه زارش گسترانیده زمردین برچیده * و سحاب هر وقت
نهال آتشین برق در گلزارش کاشته نخل گل افشانی برافراشته *
ابر بهار در راه هواداری این گلشن شب و روز بهم چشمی یم در
قطره زدن * و نیلوفر به نشاط سر از زمین بر آوردن و را انداز کلاه
بر آسمان انداختن * از طرب انگیزی باد موج رود بتار قانون در نوا خوانی *
و از سبکروحی آب رقاص حباب باصول خفیف در مقام

روانی * ماه بعیش دستگاه آن روشنی ندارد * که عکس
زنگی را از پایهٔ تیرگی برنیارد * پنجهٔ آتشین آفتاب تا به محاذات
جبینش رسیده * از تاثیر سردی گرم لرزیدن گردیده *
بدستیاری فیض هوا شکوفهٔ پنبهٔ مینا ز بار بستن * و به نشاط
آوری جلوهٔ باد مرغ بیضهٔ قولا و در سرود خواندن * و به تحسین
بالا ست نسیمش سر درختان پیوسته در جنبش * و باندازهٔ
صفیر شمیمش کمند موج آب در دست پیچش * صبا بکاسهٔ گوش
حباب در پیمایش نغمهٔ تر آبشار * شمال برخهٔ تار موج در نوازش
سبز جویبار * سر چشمه ها هوا از طوفان تر دماغی * پای
درختان دستیار طغیان شگفتگی * بید مجنون را اعتدال
مزاج میسر * و تاک فرسوده را خون گرمی شیشه و ساغر *
و ساق چنار آسمان خلخال * تختهٔ مشق بلند پروازی طایر خیال *
شاخسار صنوبر رقص پرواز * ساز برگ رسائی ادا و انداز *
پیچیدگی طرهٔ شمشاد * مجموعه وار پریشانی باد * قامت سرو
افراخته * اندازهٔ بال و پر افشانی فاخته * شفق کده گوش گل *
دستگاه رنگ نغمهٔ بلبل * شبنم افشانی اوراق سمن *

تاریخ گلستان عقد پروین * انجم نکهت نسترن * نشان تسخیر
خطا و ختن * و پشت گل جعفری رو کشش بوسه کیمیا گری * موج رنگ
شقایق به نیابت برق لایق * مستوی * گل و سنبلش در چمن
کاشتن نباشد * بهار اینجا بهشتی آشنا شد * شفق سبز خوش رنگ لاله
زارش * فلک یک پشته سبز از بهارش * به شبنم پوشش بهار از
بستان گوشید * زمرد بر طلائی شعله پوشید * نی گوناگون و وا در بیشه
سبز * چو طوطی پر بر آرد شیشه سبز * سوادی که زده گلزارش آید *
دشمنش در نظر دگرگون نماید * ز آتش بازی گلهای رنگین *
بر افروزد چو شمع انگشت گلچین * عجب گر آتش رخسار گلشن *
نگردد و داغ لاله روشن * گل رعنا ز بیش سرگرم ناز است *
زبان غنچه ها بر وی دراز است * که سوسن زر وی پیش بینی *
بباغش روز تا شب هم نشینی * برغم چو هری هر سو درین باغ *
گرفته لاله بر کف نیلمی داغ * در گل است که از آب و تاب
است * ندارد غش طلائی آفتاب است * بشاخ ذوق مرغان
نغمه پرداز * هم دمساز هم چون پرده ساز * ز بس از گل بود
بلبلان طربناک * سرو از سایه اش پیچید ز خاک * بی ضبط

سوسول صوت بلبلان * زنده باد صبا کف بر دف گل *
برقص انگیزی سرو کران تک * زند قمری زبال خویش
دستک * تذرو آسودگی افشانده از بال * به پرواز
بپای صنوبر قال * نالانه مرغ این گلشن رمیدن *
نگر دو سنبر داشن سپر از دمیدن * کشیده کوه ها ز
قبضهٔ خاک * بجوش سبزه و گل سر برافلاک *
بجای قلهٔ کوهش رسنیده * که رنگ از چهرهٔ رفعت پریده *
ز موج لاله از بس خورده پهلو * بود دامنش صد باره یکی مو *
ز طغیان گل و سنبل بگلگشت * نه کوهش می شود
معلوم نی دشت * زمین گل آسمان گل بحر و بر گل *
نمانده در عدم گوئی دیگر گل * سالهاست که طوطی
ناطقه بذکر بعضی از فواکه این چاشنی کده با خویش موعود
شیرین زبانیست * اکنون که بدست یاری حدیث
گلهای دلفریبش بپای سخن در آمده * از سر وعده
نمی گذرد * و گوش شوق را بجاوت پذیری تهنیت
می رساند * چشمی را سر رشتهٔ لذت بینائیست که باندازهٔ

میوه های الوانش کمند نگاه گشوده * و دستشی را
پایهٔ ذوق رسائی است که در شاخسار درختان نوبرش
جلوه نموده * زرد آلوی آفتاب از تار شعاعی بانخل باغش
هر روز در تابش پیوند * و کیله هلال برشتهٔ ضیا بشاخ
شجرهٔ آسمان سراغش همیشه پای بند * زال چرخ خوشه
پروین را از شاخ او نای تاکش بغورکی چیده * و هر
کمر دون گردنگان کواکب را از ثمرهای یک درختش بدامن
کشیده * باشتغال تعریف این مجموع شیرینی لب
ذوات درانداز زبان کشیدن خامه * و باشتمال توصیف
این منبع چاشنی دهان مقراض لذت پذیر اصلاح نمودن
نامه * نی بوریا بهم نشینی خاکش از بس بلذت پیوسته *
که نیشکر مصری به نازش نقد هستی در گره بسته * مرغ
نگاه از آشیان دیده بر شاخ هیچ ثمری نه نشیند * که لاله
بر شاخسار از مرجوش حلاوت رشته بر پای خود نه بیند *
درختش چون از دستگاه ریشهٔ برگ میوه پروری
یافته * شاخسار حوصله اش از بستهٔ دل تنگ رخ تافته *

اگر پستهٔ قزوین بیادام تر و تازه او دل نمی داد*
نسیم باغ کزین چون مغز در پوستش می افتاد* زیوانس
چون به نهال خود نمائی ثمری نداشته است برگ سن پروری
خویش را از دست گذاشته* هر جا که تعریف ناشپاتی
زرلباس بر زبان آید* توصیف شکرپاره پانبه قماش را
بگفتار می نماید* نهال زرد آلو اگر بمیدان باغ نمی تاخت*
چوگان زمرد بر گوی طلا که می انداخت* چنانکه سیباهش
دوکان خود فرو می چیند* سیب ذقن خوبان روی خریدار
نمی بیند* شنگرف که سبزی او زیبت شاخسار است*
ناتمام است و در شیرینی پخته کار است* آلوچه که پیشتر از
میوه های شیرینی زسیده* باوجود ترش روئی روی خویش
درهم نکشیده* نسیم بشاخ میوه کاری اشجارش در
آویخته* جهت بهی خمیر صندل و آب نبات بهم آمیخته*
اگر درخت موسم وزین وعده گاه ثمرپای نهاد* نهال
بوستان ارم در راه میوه او سر می داد* و بوت
بهمرسش بهجوم چاشنی شان عسل را پس نشانده*

وشفتالوی نورسش محفه ولشیاتی بمهر بوسه
خوبان رسانیده * بشهد چشانی سایه قندی لب جوی مضمون
فروشی * بنور افشانی جلوه انگور که چه شاخ شرمسار روبشی *
از غلامی صباحی فخری هرات بر مسند افتخار * از
حسرت ای خلیلی مرده باشن مرده‌ی گرفتار * شاه
آلوی درخشان رشک فرمای لعل بدخشان * شیرین
کاری عناب * با لب دلبران در شکر آب *
مثنوی که پروانه تا در صحن باغ است * بیک
فانوس بارش صد چراغ است * چنانی به باتجر د شد
هم آغوش * که دارد خرقه‌اش را باد بر دوش * که تحریر
وصف ناشپاتی * نماید صفحه کاغذ نباتی * چو زرد آلو بخوبی
نامور شد * بدل سختی در دو نرمی بر شد * که وا امرود
نافیروز تاج است * زمانک شهد جویان خراج است *
چنان شد بوی شفتالو دوائی * که یابد خسته او هم
شفائی * بود پاخوشه تا انگور را شهد * رسد پروانه
آتش در خرمن شهد * چه طفل از کف در پستان

انجیر * گداز و ریزه های قند و شیر * بود از بس که
پاسبانش نزاکت * نیاید بلب بو پیشش راه نبت *
دهن پر چو از گفتن جوز * شود مغز سخن را حلقه چون
لوز * زبان از وجوب لب غرف بادام * گشاید گت
بروغن مالی کام * چو ساقی پیش مستان نقال
چیند * بجای پسته قندق هی نشیند * کسی چو باد رنگ از
سبز پوشان * بکشته هم نمک با جرعه نوشان * چو زرد
بر ظرف قسمت خربزه دست * حلاوت انچه بودش
در گره بست * نموده جمع یکجا هندوانه * ز بهر مرغ لذت
آب دانه * فضای کوه و صحرا میوه آمیز * هوا تا روز
محشر چاشنی بیز * اگر فرهاد شیرین کار بودی *
درین کهسار صنعتها نمودی * بتاثیر فصل و هوا هر گل
موسمی بر گلابن طراوت است * و در هر میوه هنگامی
شاخ لطافت * الاکل سرد و میوه حسن که بباغبانی
بزرگ و کوچک این مقام همیشه بهار است * و پستاز
تازگی و برگ چمنکی پیوسته پربار * بهمنشینی صاحب

بناگوش مطربان بجا نقل دایر نعل در آتش * و بکمند افکنی
شعلهٔ آواز مغنیان پروانه از بغال بیضه در کشاکش *
طنبوری به بند انگشت طنبور در کاسه شماری شراب
سرود * قانونی بجوی تار قانون در آبیاری باغ نغمهٔ
داود * موسیقاری بسر پنجه موسیقار در بالایش
رنگ گل ترانهٔ تازه * کمانچی بتان گیسوی کمانچه در
آرایش مرغوله بانگ آوازه * چنگی بسوزن مضراب
در رشته تار ساز طرب گوک کرده * نائی بدمسازی قلم
نامی پرکار نقش دست بطراحی هوا بر آورده * از موج
تیزی رطوبت سرود کاسهٔ خشک رباب پشا دابی
حباب * از آتش افروزی صوت گلوسوز استخوان سینه
عود بسوختگی دود * سامعی نگذرد که زبان مضراب صدا
زمزمه شور انگیز بر گوش ارباب خرد نکشد * و زمانی بر نیاید
که لب جام هزار نکته رنگ آمیز در کار اهل هوش
نکند * پس آبی گلزار حسن خوبان مینای می سحر خیز *
به وصف شکنی لشکر ملال دوران فوج پیاله بلوریز *

عاشقان لاله رخسار بساغر می عهد یکرنگی بسته * و محبوبان
گلعذار یاد از در قص برخاستن نشسته * گاهی که بسماع
دست بر آورند خرد و دری پا بستن معذور * و جائیکه برقص
قدم بر دارند هوش در سر گذشتن مجبور * بحر اصول
بطوفان افتاده شیرینی حرکات * و مقام آهنگ از
جا در آمده دلنشینی نغمات * دلربائی حسن صوت ناهید
را ثابت قدم مقام عشاق کرده * درسای آواز شش
خورشید را بدایره شکستگی رنگ در آورده * سپره
بثانه از شعشعه آفتاب جمال درستبستان زلف بی تاب *
چشم آینه از هجوم فروغ تمثال مژه ریخته اضطراب *
غمزه در فضای آتش رخسار بتاب کشتی تیر مژگان
در کار * عشوه بهوای گرمی عذار بجانه کمان ابرو گرفتار *
گیسوی شب رنگ فتنه انگیز سنبستان روز رستخیز *
زلف مرغوله پرداز فریاد رس اهل نیاز * چشم سرمه
پرست برگان سیه مست * لب شیرین به تبسم چشمه
شور در ترنم * مثنوی * سرود و حسن این جاهم عنان شد *

گل و مل هر دو چنین یک دو گانه * ترنم ریز هر سو خوش
خرامی * بپای نغمه در سیر مقامی * صرا پا نغمه پرداز
هوازنش * شرر افروز گرمیهای سازش * ز مژگان
جهان نغمه پرداز * چکیده نیش مضراب رگ ساز *
شده چون مطربان را سایه از کف * چو برگ گل نماید پوست
بر دف * ز آب نغمه چون دف نم کشیده * هوا از
آتش رخسار دیده * بمطرب نی چنان دل بسته دارد *
که پیدا هم بی لب او بر نیارد * مغنی چون زند دور زلف خود
چنگ * شود مرغول زلفش با هماهنگ * کند چون چشم
مطرب ساز دیدن * توان صوت از نگاه او شنیدن *
ز شور انگیزی نقش ترانه * رهد کبک فلک از آشیانه *
صراحی بهر مردان هست افسر * زنان را پرده ساز
است چادر * گرایان بود سخت افگند از دف *
کمر قهقهه ساخته طنبورها برکف * ز دیوار و در این گلشن
ز دف دمیده ساز برگ نغمه شوق * نسیم و نغمه را یک
هر نفر و طوار است * هوا را پرده از بحر اصول است *

زهر جانب زده مرغ تر آهنگ * نشانده از ترنم بر هوا
رنگ * نباشد او ورا کز من هم چو بلبلان * غزل خوانی کنم
در عشق آن گل * بیا ساقی که عید نو بهار است * گلستان
جلوه گاه آن نگار است * ز لطف آبیاری گلبن ناز *
گل صد نغمه بر یک شاخ مار است * لب مطرب زلالی کز او
دو جوی * که موج است از رشک آبشار است * بسازی
شد مغنی نغمه پرداز * که تارش از رگ ابر بهار است *
سرود عشق رنگ کهنگی ریخت * نوای تازه تر به
روی کار است * نفس با صد نوا در پرده دل * زبهر
دو کشش در انتظار است * کشش ظفر او می مطرب
عشق * که برگ ذوق را سازش حصار است *

داستان چهارم در ستایش

دل که در کشمیر جنت نظیر

نهریست تحریر یافت نظر کرده است

دل چیست آب خود گلستان دگر * گل نیز نگارش اجه
باران دگر * هیداشت کز او موج کشتی نوح خبر * کشتی

ی مساحت بهر طوفان دگر* زهی دریاچه گلستان رشک
کز جوش گل آتشین هنگامه گلستان خلیل را گرم ساخته*
و از طغیان سبزهٔ دل نشین بسبزی کشتی ع
ملاح پرداخته* از قرار گرفتن آبش نقش ایستادن
چنانچه باید نشست* غواصان آبش در آب
نگاه‌داشته بسوختگی نفس* شناوران هرسو دست و پا زده
آشنای فریادرس* رفتن تا میانش نرفته کسی تا کجا
زود* رسیدن بکنارش نرسیده کشتی بکجا رسد*
از بس غایتی که بهر حالت ابر باد حبابی نرساند* لب
دریا از موج در زیر دندان تاسف مانده* از رطوبت
هوایش ابر نیسان سرشار بحر ردمائی* و از خرمی
فضایش نوبهار خضر سرچشمه شگفتگی* گلهای رنگین
سرخ و زرد برچیدن دکان لعل و کهربا تردست بساط
گستردن* برگهای سبز نیم سبز بشکست
کار زمرد و فیروزه کمت بهم داده عهد بستن* موجهای
بتماشه گلهای دور آید* برنگ قوس قزح بر آید* حبابی

که بسبزه دیده بگشاید * ساغر زمردین نماید *
سطح آبش تا پر درون کنول گل گشاده *
بدخشان را از لعل آتش در بها وا فتاده *
نشوه نما در غوطه کاری آب و تاب * نسیم و صبا در شناوری
رنگ و بوی گلاب * خرمی و شادابی بیخبر بهار
بهم آمیخته * دمیدن و شگفتن بی اطلاع نامیه بیکدیگر در
آویخته * آب برنگ گل و گل برنگ آب و او نکهت و
رطوبت داده * از زمین تا آسمان طوفان تر و تازگی * واز
مشرق تا مغرب چهار موجه رنگینی و شگفتگی * آری گلشن
عالم را آب کم ازین نشاید * و تحمل گردون را لجه محیط
ازین کمتر بظهور نیاید * مثنوی * نگاها بسکه رو داده
است آبش * نمی آرد بهر گرد رخ حبابش * بهم سو
کشتی طوفانی گل * تلاطم خیز موج بانگ بلبل * رخ
کشتی نشینان شعله تر * در آب حسن شان کشتی
شناور * ز عکس لاله رخساران سرکش * فتاده ماهیان
در دام آتش * بهمت ناخدایان کف گشاده *

گلستانی بدست باد داده * و درین دریا چنان جوش طرب رود
است * که هر موجش ز آب نغمه رود است * ز صوت
مطربان پیوسته گرداب * نماید رقص در وجد گهر آب *
فشانده هر طرف از شاخ آهنگ * گل نغمه بگلهای گل
رنگ * ز هر زورق صدای نغمهٔ تر * زده موج طرب
بگوش اختر * رگ طنبور رشک موج آب است *
بدستش کاسه هم چشم حباب است * شفق شد بادبان
از هر قومی * لب کشتی هم آواز دف و نی * ز رنگ
آمیزی عکس پیاله * شده نیلوفر افلاک لاله * چراغان
ز دو چندان نقش بر آبش * که فانوس خیالی شد حبابش *
رطوبت راز بس می در ایاغ است * چراغ شعله
دایم تر دماغ است * بحمد الله که من هم تر زبانم *
ازین آب و هوا روشن بیانم * ازانجا که اقتضای
خاک این فردوس آئین است هر زمینی نیست که
سبزگی و خودرویی آن صد بهار را پای بست نتوان یافت
از هر طرف باغهای دلنشین هم چشمی بهشت [illegible]

بر آورده خصوصاً باغ فیض بخش در تحسین فیض ثانی است *
و برفعت انگشت نمای ساکنان آفاق * از رطوبت سایه
درختانش ماهی زمین در آید از شناوری *
و از رغبت زرگلهای الوانش قارون فلک بر
ساز کیمیاگری * شمشاد پابند از هر دو از مرغان نگاه کمند طره
بدست آید از باد داده * و سرو بشماره صید دلهای
آگاه چین از دام گیسو گشاده * بجوان سالاری
اشک ابر طبقهای خنده بر خوان شگفتگی گل فرو ده *
و به نقره کاری طراح کار شبنم افشان غبار بر اوراق مجموعه
سنبل نموده * نسیمی بجانب ریحانش نگذرد * که سر
مشق تازگی بسوی خط خوبان برد * بسا به پروری جعفری
خاک را آب و تاب طلای احمر * و به عکس پذیری ارغوان
زمین را بساط رنگین لعل تر * از شررافشانی آتش گل
پا به نسترن در معرض سوختن * و از موشکدوانی
چراغ لاله سوخته سوسن سرگرم افروختن * صبح چون
از بیاض نسرینش دم زند * مجموعه سواد شب را

برهم زند * در پای چنارش رسائی خجالت زده دست کوتاهی *
دور سیر آبشارش روانی ترسنده لغزیده پائی * از
نهایت صفای آبش وقت تموج عکس از گم شدن
محفوظ * و از غایت شیرینی زلالش طفلان نگاه در غوطه
خوردن محظوظ * مرغولهٔ ریزی آبشار با نغمهٔ مقام در اصول
روانی * نواخت هم زمزمهٔ جری جویبار در پست
بلندی بیچ‌پانی * کوک نغمهٔ زیر و بم موسیقار فواره
سرشار ترصدائی * رقاصان حباب انگشت نمای موج
بخوش آدائی * مثنوی * نگاه از سیر این باغ طرب خیز *
چو تار ساز کرده نغمه انگیز * بهر سو عندلیبان کرده سرشار *
ز آب نغمهٔ تر جوی منقار * دل قمری ز افغان شعله ساز
است * ز سوز صوت طوقش در گداز است * تذرو از بسکه
شد با نغمه یکرنگ * بنقش بال خود آمیخت آهنگ *
ز هرجا نغمه سازی دل نشین است * که در هر نغمه صد ره
شاه بین است * صنوبر بسکه دل بر رقص بسته * ندیده
یکنفس خود را نشسته * چنار از وجد بالا دست شاد است *

کند گر سرکشی آتش نهاد است * ز عکس قمری بهر
سوپیش کشیده * لباس سرو سر تا سر دریده * گل ذوق-
است در آغوش خارش * طرب زیر است دایم
آبشارش * کف فواره تا حوضش کشاده * فلک را
غوطه در آب داده * زمین از مستی آبش خراب است *
ز تاب تند پیش ماهی کباب است * هوایش بسکه
شفاعت است بابلبل * تواند دید دود آتش گل *
در این گلزار قصری زرنگار است * که نقشش را
ز عکس آن بهار است * صفحهٔ زمین را از طرح بنای
آن نقشی نشسته که کارنامهٔ مانی به تعظیمش برخیزد * -
و سطح فرش را از پرتو فضای آن روشنی پیوسته که
آفتاب بدریوزه اش آبرو بریزد * هر خشتی صد کس را
دست بوسیده تا بپای نگارش رسیده * گچ کشاکشها
دیده تا خود را به پناه دیوارش کشیده * بنایان افلاک
چون دست گل مالیده داری همال. تا پچکاری آن برده اند *
پنجه از گل خورشید عاریت کرده اند * گچ صبح از کوره

مشرق هرچند بچه بر آمده خورشید را در این کار خام کار
شمرده * قوس قزح تا کمان ابروی طاقش را دیده بهر از
رنگ بر آمده * و آفتاب هرگاه پیش رواقش رسیده
بعالمی دیگر در آمده * هفت اقلیم در تمام شدن یکپایه
اش دست بهم داده اتفاق * شش جهت در یک
جهت بودن فضایش از مشهوران آفاق * بذوق بوسه
پچیدی لب بامش ساق عرش پایه عریانی چسپیده *
وبشوق مردم نشینی چشم غرفه اش پیر گردون
لباس سیاه پوشیده * نسیم فردوس نفس
سوخته نالش در یافت کام * دم صبح به بیاض سحرش رنگ
باخته شبگیر زیارت سواد شام * از رطوبت هوای دلپذیرش
دماغ آتش گرفته شمع از رهگذر پوست بی پروا * و از
بهار گلشن تصویرش شاخ سبز روح نسیم سحران
یار تازگی نشو و نما * مثنوی * برنگ آمیزیش نقاش
در و صنعت * زخوی آب و آتش را بهم بست * پولهای
دهانت از رنگینی رخ گل * صدف و اوش باغت مقتاد

ببلبل * چمن سازی چو کردی پای بستش * پر طوطی قلم
دادی بدستش * کشیدی گر شبیه شمع سرکش * دل
پروانه بودی رنگ آتش * شدی تا صرف سوسن
باغ لاله * سرشتی نیل خود را در پیاله * کف نیلوفر
است از فیض سحاب * کرشمه لاجوردش را
بصد آب * فشانده خورده‌ی طلا از دست * کمانش
داد زنگارش بانگشت * چو کلکش سحر بنیادی برآورد *
طاگونی زر خورشید گل زرد * قلم هر جا بطرح باغ برده *
نهالش را ببالیدن سپرده * ز پرواز خم گیسوی شمشاد *
نموده رنگ حیرت بر رخ باد * چو در نازک نمائی کف کشوده *
نگاه چشم نرگس را نموده * ز بس آب نزاکت خورده
لاله * شده باریک چون موئی پیاله * چنار از فیض گلشن
یافت الحال * که آتش برفروزد بعد صد سال * ز دیوار و
در این قصر پیداست * که هر نقش درستی هست
اینجاست * همین بس گلشن این فردوس آئین * که باشد
جلوه‌گاه خسرو دین * بشه کیسی ستان جمشید ثانی *

سرافرازی ده تاج کیانی * خداوند از ازل شاه جهانش *
مسخر شد زمین و آسمانش * در تعریف بادشاه شهنشاهی که در
نیسان مکرمتش مشت خالی حباب گوهر ثمین در گره بسته *
و جهان پناهی که در بهار مرحمتش شاخ عریان موج برگ زبرجد
رنگ پیرهن پوشیده * از گرمی بازار عطایش آتش فسرده
یاقوت در شعله کشیدن * و از خوردی گنداز
سخایش سبزه خشک زمرد در ریشه دوانیدن *
بحر عطایش تا شگفته روی کف گشاده * دریا از صدف
پشت دستی بر زمین نهاده * آتش فروزی مطبخ
جاهش سنگ آتشین آفتاب با چقماق هلال پهلو
خورده * و سپند سوزی رونق بارگاهش دامن صبح
با فروختن انگشت افلاک پی برده * در پله میزان
عدالتش کوه عدل نوشیروان از پاسنگ کم * در
سایه حمایتش تیغ آفتاب درخشان ریخته دم * بمقتضای
رعیت پروری به نسیم و صبا حکم است که یکی بی مشورت
دهقان دست بخرمن نکند و دیگری بی مصلحت باغبان

پا بگلشن نهد اگر باد بگوشش رسانیده که آتش
نجستی دویده * آب را فرموده تا خاک بکاسه سرش
کرده * بخوشه چینی مزرع نطقش گیاه زبان خرمن سوختگان
لبریز شود * و بهم نشینی شاهد خاطرش حسن ملوک
دست غصان روشناس نمود * در چارسوی پرتو
ضمیرش ید بیضا بدست فروشی انگشت نما * و در بازار
رای منیرش پنجه خورشید مشهور بدست اندازی
دنیا * پایه صبح از نظر افتاده بینا بزم حشمت *
ذود شب بباد داده آتش کباب عشرت * شاهی
نگذرد که بذوق دم گرمی راگ سرایانش مطرب
فلک دف بر آتش شفق نگرداند * و صبحی نیاید که
بشوق همدوشی بار یافتگانش مهر گردون عرق انجم
از جبهه هستی نیفشاند * فضای اماکن سلطنت عظمی از
راگ و رنگ سرود پردازان گوناگون * و هوای
مواضع خلافت کبرا از تال و ترونگ اصول طرازان
بوقلمون * و بربط سازان صوت و نقش سرایان را

جز به نغمات خود می شمارند * نشید خوانان کار عمل حجازیان
را کرده فقرات خویش می نهادند * چون ساز هندی
از شعبه هری صوت مقام دل نشین بحر اصول پذیرفته *
لب رود جمله این ابیات بلند آوازه را در وصفش بزبان
موج کنند * مثنوی * بود چشم تر دریا ازین ساز * بناله
داده تن صحرا ازین ساز * چو صندل پا نهد در بزم نغمه *
بیاید وقت هر موجا ازین ساز * زکوچک و صفی خود تال
خوش صوت * شده ایم بزرگها ازین ساز * بتحریک
مغنی میدهد دست * رباب عود را او ازین ساز *
بخوانم چون سرود وصف جنبر * که حسن صوت شد پیدا
ازین ساز * چه اساز و شریک خویش نی را * طرب
کل می کند تنها ازین ساز * فراز و گرچه موسیقار پنجه *
ولیکن می شود بی پا ازین ساز * ز تار خویش قانون
میکشد دم * که یابد صید خود آوا ازین ساز * کمانچه
نی شود در بزم هندی * چه جبر خویشتن پیدا ازین ساز *
پسند راگ خوانان کی بود چنگ * که وقت نغمه صد رهوا

ازین ساز * نخواهد یک قلم ظهور ز بزم * نشان
یابد اگر طغرا ازین ساز * بزرگ و کوچک دربار
صاحب قران از بهجت همایون آساس موسیقی می داند *
و عرب و عجم هر کار خدیو جهان از طالع نوا شناس
تصنیف می خوانند * و مطرب حسن اقبالش اگر کف
نوازش نکشودی * چاه جل ماه بدایره چرخ پابوسی * و
مغنی بزم اجلالش اگر در نواختن مقام سازش نبودی *
نقارهء ادارات کواکب بر چنگ افلاک نه بستی * رفعت
را اگر مرتبه قدرش رو می داد * در مقابل پستی نمی افتاد *
و تمکین اگر پاسنگ وقارش می بود * تلفظش بسبک زبانان عصر
گران می نمود * در طلب نمودن منشور نامه همت * دریا از موج
انگشت بچشم گرفته خدمت * صبحی که بهر خیز و شب هم
روز * و شامی که بتقریر نشیند روز هم شب * و در روز رزمش
اگر دیر بجلای اسلحه دلیران پردازد * روشنگر
خورشید را انجا کی یلچاکند * و در شب بزمش اگر زود
کف هوائی آتش باران ندهد * مهتابی ماه را تاب

رساند * شمعی که در محفل وصف سیمایش بر وشنی
پیوندد * کسان بر رشته نورش احرام نه بندد *
در عرصه شطرنج مردانگیش بهرام چوبین اگر اسپ
اندازد * ادنی پیاده اش مات سازد * فرزین فلک اگر نه
از فیلش میدید * در بساط سیاه کی بر رخ هر کس
می دوید * نامه شجاعتش تن بلفظ لرزه ندهد * تا بسجود
گریز نخوانند * و خامه حرارتش بشکست رقم پا نه نهد *
تا کند سوادان در نمانند * در بهارستان دورانش
بدخشان لاله از دست بی صفا * و بر سر خوان احسانش
عمان ابد از دست بسته و پا * کیوان از کهکشان
دست دراز کرده رکاب گرفتن * آسمان از صبح دامن بمیان
زده جلو دویدن * موج قلزم بطاق ابروی تیغ آبدار
پیوسته پیاله گرداب بر لب * چشم انجم بذوق نگاه
سپهر فلک هزار سواد خوان صفحه شب * تیر قضا بجاه
زدائی کمان پرواز گرفته رسائی * خط استوا بسایه
پروری سنان ثابت قدم بر است ادائی * پنجه علم

کیوان رفعت کاید دست فتح و نصرت * و چتر
شهنشاهی خورشید قدر * انگشت نمای هواداری بدر * شمشیر
فتح نمای تاب خونش خلاف سر از تیغ آفتاب * سوی *
لوائش باسر انگشت خامه * روا دارائی کشود فتح نامه *
نداز دو قبل مستش از کسی باک * زند گوئی زمین
بر فرق افلاک * زبیم او فلک از غرب تا شرق * بدست
ابر داده چرخی برق * چنان عکسش بدریا زد سیاهی *
که راه آب را گم کرده ماهی * بفرمان بردن شاه قوی دل
* کمر بسته است دایم از جا اجل * ز دست هیبتش
فیل فلک سا * به بینی خط کشد دایم زمین را * گرفته شمع
وهن از تیغ در مشت * چراغی کرده روشن از
هر انگشت * سپر مشکین گلی باشد بدستش *
کرمی دارد زبوی فتح مستش * سمند عزم چون بر صید
که تاخت * درون رانیه گاو آسمان باخت * نخچیر و
دام صیادانش از خاک * با تعظیم کبوترهای افلاک *
کی انجا نسر وطایر در حساب است * کهین صیدش تذرو

آفتاب است * در تعریف و توصیف بادشاه عالم پناه هند
شاه جهان بادشاه خامه خارخار آن دارد که چمن پیرای وصف
صوری بهار سیرتش گلچین تر دماغی گردد * اگر صفحهٔ
دستیاری نموده ابی بر روی کار شگفتگی آرد وقت
است که مداد نیز بجد کاری روان شود تا انگشت نمای
انبساطش توان خواند * زهی روشن سوادی که از بیاض
عارضش حسن مطلع آفتاب را مطالعه نماید * و در صفحهٔ
جبینش از روی پیش بینی نظم مشاهده را بمقطع
رساند * شعشعهٔ حسنش چون به تسخیر جهان کف گشاده *
پنجهٔ مهر درخشان اول دست بابیعت داده * الحق حسن
جهانگیر سایهٔ حق است بس پند سوزی گلستان جمالش بلبلان
گرم بر آتش گل دویدن * بگرد زوبی استان جانش پروانه
درآمد از گیسوی شمع بریدن * شبیه کش عارضش از گوهر
و یاقوت سفیه آب و لعلی چون در صدف ریخته * موی
قلم بتار گیسوی خورشید در آویخته * یوسف مصر لقایش
گرم بازاری ندارد که ماه تابان کلاه گوشه بخریداری نیارد

تا بآبیاری یاقوت لبش سبزه خط دمیده * دود آتش حسرت در نهاد ریحان پیچیده * صنوبر بادای جلوه اش اگر دل نمی باخت * چه اندازه ذخیره نمی ساخت * هر کرا وغدغه است دورای * کو ره یک نگاهش از دغدغه برای * چهرهٔ درخشان برافروخته رونمائی هفت اقلیم * جبهه نمایان درست نموده کج نهادن دیهیم * بادهٔ گفتار ما شراب طهور هم پیمانه * شمع رخسار با چراغ طور شریک دامم خانهٔ * ابروی دل پذیر * روکش ماه سپر * چشم حقیقت بین * سرچشمه نور یقین * غنچه دهن مجموعه رنگ سخن * سروقامت انداز قیامت * مثنوی * نه گل نی لاله نی سرو چمان است * بهار گلشن آخر زمان است * دل شب تیره از سودای مویش * چراغ مهر سرگردان رویش * چنان شمع رخش با آب و تاب است * که فانوسش چراغ آفتاب است * لبش خمیازه فرمای دل تاک * نگاهش بادهٔ مینای افلاک * بزم گر نگاهش می بجام است * کباب شعله را گویند خام است * خط سبزش که سرجوش

بهار است * چو ریحان روشناس لالزار است * نهال قامتش سرمشق شمشاد * بجولانش مقید سرو آزاد * قدش از سرو به رویش به از گل * محبت وادند دل قمری و بلبل * نمودن از سن او بلبل بدیدن * زمن گفتن ز قمری ها شنیدن * چون ذکر مجملی از فضایلش افادهٔ مفصلی است اهل فضل را * ناطقه بذوق تحسین ستفیدان درینباب عزمی ندارد که بیم دراز نفسی تا بصبح پرواز کوتاهی نموده کار خود نساز د توفیق رفیق باد * تا طول گفتار بر اختصار تفصیل توان داد * وانشمندا اینکه بپای سعی در سر وادی بهنایت او ستادی رسیدند * در بدایت ما زمت بدست انصاف حلقه شاگردی بگوش کشیدند * از پرتو چراغ فکرش شبستان کتاب رنگ بست روشنی * واز تندی شعله ادراکش آتش طور هنگامه گرم ساز فروتنی * آفتاب درخشندهٔ توضیحش قبل از صبح بیان در اوج طلوع نمودن * ماه نهفتهٔ ابهامش بعد از سکوت

دارد چه غروب نکردن * بمطالعهٔ اشارات ابرویش
علیل فهمان بر مسند شفادانی * و به مذاکرهٔ قانون
نگاهش ژولیده بیانان نظر یافته قواعد خوانی * از تصور
نطقش ارباب منطق را در هر باب تصدیق حاصل نشده
که از روی حجت معرفتش نباشند * و از تخیل بیانش اهل
عربیه را در هر فن معانی جمع نگشته * که از زبان فصیح در
بلاغتش وصفش نگویند * با مرصرف کردن زر و گوهر
چون بصیغهٔ مبالغه زبان گشاده * صرفیان را بصد نحو محو
کلام خویش نموده * از شگفتگی حاشیهٔ خاطرش دقت
درشناسائی سخن بگشاده روی نشسته که شرح توان کرد *
و بمقابلهٔ حکمت مدنیتش عالم دینی مصحح * و به تطبیق ضوابط
جبر قیش قواعد شرعی منقح * مبتدای بدهانش پیش
از خبر * باثبات مدعا خوش خبر * در نفی غیر حق و لباس
بر حق و در کلام خاص مقصودش مطلق * قضیات پیرامعرفت
کار اشریعت پرور طریقت گستر مجازشناس
حقیقت دان کثرت اساس وحدت نشان

* مثنوی * بود فهمش علم ور دین پناهی * بود شانش
نشان بادشاهی * دل او معرفت را آفریده * شهنشاهی
به این عرفان که دیده * ز آگاهی کند در صفحهٔ باغ * بیان
معنی سطر پر زاغ * چو گردد وقتش بر مصحف گل *
بر اوراقه در شان بابل * کند طفلی نگاهش وقت
تقریر * به بسم الله سرو انداز تفسیر * نسیم نطقش
از یک جزو لاله * نماید رنگ معنی صد رساله * پریشان
گر بود اوراق سنبل * نگردد خاطرش جمع از تغافل *
سوادش در بیاض فرد نسرین * روان داند ز شبنم
نثر رنگین * حبابی را چو خواند نکتهٔ وصل * دهد توضیح
باب موج صد فصل * بشرح متن حال بید مجنون * کند
رنگ تکلم را دگرگون * گشاید لب چو در تعلیم بلبل *
شود دانای علم دفتر گل * بیاموزد به آئین روانی * زبان
شمع را پروانه خوانی * خام طبعان را به دریافت گرمی سخن
پرورش پخته گوئی روزی باد * تعریف شعر فهمی * صرافان
چارسوی عبادت گستری نقود الفاظش را تا بسکه

تحسینش نپرداختند* و دکان بیان نگشایند* و جوهریان بازار مضمون شناسی لالی معنی ناپرسته تمیزش نکشند* نام ارزش نبرند* بگنج گاوی سر انگشت دقتش قفل وسواس سخن دست اویز طبع سحر بیانان* و پرسائی دریافت قطره تیش بیم پستی فکر نقش ضمیر بلند خیالان* در پله شعر سنجیش وزن مصرع زلف معین* و در محفل موشگافیش معنی بیت ابرو مبین* طبع شوخش در بیاض گردن خوبان گو فهمانجا کرده* و فکر دقیقش از مصحف روی بتان غلطیها صریح بر آورده* پیش از تامل بمضمون سطر پیچیده کاکل پی برده* و قبل از تفکر بمفهوم نکته سربستهٔ خال برخورده* الآدا شناسی داند که اشارهٔ ابروی هلال یار کیست* و مطلب از چشمک زدن آفتاب چیست* مطلع خورشید را که هر روز افاق لب بابت بمطلب و قابل تحسین نه اند* بیاض صبح را که هر شب افلاک دست بدست میگردانند لایق مسوده نخوانند* سخنورانی که در علم سخن معلوم اول را ثانی

خود نشمرند که وقتی است که بشعاعیات بینش
از پیش صدر فراز نگردند * مغز مایند گوهر لفظی که
آبش به تسلیم بیان موج برنیاورد شاداب نتوان شمرد *
و یاقوت معنی که عکسش رقم راطاوس نه نماید تمام
رنگش نتوان برد * در صیدگاه مضمون غریب تا توطن
وقوع نیابد کمند فکر بی خطا نگردد * و در نگارگاه دیبای خیال
تا باریک شدن دست ندهد نزاکت کار صورت نبندد *
اگر نفس تماش در کوره پخته گوئی نسوخته طلای سخن در بوته
خامی است * و اگر چهره وقت بر دو سره کاری نیفروخته
قصر کلام در پایه ناتمامی است * خوشا هوشمندی که بنور
تحقیقش چراغ فکر برفروزد * و بدریافت تدقیقش طرز
گفتگو آموزد * در تعریف روشنی بیانش مصراع نه
مشعله بر زبان شمع ریخته * و در توصیف شگفتگی
گلاستش نکته ترشبنم بلب گل در آویخته * حلاوت
میوه پیشرس نخل گفتار * نمک مزه جلوه نهال نگار *
تنگی دستگاه لفظ جمال * سرمایه وسعت معنی مفضال *

تر و تازگی فصاحت * بہار چمن بلاغت * مثنوی * تار قانون گفتنش رگ گل * دلکش ساز لہجہ اش بلبل * لب او ساز برگ رنگ سخن * میدہد صد نوا پچنگ سخن * عشق ورزد سخن با نظر پرشش * صفحہ و از شور تحریرش * خامہ اش چون شود رقم پرداز * خطبہ تحسین بر او زد آواز * از بگفتن گل فشاند شاخ قلم * بد و آتش شدہ است لالہ علم * لیفہ اش تار زلف سنبل تر * کہ کشیدہ سپہ بہار بہ بر * گزد داخل نیاز الودہ * ہمراہ وش چراغ گل دودہ * بشکست خطش درستی طرز * رقمش درسیاہ مستی طرز * ورق اردو چو بہار و گل تر * بلبل از بال خود کشد مسطر * نظم سرایان خوش آہنگ کہ از نغمہ سبز رنگ * گل تر ہمچشمی بسوی عندلیبان فرستادہ اند * و نثر پردازان باسد آوازہ کہ از فقرہ تازہ برگ سبز ہم کاری بجانب طوطیان روانہ نمودہ اند * ورکاشتن تعریفش استاد بزمرمہ بیگانگی ایاکار اند * در چمن توصیفش بیگانہ ترنم آشنائی گفتار * راقم حق سرا طغرا کہ زبانش در نظم

بسر و واعتراف کوتاه فکری دراز است * و بیانش
و رنشر بترانه اقرار پست خیالی بلند پرواز * چگونه دست
باین قانون زده دایره پا از مقام شناسان برون نهند *
چون زمزمه این معنی توطیه نماز دعاست * اولی انست
که بخجسته نوارسانی اجابت به نغمه آن پرداخته مایک را
بدماش آهین ممنون نمازد * تاب هواداری نسیم تقدیره
نسترن روز ور شگفتن * و سوسن شب در جلوه نمودن
است * نسترین صبح دولتش وردمیدن * و ریحان شام
عشرتش در رسیدن باد * غزل * تافتد بر صحن گلشن پرتو
حسن بهار * عرصه گیتی زعکس عارضش گلزار باد * سر بر آرد
چون بدفع خصم در بوستان رزم * گلستان فتح نذر گوشه
دستار باد * در بهارستان بزمش کز خزان بیگانه
است * ساغر سرشار جمشیدی چو گل پر بار باد * ساقی صاف
اعتقاد دهر از مینای چرخ * کر بسر وش جام عشرت
کم و هم بسیار باد * مطربان محفلش را بی تلاش ابد
است * جوش زر گلهای صدا در شاخسار تار باد *

رسالهٔ الهامیه طغرا مشعاوی کلامی است از پردهٔ غیب * یعنی
این انشا افاک پیامی است بشاهد لاریب * رباعی *
در دیر وجود محبت همه جا خصلی چاک است * عمد مهره واغ هر طرف
تیز تاک است * از نقش دوی زیاده نتوان بردن * نقشی
که توان برد بآن نقش یک است * الحمد الله که نقشی
مرا دم در پوست سخت تجرد نشسته * و مهره طالعم در
گلستان پنجاب از ششدر نرد و ارسته * جبه ام رنگ
پارینه پدید گل نسیم خرقهٔ گل راهدیه می آرد * و کلاهم بوی کهنگی
نشنیده صبا عرق چین شقایق را نذر میکند راهد *
پیش از کرمابیان ترصد آب پاشی خشخانهٔ اشیان کرده *
و قبل از سعد ما قمری خاکستر لقا بآتش فروزی فغان
سر بر آورده * کلاغ این بوستان نان خود بر سفرهٔ اخلاص
گذاشته * و سقای مرغان آبخور منقار بر کف نیاز
وابسته * از کاسهٔ لاله کشکول فقر ساخته ام * و از موج
سبزه کمند وحدت انداخته * طفل غنچه بجهت چراغم روغن
گل می آرد * و نرگس شهلا پیه چشم خود از من دریغ

ندارد * چنار سررشته سوز خود بمن سپرده * و صنوبر
زخم دل خویش بر من شمرده * از مربع چار چمن فیضها
دیده ام * و از مثلث سه برگ اثرها واکشیده ام * خامه ام
چون قلم نرگس منشی از قلمدان است * و اوراقم
چون جزو نسرین پایگاه جزدان * نوشته ام چون خط
ریحان بی ساخته است * گفته ام چون نکهت شبنم ناپرداخته *
در شمسیه گل جعفری جهت بی تعلقی می طلبیم * و از مطول
سعید از رساله اختصار میجوییم * گاهی قانون آزادگی سرو
را مطالع میکنم * و زمانی شرح تجرید بید را مقابله می نماییم *
و از ترتیب اوراق یاسمین بخیال قواعد سن و ادم *
و از شکسته رنگی زنبق بفکر شفا افتاده * در کنار جوی
کیفیت حاشیه قدیم می یابیم * و از اشارات موج رموز
حکمت العین می یابیم * چشمه را سواد بیاض نسترن
است * و گوشم را شگفتگی زبان سوسن * نامه
سنج شده گشته ام * و رابطه شناس اجزای سنبل *
شارح رساله غنچه ام * منتصر مصحف گل * غزل * چون

سبزه تر دمید هر سو * تحسین فغانم از لب جو * در باغ نشسته ام
مربع * بلبل زده پیش من دو زانو * قمری نکند بغیر
اذنم * لب زمزمه ریز حرف گوگو * بی زمزمه ام ندارد
درود * از نقش دو بال خویش پهلو * گو گشت همین
کبوتر مست * چون ساز کنم سرود یاهو * از آینه دلم
خورد آب * جوی لب طوطی سخن گو * هدهد شود
زشانه خورسند * بی زلف ترانه ام سرمو * از باغ دلم
ربود طاوس * پشتاره داغهای خود رو * عنقای
رشته سر بر فقرم * رنگین زمین است نامه او * الحاصل
نگاههای تجرد صنعت و سازاند * و مرغان نغمه سرای
وحدت در چپ و راست هم آواز * عشاق از راه
بی نوائی بنوا میرسند * و سالکان بساز بی برگی سیر
مقامات می کنند * تر دامنان را چون حسینی مقام
خشک لبی در پیش است * و مخالفان را چون زنگله
آوازه شکسته دلی در پس خویش * و درویش
بکنه بی نیازی برشته نازدارد * و کوچک فقیر بزرگ

دنیا را مغلوب شمارد * آنچه قوال ازل بقانون شریعت
در پرده گفت * از نغمه سرایان بزم طریقت
نهفت * پرده شناسی زمزمه شیخ عراقی فهمیدن
است * و نغمه سنجی بترنم عطار نشاپوری رسیدن *
همایون سالکی که مقام بانیانی داند * خاک حجاز را سرمه
اصفهان خواند * ترانه گوشه نشینم دریکگاه وحدت است
* کاری بدوگاه و سه گاه ندارد * تا بچارگاه و پنجگاه چه رسد *
در پنجگاه نماز شش جهت آوازه بخشش هفت پرده را
نیابک باشد پرستش میکنم * از شعبه خبری استغراق
مقامی که بخاطر نمی رسد چارگاه عنصری است چه جای
سه گاه موالید یا دوگاه نشاتین * نارام نارشیر است *
لیکن چون شیر طبعم بسو سابک نمی کشد * و فغانم
فغان بلبل است * اما چون بلبل بنوا سری ندارم *
گوینده مقامات طریقت را بمقامات موسیقی چه کاراست
* صدای تفنگ تبریز در تبریز نیست * و آوازه نقاره
نوروز در شور و زنم * بیغزال از مقام شوق معزول

نخواهم شد * بی عشیران عشری از ذوقم کم نخواهد گشت *
روی خواهش از گرد آینه گردانیده ام * خود را از رغبت
راه روی رهانیده ام * سالک را مصغر سالم می خوانم * و ماه بود
را نفی آفتاب میدانم * بیانت پیش من طایفه ایست از
ترکان * و نهاوند شهریست نزدیک همدان * فرقی میان
اصل و فرع نمیگذارم * و تفاوتی میان اوج و حضیض گمان ندارم
* چه خمیر و چه صبا چه گوشت و چه خارا * بسته نگار هر چند
از سرا پرده ساز می باشند * چون نگار بسته نقش با تار
دلم نمی نشیند * دایرهٔ فلک اگر با او از در آید * از
مستی عشق نمی شنوم * و ذوال چرخ اگر خنجر بازی کند
از بی پروائی نمی بینم * بقانون رستم زال پای ریش
دو شاخی گذاشتم * و بوصول خرقه پوشان دل بذکر چهار ضرب
داشتم * مثنوی * از ریش بود دو شاخه بر گردن من * وز
خرقه گرفتار بزندان تن من * تا یار بود دلیر در کشتن من *
سودائی زندگی شود مردن من * بانگ انا الحق صوتی
است خارج از آهنگ دین * و بیگانه از ساز تمکین * صوفی

هرچند باصول ثقیل وجد نماید * بنظرم خفیف در آید *
از نوازش و مساز حقیقی چون نی انبان می نالم * و در
بالیدن از دست خودنمائی می بالم * چون نی دویم موسیقار
از هم نفس خود بزرگ ترم * و چون طاجان دایره از هم
آواز خویشتن کلان تر * کدوی سرم چون طنبور مغز دار
هر دو شوق است * و پرده دلم چون رباب نقاشی
ترانه ذوق * در مقام تجرد اگر ده خانه داشتم هم چون
نی بیکدم گذاشته * موی سرم چون گیسوی چنگ بپا میرسد
* باز تعلق شانه نمی پذیرد * رود چشم تر صد اثر از
عود است * و ارغنون دلم پر شیون تر از بربط *
استخوانهایم در فغان کمانچه است افتاده * و با موسیقار
داوهم چشمی داده * اگر نواخت تنم غیر پوست می بود
* سازنده تا ندرم نمی نمود * سفینه ام چون قانون وقف
نغمه سرایان است * و گلوم چون غیچک نذر بی نوایان *
بطریق نغز تا سر آستین پر شکسته ام * و بر کنار
خوان روح افزا نشسته * مطرب عشق از دو طرف

دست بکبر دانم انداخته * چون بلبلان از لبان خودم
بهره مند ساخته * مانند پرده ساز به پیش آوردن اسرار
بی پرده ام * چون تار بجهت رفتان زخمه توفیق خورده * چون
مضرابی استخوانم رنگ و پی ندیده * چون تار روان
رود دام خشک گردیده * بزرگ و کوچک اشک
به کنگرهای مژگانم دویده * و آواز بیدار باشی از حصار تن
بگوشم رسیده * طبل قناعتم بصدای ضرب الفتح علم است *
و شکست لشکر حرص کوس زده عرب و عجم * از شگفتن
گلشن رقص حلال می یابیم * سحر خیزان چمن نغمه
مباح می شوم * سرو با صول فاخته ضرب می رقصید *
و صد برگ در تسبیح و حد میکشند * سماع لاله در بزم نقیبان
است * و رقص شکوفه در حقیقت ولیان * عندلیبان
در دور گل می سرایند * و قمریان در اوج سرو می خوانند *
ما زگر بم چشم براه ساغر وحدت است * و برگ
صنوبرم گوش بر صدای ساقی حقیقت * صوفی * امشب
بچمن ساغری می باید * آن تازه گل جستنی می باید *

دار و لیسه اشار قانون حدود * فواره نغمه جوشش
نی می باید * هر تنک ظرف را باده توحید بخشایند * هر کم
حوصله را از زمزمه تحقیق نشنوانند * گریبان هستی را به پنجه
حسین نیستی باید درید * و رخسار تعلق را بناخن برای تجرد باید
خراشید * کشیدن بار تعلق از سیکر وجان نمی آید *
و بقید وضع رسمی بودن آزادکان را نمی شاید * کلاه
چار ترک عنصری بر سر کافی است * و پوست چاپ
خورش دیده بشری در بروانی * پاپوش آبله کفشی است
که پینه دوز نمی طلبد * و سیه کلیم هایه فرش است که
رفو کی نمی خواهد * در قید خرگاه بودن از خری است *
و در بند کاو تکیه افتادن از گاوی * هوا پرستی خاک
بر سر کردن است * و سیر عالم آب چادر آتش
بباختن * حسن بتان بادی است رنگین * و زلف خوبان
هوای است مشکین * نه دل بر ثبات آن می توان داد *
و بدوام بقای این نمیتوان افتاد * فقیر عارف ماسوا را
معدوم خواند * و بغیر خدا کسی را موجود نداند *

زر دیوار بند تعلق چه تماشا * و در زیر زمین پست فطرتی
چه حظ * شکر که فریب از آز ابلیس دنیا نخورده ام *
و بعشق زر و زیور بی بهره * بیت * زال دنیا
زشت روی و طبع من مشکل پسند * نی از و هرگز نی آید
تا از من شوهری * نقش زر در پیش من چون سکهٔ نانشسته
نادرست * گرچه دارد قسمم در ضمیر نگاه بی زری * با توکل
دست در یک کاسه داده ام روز و شب * بیت
بر خوان کسی چشم چو کعب لنگری * دل بشکم نعمت
من پروری نمی دهم * و نواله سر در دهن کاسهٔ زانو
نمی نهم * بشفقهای قاصدی در بند اسباب تجرد و هم
نشینم * تا به قید تعلق چه رسد * هر وصلی قلم پوست
صحبت کاغذ هر والا یافتگ کرده * و بالا زینها نیز سرا
دست نمی داد * رشتهٔ صحبت را پارهٔ چمن ساکون
بریده ام * و خوشه گشت راحت براسی لام توکل
درویده * طالب بی مطلبم * و از حق باطل می طلبم * با آنکه
سوگند بر مسکینان است در این دعوی قسم هم یاد می کنم *

براه نوردی ناگویی زبان * و ابهر اربافی کارگاه دهن *
و بیمارگی تار و پود نفس * و خوش قماشی پرنیان سخن *
بنغمه روائی فغان عشق * و بگوش هر صدای مقام شناسان *
به یکپائی طفل اشک * و چشم براه گریه طاپان *
به تمکین مرغابی داغ * و جوش دریای سبهه * و بتلاطم کشتی
دل * و لنگر غم های دیرینه * بسوزن کاری خار خار شوق *
و بی قوتی رشته نگاه * و بخیه بختی نظر دوز مردمک *
و حسرت پیمائی چوب کر آه * و بی تابی جوئی تاب حسن
* و نیاز طلبی ناز جانانه * و بدل نشینی تاب خانه زلف *
و آمد شد بی اختیار شانه * به بی خطائی خدنگ غمزه * و چین
کشائی کمند گیسوی * و بسپر اندازی ترک چشم * و افراختگی
تیغ ابرو * و بسر داری تکیه ناز کاکل * و ثابت قدمی
سپاه مژگان * بتراش نخوردگی یاقوت لب * و ناسفتگی
مروارید دندان * بدل چسپی دودمان خال * و خون گرمی
آتش رخسار * بشوره ریزی سرو قامت * و شور
انگیزی نمک رفتار * که طغرای حق سرا از حق بجز حق

نخواسته * و نمی خواهد و نخواهد خواست * ع * از خدا غیر خدا
نیست مرادم بخدا * طریق زاهدان خوش آمد گو ندارم *
دستکر بهرچه دل بان ناخوش است بزبان نیارم *
مخالفت زبان و دل نفاق است * و خدا را خوش آمدن
بر سبیل التملق * در آتش معصیت پخته شده ام *
خام طمع نجات دوزخ نیستم * اگر نقد عمر می بود *
صرف نعمت دیدار می شد * نه قیمت باغ نعیم *
نه رشوت خلاصی جحیم * در قمار عشق هر که خود را باخته *
جان برده * و در جهاد نفس هر که سبقت جسته *
شکست خورده * با آنکه هنوز کمان فقرم چله ندیده *
و تیر ریاضتم آوازه نشنیده * قدر اندازان حقایق
نشانه دار اسرارم می خوانند * و صاحب قبضه رموز
میدانند * تیشه همتم را دسته طلای طریقت است *
و بی ستون غیرتم را قله قاف حقیقت * مثنوی * اگر هم
باشد کی در خانه حق * دلم گرد و مقید بهر مطلق * یکی مسجد
بود در طرف این باغ * که گردیده فلک از رفعتش

براه نوردئی تاکوی زبان * داعیه ار یافتی کارگاه دهن *
وبیاریکی تار و پود نفس * وخوش قماشی پرنیان سخن *
بنغم روائی فغان عشق * وبکوش برصدای مقام شناسان *
بیتکاپائی طفلان اشک * وچشم براه گریه طالبان *
بهتمکین مرغابی داغ * وجوش دریای سینه وبتلاطم کشتی
دل * ولنگر غمهای دیرینه * بخون کاری خار خار شوق *
وبی قوتی رشته نگاه * وبسیه بختی نظر دوز مردمک *
وحسرت پیمائی چوب گز آه * وبی تابی جوئی تاب حسن
* ونیاز طلبی نازجانانه * وبدل نشینی تاب خانه زلف *
وآمد شد بی اختیار شانه * به بی خطائی خدنگ غمزه * وچین
کشائی کمندگیسوی * وبسپر اندازی ترک چشم * وافراختگی
تیغ ابرو * وبعهد داری نیکه تازکاکان * وثابت قدمی
سپاه مژگان * بتراش نخوردگی یاقوت لب * وناسفتگی
مروارید دندان * بدل چسپی دودمان خال * وخون گرمی
آتش رخسار * بعشوه ریزی سرو قامت * وشور
انگیزی نمک رفتار * که ظفرای حق سرا از حق بچشم حق

نخواسته * ونمی خواهد و نخواهد خواست * ع * از خدا غیر خدا
نیست مرادم بخدا * طریق زاهدان خوش آمد کو ندارم *
دستگر بهر چه دل بان ناخوش است بزبان نیارم *
مخالفت زبان و دل نفاق است * و خدا را خوش آمدن
بر سبیل اتفاق * در آتش معصیت پخته شده ام *
خام طمع نجات دوزخ نیستم * اگر نقد عمای می بود *
صرف نعمت دیدار می شد * نه قیمت باغ نعیم *
نه رشوت خلاصی جحیم * در قمار عشق هر که خود را باخته *
جان برده * و در جهاد نفس هر که سبیت جنبیده *
فتحت خورده * با آنکه هنوز کمان فقرم چله ندیده *
و تیر ریاضتم آوازه نشنیده * قدر اندازان حقایق
نشانه دار اسرارم می خوانند * و صاحب قبضه رموز
میدانند * تیشه همتم را دسته طای طریقت است *
و بی ستون غیرتم را اقامه قاف حقیقت * مثنوی * اگرچه
بانه کی در خانه حق * ولم کرد و مقید بهر مطلق * یکی مسجد
بود در طرف این باغ * که گردیده فلک از رفعتش

داغ * چو کعبه هر بسته از سنگ تیره * ولی از نور
فیضش چشم خیره * شمسهٔ ایوانش مقابل کوی آفتاب
را بر طاق بلند گذاشته * و ابروی محرابش بهم چشمی
هلال را در دوار جو اعلی داشته * منبرش پایه نگرفته
که هر خطیب بر ساق عرش نخورد * و بنیادش قدمی
نیفراخته که اقامت موذن بگوش ملایک نرسد *
هر دیوارش آینهٔ بیت حقیقت نمای آفرینش * و هر
حجره اش مخزنی است فیض رسان اهل بینش * حوضش
از خوردن شراب وحدت چنان مست گردیده * که بر روی
چار بالش خارا به پشت خوابیده * از رشک پرتو
چراغش مشعل طور سوخته * و از داغ ابروی طاقش
قندیل حرم افروخته * بیت * صفا بسکه پیوسته
با سنگ فرش * رسد موج نور از حصیرش بعرش *
بمیل سر گنبدش در فلک * کشد سرمه ناز چشم ملک *
گلی منقش از آفتاب و مه است * از آن دست باد خزان
کوته است * چو فواره جوشش آید بجوش * فلک

لولوی تر در آغوش * به پهلوی مسجد ثانی تال آب *
بو و پاک چون چشمهٔ آفتاب * از نهایت دلپذیری کوه
سنگ دل آغوش بروی کشاده * و از غایت روشن
ضمیری دست خضر طینت بر سر خودش جا داده *
صفا بمرتبه که لذت گوارائی آب می نماید * و روشنی
بدرجه که نهایت رقاصی حباب بنظر می آید * از سردی
آبش ماهی بر آتش بریانی دو دیده * و خنکی هوایش
مرغابی بر سیخ کبابی پریده * بطغیان رطوبتش
بروج خاکی فلک آبی * بجولان موجش ثوابت
آسمان در بیتابی * تلخ بیانی که ازین آب خورده بشیرینی
کلام بی بهره * بی جوهریکه بتالاب درآمده * صاحب
جوهر برآمده * مثنوی * تعالی الله ازین دریاچه نور *
که موجش میزند کلبانگ منصور * اگر چرخش برین
تالاب میگشت * سبوهای فلک پر آب میگشت *
بهر جانب روان گردیده آبش * سراپا دیده عالم را
حبابش * ز رفعت برتر از چرخ برین است *

عروس عرشش را آبش خور این است * بطغیان چون
برانگیزد زلالش * خورد دریای قلزم خاک مالش *
بمقتضای فیض این قطعه زمین خیالم آسمان گرد نظم
است * و فکرم عرش پیمای نثر * عروس انشایم
بگزودی نظم دیگری رو نداده * وگوشواره سجع
بغیری گردن ننهاده * باآنکه سبکهای قلب در میزان
شعر نگذاشته ام * بموزونی بر نخورده ام * که هر آن
من آزار نکشم * در بار ستان کرند کی تریاک
خموشی اگر بقدر یاد زهر * جان بردن نصیب
اعدا است * گفتن سخن رنگین آسان است *
و خواندنش از بیم دزدان مشکل * استعارات تازه
نثر از ملاحظه که گرگان در نظم بکار رفته و می رود * مضامین
بلند نظم از اندیشه پست خیالان در نثر بسته شده
و می شود * طایفه زیر چاق مذمت یعنی دزدان زیر دست
سخن * از گرفت و گیر شحنه روزگار غافل اند *
نصیر اند که دزد معنی یکه پر و شاخه زبان خاص و عام گرفتار

می شود * و ز پایه لفظ آبدار بسته چاه دهن خلایق
می افتد * شراب سخن بمرتبۀ مزه ناک باید * که حریفان
را با آتش رشک کباب نماید * کیفیت با صهبای
کلامی است که بی تلاش فکر بساغر نطق در آید * آنچه
بسعی فکر دست دهد * طبع را شگفتگی بخشد نه دماغ را تازگی
* رباعی * مائیم بالب سکوت آمیخته * در صید سخن
زبان ما نگسیخته * داریم چو شانه صبر تا روی دهد * چون مصرع
زلف مصرعه ریخته * پای خامه ام ساز نغمۀ عرفان است *
و کاغذ نامه برگ شجره ایمان * دیوان این دیوانۀ تبا
هیی * دفتریست از اسرار حقایق لاریبی * اوراقش
ببال سمندر سطر کشیده * و در صفحاتش سوز محبت
بر هم پیچیده * هر بیتش چون بیت الله سینه پوش است
مطلوب نامه سعیدان * و هر غزلش چون غزال حرم
وحشی طبیعت است رام صفا طلبان * کوتاه بینان را
دیدن قصیده بلند نگاه ساخته * و هوسناکان را شنیدن
قطعه بفکر قطع تعلق انداخته * مثنوی ناصحانه

دل بستهٔ هنگامهٔ کثرت * رباعی او قافه مربع نشین
چار باش وحدت * از نازکی لفظ هر دو روی ورق
باش گفتگی یکرو * و از رنگین معنی چار سوی صفحه بجدول
بازگو مثنوی * حدیث عندلیبان قیل و قالش *
صفات هشت جنت وصف حالش * ندیدی که بدین
نور سماعی * نبودی مهر را خط شعاعی * ورقها هم قماش
برگ سنبل * طلا جدولش از خورده گل * رقم
نوروزان خوش ادائی * سخن نوسگاه دلربائی * غزلها
گشته پاک از تهمت عیب * باب نازکی در چشم
غیب * بخامه گشته زین اندیشه رنجه * که پاکان را
عیر بیدر شکنجه * بدوات و قلم کوس خسروی نواخته ام *
و بپایهٔ رقم بر اقالیم فصاحت تاخته * زمین‌داران
سخن سر بر خط فرمان نهاده اند * و بهای تخت علوی
طبع باج و خراج فرستاده * اگه نقد عمر در چار سوی بی
معنی صرف نمی نمود * جواب باج گنج نکات و فاین
معنی ... بود * شعر آنست که بر صفحهٔ زبان بماند *

نه در ورق دیوانها * انچه گفته بخاطر گرفتنی است
نه نوشتنی وگذاشتنی * زاده طبع بمرتبه شوخ نیفتاده * که دو
گهواره زبان مهد جنبان طلبیده * تا از مشیمهٔ خیال
برآمده بدویدن در آمده * جادوی اعجاز مانند و سحر قران
پسند را کیست که نه پسندد * لله الحمد که طبع مرا بستایش
ارباب دنیا کم تر سر فرود آمده * وبیشتری از لاولی *
سخن صرف مقدم ثنای نبی وولی است * واز جمله
قصایدی که بجواهر نعت ومنقبت مزین است * وغلغل
تحسینش عندلیب شیراز را از خواب عدم بیدار ساخته *
یکی قصیده مسمی بکشف الرموز است ودویم قصیده
موسوم بعرض الحقایق از هریک دو بیت بمسامع اهل
هوش می رسد * ابیات رباعی * شاهی که نداند
بجهان نام ستم را * عادل نبود تا ندهد داد کرم را *
در مات ارباب سخن ظلم صریح است * محبوس نمودن
بتهانخانه درم را * ابیات رباعی * ندیده ام ز تو
بی خنده چنین پیشانی * درین صفت بگل نوشگفته می مانی *

نیاید از تو بجز خنده گر غلط نکنم * ز تاب کاکلت افتاده
چین پیشانی * و مجموعهٔ نثر این زمزمه پرداز * نزهتکده
ایست عندلیب نواز * نرگس نژادان کلمات خوش
آینده سرکوشش شاخچه قلم * سرو قامتان فقرات زیبنده
هم آغوش بافته رقم * طوطیهای سنبل قام *
سرچشمه گزین مرغزار فصاحت پروری * و سبحهای
گلی اندام پایان نشین جویبار بلاغت گستری * الفاظ
ریحان خصال تر دست تازگی بر تازگی ریختن * و معانی شقایق
مثال رنگ بست شگفتگی بشکفتگی آمیختن * صفحات
یاسمین خلقت موج خیز شادابی لطافت * سطور نازبوی
فطرت دل آویز بویای نزاکت *بیت*
ز جوش حسن اجزای رساله * بهم دل بست چون
اوراق لاله * بصورت هم چو فرد آفتاب است * بمعنی
نسایه ام الکتاب است * ز خوبی در قرار نگاه بلبل *
نه خورده دست رد چون مصحف گل * ز تحریر سخنهای
پر از درد * شده چون رنگ عاشق کاغذش زرد *

زودردہر سخن مصرعی جگر خون * فتادہ نقطہ اش چون قطرہ خون * بہر فانوس فردش دہ چراغ است * ز جلدش بال صد پروانہ داغ است * باآنکہ دو سہ مرتبہ جواہر خانہ سخن تاراج حوادث پذیرفتہ * باز آنقدر ہست کہ صندوق کدہ افلاک را گنجایش آن نیست * اگر بوقلمونی روزگار تفرقہ پرداز حواس نکردد * نگارش عالم عالم نظم رنگارنگ چہ کار است * و سازش جہان جہان نثر گوناگون چہ ہنر * در کارخانہ نقطہ تراشی پنجرہ ہای آبنوسی حروف بجہت ابیات بلند غرفات ساختہ شدہ و می شود * از دست یاری تیشہ فکر دارہ کاوش و برمہ دقت و رندہ پیرایش و الات کلمات بصافی دوپای کار بہم سرہم ریختہ * اگر نجار نثر روانی بہ بیند دوکان انصاف را تختہ بند نگذاشتہ کف نطق بہ ثنا سازی وروو گری نکشاید * رصد بندان ثوابت و سیارہ سخن آگاہ اند کہ یک سال و دو سال اوجگاہ سہیل نظم و شعری نثر ضبط نشدہ * حکم انداز این علم نتوان شد * باآنکہ سی سال در چاہ

نور گزرانیده نظر دقت بر تفاوت باسنز خیالی باید داشت *
تاریخ گفتار بدرجهٔ درست آید که تقویم بیاضها را
از رویش توان نوشت * تا مسیحای معنی در کاسیای
ورق سر بطیلسان رقم کشیده * جبرئیل خامه از سخن
آفرین چنین وحی باور رسانیده * آزاد طبعانی که به قبال
زر گردون چشم نمی کشایند * و بگرفتن جاگیر ربع
مسکون سرفرو نمی آرند * برای چه مقید این شوند *
که بنازکی ثنا پروری کلفه از ابراهیم را خاکزار ابراهیم
نمایند * و بشکوه مدح مشتری اکبرنامه را اصغرنامه
گردانند * چرا عاقلانه کنز الحیون صحبت در پیشگاه
فکر نگذاشته بالفاظ سودائی معانی شیدائی و شورش
نامهای گلو سوز نگارش نکنند * تا عشق بازان چون فتیلهٔ داغ
از دست هم بربایند * قبل ازین بمقتضای پیوند هوس
گرمی و علاقه هوا پرستی * زرق چیرهٔ زرتار و برق جامهٔ طلاکار
* تمامی قبای خاصه پر جای کناره و پته * لطافت پشکه پاتنی
و نزاکت بالابند دکهنی * برنگ آمیزی شالوار الچه * و عطر

انگیزی قلیل وار گنجه روز می شد فراغت * و پست
گرمی مکای عشرت * غمزه خوبان گجراتی * و عشوه بتان
سومناتی * طاوس خرامی محبوب اگره * و طوطی کلامی دلبر
سرده * نازک تنی رعنای لاهور * و تازک بدنی زیبای جونپور *
لاغر میانی شوخ بنگاله * و فربه سرینی بت انباله * شفق
پیمودن برگ پان * و گلگون نمودن رنگ سبزان *
لبان رنگی شراب گوالیار * و خشبوئی کباب قندهار *
قدح رسانی ساقی گلفام * و سرود خوانی مطرب بابلی نام *
رنگینی صدای قوال بکر * و شیرینی اصولی رقاص ششکر *
دلربائی رود و سرود هندی * و روح فزای ساز و برگ
رندی * بقانون نواختن تال و مردنگ * و بقاعده سرائیدن
راگ و رنگ * موافقت نغمات جانبر نواز * و مناسبت
فقرات ترانه ساز * بگوش رسیدن صدای کفگیر *
و بدیگ پیچیدن صوت بم و زیر * مطبق کاری سفره
پر نان * و منقش نمای اطعمه الوان * آرایش
کاسهای فغفور * و نمایش پیالهای بلور * زیر چاقی

ارکی ملمع * وزیر کوبی سرپوش مرصع * و نقب زدن
حصار پولاد * و یورش کردن قلعهٔ پلاو * و قابو یافتن
به نزهتگاه نعمت * و مسخر شدن شهرستان دعوت *
پیشکش اسباب دست شستن * و دل خوشی از هضم
غذا وارستن * پس و پیش ایستادن خدمتگار *
چپ و راست و دیدن یراق دار * و تخت نشینی
پالکی زرفشان * و چتر گزینی بهل مطلق العنان * نشان
افراشتن منصب داری * و با آسمان شتافتن فیلان
سواری * سلسله جنبان دنیا طلبی شد * و نوشتن خامهٔ
دل و خیالکده سرنزولی سپاه فکر گشت * که درین
میدان بحث از مائی دست و پا باید زد * شاید گوی دولتی
بحکم چوگان طالع در آید * کتابی که ابیاتش از تصنیف
بیوت شطرنج زیاده بود تصنیف کرده * بدین
امید که منصوبه رخ نماید * و از فیل مات فلک زدگی
برآید * بشاه عرصهٔ هند گذرانید * وزیر ناراست
فرزین نهاد خواست که از دخل کجروی اسپ * خواری

پس این پیاده بساط عزت تازد * از انجا که امداد بازنده
حقیقی است راه دخلش به بیدق جواب بسته شد * دیده
که از حریف خود خانه خانه دربای خجالت است * دست
بجاریدن پس سر پرده دغابازی پیش آورد * ومنصوبه
چاکر را برهم زد * چون صورت ماجرا کار بعرای نامیدی
کشید * این چند بیت مشتمل دو روز ویک آن بساط
دستینه * بیت * غیر از جفا ندیدم از روزگار نامرد *
آزار مرد خیزد از کار و بار نامرد * از شاهان اهل دنیا
گر پا کشم مکن عیب * دانسته میگریزد مرد از قطار
نامرد * بی جرات سخن کرد عیب دلیر گویان * باشد
عزت مردوایم شعار نامرد * بر من سمند دعوی بی سرقه
تا جست حاسد * گیرد پیاده مرد اسب از سوار نامرد *
فتوای مصلحت بین کز آیت کلام است * کی مرد می
دهد تن در زیر بار نامرد * که اقتضای قسمت دامن
کشان نیارد * مشکل که پا نهد مرد در رهگذار نامرد *
شیر از قفای روبه گردد بقصد روزی * غم نیست

گر شود مرد و نباز دار نامرد * ظفر اثر بجوید از وعدهٔ
زمانه * کی مرد میگذارد دل بر قرار نامرد * هیهات
سخن از کجا بکجا کشید * گفت و گوئی حقیقت چگونه
به مجاز انجامید * بخیالات نو آئین کهن قالب نطق را جان
نو بخشیدن ساحریست * و سمند نژاد ان دو دانگیز را
بکاغذین دام کشیدن فسون گریست * شریعت گزین را
اگر ساحر بخوانند چه زیان * و اگر افسون گر بدانند چه
نقصان * در امن آباد انصاف بکاوش دوات و سرگردانی
قلم که فتوای می دهد * و در راحت کده مروت پراگندگی
مداد و تیره دلی صفحه که تجویز می کند * سخن طرازی شغلی
نیست که بدستگاه زر از خانی افتخار توان نمود و بر تقدیریکه
بخت زبون و طالع واژگون درست بستان تقریر و تاریک
زار تحریر نامراهی کند * گامی بالاف و قدمی بگذاف زده خواهد
بود * مسکن زبان در پس کوچه دندان بابست * و نشیمن
بیان به نهانخانه نسیان هم نشست * اکنون دماغ این
کجا است * که سر آستین به پیشانی خشک کند * و صفحه

صفحه و بآب خجالت بشوید * خوش انکه بجز سکوت رغبت نشود * تا بر سر حرف شدت نشود * دارم از خدا امید که این شوخ مقال * در بزم سخن ساز ملامت نه شود *

بسم الله الرحمن الرحیم * چون این نسخه زیب نوایح شده * بمحاطبت بتاج المدایح شده * باین طغرا در اوراق زر * رقم نهادش ببالای سر * سرخ روی قلم بانگارش ثنای شهنشاهی است * که تاجداران گلشن را بچتر سحاب سرفراز گردانیده * ورنگینی رقم بارایش حمد جهان پناهی است * که تخت نشینان چمن را بکشور خورمی دست تصرف رسانیده * بموجب فرمانش وحش وطیر از خزانه پرورش روزینه دار * بمقتضای احسانش جن وانس از معموره تربیت وظیفه خوار * در دفترخانه جبروتش عالم ایجاد اندازه فرد محاسبان * ودر اقلیم کده ملکوتش ملک جدوث نمونه کارمتصدیان * بسوی * فضای لامکانی بارگاهش * هجوم بی نیاز پناه سپاهش * زده در بام وحدت کوس شاهی * مطیع او است از مه

تا بماهی * ز میوه داران باغ آفرینش * خضرخان اند از
تشریف بینش * نشانش هست تا در شان این
باغ * بفرمان است نافرمان این باغ * چراغ لاله بر
داتش دلیل است * پر پروانه بال جبرئیل است *
بنام نامیش پیوسته بلبل * خطابت میکند بر منبر گل *
هر وصفش به قمری داد ذوقی * ندارد گردنش پروای
طوقی * دل هدهد ورق پیمای زار است * از آن طومار
منقارش دراز است * وهد طاوس را چتر زرافشان *
که خواهد باج رعنائی ز مرغان * ندارد کوی باغ از پاسبان
غم * شده تا حکم شب گردی بشبنم * بهارستان
لطفش بی خزان است * خس آن سبزه سقف
آسمان است * بود درایج در اقلیم خدائی * بنام آور
ز فرمان روائی * درود آفتاب نمود بر خاتم وزرا
محمد مصطفی که در بارگاه تقدس تا از حضرت باری پروانگی
نفرستاد * باریافتن مقربان دست بهم نداد * تا محمد
اعجازش به تحریر دفتر فرمان نه نشست * نسق

دار الخلافت اعمال بظهور نه پیوست * رباعی *
از همیر عرب وزیر سلطان ازل * شد مشکل مهر ورق
گردون حل * کز خامه زایش زرقم سحری تافت *
میداشت برات نور خورشید تمام * و صلوات انجم
لمعات بر اعظم وکلا علی مرتضی که درکشور خلقت تا
از لشکر طبایع جز نگیرد * مهم نتایج آثار صورت نه پذیرد *
تا کاینه وار بر سر التفات نیاید * در عشرت خانه فردوس
بهیچکو به نگشاید * رباعی * اثنا عشری گروه پاکان بروه *
صد خصال بکعتین عرفان بروه * پیوسته بدین دوش
زوه نقش مراد * در نرد عقیده هرکه ایمان بروه * اما بعد
راقم حق سر اطغرا که باعتراف نه دانستن تقریر منصف
الهیت * با انصاف نتوانستن تحریر معترف * ازین
صحیفه گرامی که به بنت الفاظ و معانی میرسد * بر صدق خود
مختصر میتواند داشت * چه روی عرض کردن درج کردون
رکابی است * که ناطقه تنگ خیالان از باند پایگی مناقبش در
مقام نفس شماریست * و خامه جلد نویسان از جای

ریزی مدایحش باد و ات در انداز سهر گوش دشواری * یعنی شاه زاده فلک سریر * عطارد دبیر * بدر لقا * دریا عطا * کیوان رایت * دوران حمایت * برق حسام * ابر نیام * هلال کمان * شهاب سنان * بهرام غضب * ناهید طرب * مشتری مهر * آفتاب چهر * سهیل نگین * قطب تمکین * قضا قدرت * قدر صولت * ابیات * دارای عرش کوکبه سلطان مراد بخش * حاجت روای و زینت او رنگ آسمان * در کشتی حمایتش از موج باک نیست * گر پر دهٔ حباب شود صرف بادبان * از بهر ساز عشرت او می نهد قضا تار دوایر فلکی را بتار وان * بر سندش اگر نه فشاند نگاه نشاط * گیرد صباز بلبلان تصویر ترجمان * باید برد ز دست دود بهر دفع خصم * گرز ش عبث نگشته سبکپا و سر گران * گوش مخالفش بطرگاه عافیت * مغز فغان شنیده ز پهنای استخوان * نصرت بشوق دیدن رخسار تیر او * چسپیده هم چون پی بدر خانه کمان *

تا کشته حلقه حلقه کمندش بانتقام * رم کرده میان سرکشی
از طبع آهوان * در جویبار زمعه لطفش اگر پای آب
بسنگ در آید خاک را بزنجیر خانه موج فرستد * و در
چشمه‌سار مخالفت اگر سر حباب شکسته شود نسیم را
در سیاه‌چاه گرداب کند * از حق شناسی و ناحق
گرفتن آفتاب فلک را بروز سیاه اندازد * و از واو
رسی در پیدا او کودن هلال بدر را از لباس نو در
هزیان سازد * بر قامت دولتش لیل و نهار جامه
دام پشت شب اندر روز * و در چنگ شوکتش
صبح و شام باز و باشه نشست دست آموز * بتعریف
ملاطفتش لب خشک بهایش تری آبحیوان * و بتوصیف
ملایمتش زبان درشت زاتراوش نرمی روغن بلسان
* در مدرسه رایش آفتاب درخشان سرگرم
شمسیه خوانی * و در مکتب عطایش سحاب هزار باران
هر دو باغ القیه دانی * محاسب همتش چون رقم را
میزان نماید * سبکی کاهند به پله گرانی در آید * صبحت

سلطنتش بگوش مهر و ماه رسیده * و از راه پیش بینی
باین خطاب مخاطب گردیده * رباعی * شاها شده چرخ سریر
تو بود * سرحلقه ده عقل وزیر تو بود * لایق به نگهبانی
یونس فتح * در برج کمان ماهی تیر تو بود * در عرصه
شطرنج کشورستان منصوبه پیش برده کیوانش
پس نشاند * پیاده اش بهر جانب که شتافته * سواد
غنیم رخ تافته * شاهی که در اطاعتش سر بدعا بر آورده *
در پای بازی بهر ای حبس ده آورده * فرزین اختر بین
به طریقی مددکاری است * اگر برفیل گردون اسپ
انداز و * بازنده روزگار را مات نسازد * آتش
عزمش اگر با خاک خورشید نمی ساخت * میان نقره *
صبح در بوته مشرق نمیگداخت * بفتوای مصلحت بینی
شاهد گل تردست گردانیدن ورق * و بمقتضای تربیتش
طفلان غنچه سبق خواندن سبق * مطرب بزم شکوهش
اگر گفت رغبت کشودی موسیقار چرخ بی صدای
[illegible] بودی * دو صورت کردن [illegible] و گوهر مر به [illegible]

نیفتاده * که چشم جهان نرسد و دل کان نلرزد * و ز روزوزنش جواهر قدر خود را دانسته * شاهین نژاد و دل پر جمید این مضمون بسته * رباعی * از دولت و زن شاه فرخنده سیر * زر گشت عزیز و آبرو یافت گهر * در پای میزان چو درآید گوئی * خورشید نشست و در افق تابکمر * از آشنائی نسیم غورش موج آب گهر نه نشین * و از رهنمای حیث وقارش دست آتش یاقوت در آستین * بهره طالعش بالانشینی تخته لامکان دست داده * بنقش مرادش کعبتین دو عالم یکجهت افتاده * خمیر مایه احسانش اگر بچنگ آدم آبی در آید * نان خام طمعان از تنور گرداب پخته بر آید * در چمن ز پشتش زمرد سبزه پاشت خودروی * و در گلشن گنجش الماس نسترنی است بی بوی * بدستیاری عزتش عقیق انگشترین در مقام آتشبازی * و بهواداری غیرتش نگین سوار در اند از یکه تازی * و از باد آستین اجتنابش شمع کافوری صبح سرنگون *

از افشاندن دست احسانش ساغر مینای فلک واژگون * خوان سالار کرمش اگر دست خواهش برارد * لقمهٔ بدر را در دهن هلال گذارد * روزیکه تیغ فتح از نیام کشیده * این رباعی را از هاتف غیب شنیده * رباعی * بر دور خدنگت پر نصرت غنوده است * دیوان اجل پیش سنانت کنده است * شمشیر ترا زبید کرد مد غلاف * چوبی است ز چوب برم و آتش شده است * اگر دریای تیغش را بندی بست * از بس نشاط خاک را برمی شکست * و ریحان کرمش یاسمین کواکب را شاخ و برگ میسر است * و در بهار رحمتش نیلوفر افلاک را نشوه نما بر بالای یکدیگر * در باغی که نسیم انصافش وزیده بادام اغماض عین ندیده * بهم چشمی کفش دریا خجالت می کشد * و از موج پشت دست بدندان میگزد * و در بزم کامش از بسیاری اهتمام نشاط چنگ و نی کم نوازند * تا خمیدن قامت یکی از بار غم نشان ندهد * ترکیب بندی دیگری از عقده اندوه دل

بجز نکند * ز رنگوب و بارجاهش اگر کیفت صنعت
کشاید * در پوست آهوی چرخ طلای خورشید را ورق
نماید * صفحهٔ تعریف شجاعتش و عدهٔ کاه دلبری خامه *
ورقم توصیف حمایتش مومیای شکن نامه * سپهر
از پهلو نشینی او گل گل شگفته * و عذر تیرگی آنرا
روشن بیان حضور چنین گفته * رباعی * ای آنکه ترا خیل
کواکب سپه است * خورشیدی و نیلی سپهرت
قرص مه است * گر تیره نماید سپهرت نیست عجب *
همپهلوی آفتاب دایم سیه است * سپاهش اگر قصهٔ
شبخون اعدائی داشت * پیر گردون علم صبح دائمی
افراشت * سیل عطایش از گرداب حلقه در گوش
دریا کرده * و نشتر سخایش از رگ کان خون
امساک برآورده * در ایام سلطنتش بدانرا غیر
نیکی دست ندهد * و کتانرا جز راستی میسر نشود *
از امنیت دوران آفتاب را تیغ خونریزی شفق در
غلاف * و از اهلیت آسمان بدر را در دشنه کاری هلال

سینه صاف * هندوی زلف بتان از بیم شانه آویزی تایب
دزدی ایمان * و ترک چشم خوبان از ترس نظر بندی
تارک تعدی جان * نخل مراد مخالفان باره پای ملخ
بریده * و خوشه امید معاندان بداس ناخن مور دریده *
بر صرزانوی قدرتش کمان حلقه افلاک چار خم *
و بضرب طپانچه صولتش اضداد و عناصر در آغوش هم *
و در جرنگاهی که دست به تیر اندازی کشوده * لب سوفار
این رباعی را کوش زد او نموده * رباعی * چون پنجه بفلاح
زدی سوی کمان * از زور تو خم گرفت بازوی کمان *
تا ناوک ظفر بروی میدان آید * چشمی می خواست چون
تو ابروی کمان * در شاه راه تسخیرش نقش قدم زنجیر
خانه جاده سرکش * در کارگاه تدبیرش موج آب تار پود
حریر آتش * شمع اگر بطاعت پروانه اش تن نمی داد *
از شعله انگشت بر دیده خود نمی نهاد * و در چشمه سار
حشمتش نهنگ کهکشان ماهی * و در مرغزار رفعتش
کبوتر آسمان چاهی * صوف دسته بند وریا مر آرد *

مگر خود را ساقی حوصله اش پندارد * دوستان را ساغر عشرت خمخانهٔ فغفور * دشمنان را پیمانهٔ قسمت کاسهٔ چشم سور * کنگرهٔ عرش ازهٔ پیرایش نخل فطرت * برگ افلاک نمونه آرایش نهال خلقت * آینه سکندر پس افتادهٔ راه پیش بینی * و نگین سلیمان زیر دست خاتم بالانشینی * سایه چترش همه جا بر سر آفتاب داشتن * شیر علم معروف پنجه بر روی ماه زدن * فیل گردون سر بتن وزدیده گنجک ستیز * ابلق ایام پهلو خراشیدهٔ خار مهمیز * سوی * گرفته باج دارای زدارا * بفرمان برونش موم است خارا * دمی کامیدار الممالک خلقت * مبارک باد مستی گفت دفعت * طرب را روز نوروز است بزمش * ظفر را عید قربان است رزمش * ترحم را دل او آفریده * خطا بخشی چو او دوران ندیده * زبیم تیغ او چرخ ستمکار * برآورده ز صبح انگشت زنهار * کف همت چو بر دریا کشاید * حبابش حقه گوهر نماید * قضا در کشور حشمت

و کیاش * قطار نه فلک زنجیر قیاش * خدا و رخور دولت
دولتش داد * بقدر فطرت خود شوکتش داد * مطربه
بزم سخن را اگر پیرایه صفت جمالش صوتی دو دهد از
مقام خارج نخواهد بود * پیر گردون در بارگاه خلقت جوانی
بخوبی او ندیده * وزال دنیا به جهت عروس دولت
دامادی غیر او نه پسندیده * به تسخیر آفتاب جمالش
بدر از هاله در شغل عزایم خوانی * و بتصویر آب و تاب
نمایش دوران از قلم هلال گرم بنور افشانی *
قامتش از تجمل رعونت سرو را بنظر در نیارد * زیراکه
بخوبی او چیزی در بار ندارد * نسیم خرامش اگر بچمن
گذرد * بوی گل را سد راه خود شمرد * ریحان نویسی خطش
چون بصاف کردن سیاهی پرداخته * دُرد آن را در
دوات شقایق انداخته * گل صد برگ اگر شگفتگی
رخسارش را می دید * در خند روی این قدر مایهٔ خود
نمی چید * و شراب سخنش در خم آینه جوش خورده *
و ساز لهجه اش بصدای داؤدی پی برده * مرغ نگاهی که

در هوای رفتن بال گشاید * از پر افشانی صد گلستان
طرح نماید * در باغ خُلقش پسته لب از تبسم نه بسته
* در پایهٔ سبکروحی پاسنگ میزان شبنم گل *
و در بزم کوچک دلی اندازه صد برگ سنبل * تر و تازگی
و نیستار * چکیدهٔ خورمی بهار * ابروی اشارت گستر *
فرد بشارت را سطر * نگاه کیمیا تاثیر * طلای آفتاب را
اکسیر * تبسم روح افزا * پرورده شیرینی ادا *
* مثنوی * ملاحت خانه زادان دهان است * نزاکت
هم گذشت آن زبان است * لبش تا دشمنی با قند کرده *
شکر را نیشکر در بند کرده * گل رخسارش از نازک
آبی * نمک لاله دارد آفتابی * مه رو با هلال ابروش
مهمانت * شب مو را بنور حسن پرداخت * نگاهی شوخ
آن خورشید رخسار * بود رنگین تر از دسته رفتار * نرگس
در چمن بر خورد و پایش * عصا در کف روان شد از
قفایش * غلامی کرد ماه آفتابش * از ان شد صاحب
عالم خطابش * نباشد چون باین شکل و شمایل * تمام

اجزا بود انسان کامل * چنانچه در باب جلال و جمال از
شهریاران خراج میگیرد * بمراتب فضل و کمال از
دانشمندان باج میتوان گرفت * بحرف درستی
طبعش موشیای شکستگی سخن در طبله دهان * و بوصف
تندی ادراکش دوائی کندی گفتن در قبضه تیغ زبان *
از چرب و نرمی تقریرش نان شنیدن در روغن *
از تر و تازگی تحریرش قحط خشکی در زمین سخن *
راه تلفظش در مطول بر کوچه مقاربابال است *
و زینت تکلمش در مختصر از طلای خوردگی *
متن را بشگفتگی تعلیم نمی کند * که بمنزل شرح نداند *
و حاشیه قدیم را بنازکی درس نمیگوید * که بنام جدید
نخوانند * در حکمت العین باشارات ابرو بیان
قواعد نموده * و در شفا بقانون اهل درد زبان
بمقاصد کشوده * بدست یاری دایره مجلسش علم
اصول دین میسر * و بهواداری پایین محفلش فیض
عالم بالا در نظر * از روشنی بیان مجموعه اقوالش

تیرگی رقم نکشیده * واز قابی ایمان جریدهٔ اعمالش
سستی شیرازه ندیده * شجرهٔ تعلیمش از پستی
ریشهٔ استعداد وده بلندئی ساخسار * ونهال تفهیمش
از خشکی بیخ کمال بخشش تری برگ و بار * در چمن
تحقیقش خزان نایب مناب بهار تواند بود * ودر
گلشن تدقیقش برگ ریز قایم مقام خرمی تواند نمود *
نشهٔ خیالش را در پائین رفتن انداز بالا دوی * شراب
مقالش را در کهنه شدن جوش کیفیت نوی * مصحف
گل تا پیش او نگذرد * بر روی رحل گلبن نگذارند *
ورسالهٔ غنچه تا به تصحیح او نرسند * سبع درس بلبل
نفرمایند * بیت ابروی شاهدان بی رابطهٔ تحسینش
بی نمک * و مصرع زلف خوبان بی شانهٔ تصدیقش
قابل حک * مثنوی * معما گر همه خال بتان است *
برای حل آن طبعش روان است * می گر کف بکودر
جام ریزد * از ان جز مستی وحدت نخیزد * نگاهش بسیدهد
ورهر نگاهی * خبر از سرنوشت هر گیاهی * اگر بیند خطش را

چشم سوسن * سوادش می شود ناخوانده روشن *
شگوفه چون گشد شکل مخمس * به تماشایش کند
کاری مسدس * بطفل غنچه گر یک حرف گفتی *
زمشق گفتگو شبها نخفتی * ز پایانی برات خون بلبل *
برآورده ز جیب شبنم گل * به پیشش لاله دفتر
می گشاید * که دفع قطعهای شک نماید * مشق سخن
هر چند بمرتبه رسیده که انشا را وقایع توان خواند *
از آنجا که نهایت تنگ باحظش هست آن نیست که اگر
سطری چند بصحیفه تعریف در آید مبتدیان نظم بید
مشق خود ساخته بر لوح زبان ندارند * و منتهیان نشد
قبای بر نداشته در جزودان حافظه نگذارند * الا بهر علی
اگر خط شکسته اش را می دید از درست نویسی
یک قلم دست می کشید * طفل خامه اش در نزاکت
خانه قلم نرگس پرورده * و خط نامه اش با بنفشه
خطان بسر زلف سخن کرده * ببالانشینی برگ گل
زیر مشق انگشت نما * و به تقدیم گرینی شاخ سنبله

هر خطش هم اجزا * فدا دش از دو دهان خال لالا است * و کاغذش
از کارخانه نقره کوبی ژالا است * از مه کده دوانش قلم
سیه مست پا بیرون گذاشته * و تا انامل از دو طرف مدد
نکرده یک قدم بر نداشته * در چهارسوی شکستگی در قمش
متاع دو ستی طراز از بس چیده * مومیای اصلاح جای
دوکان داری ندیده * شیرینی خطش نه بمرتبه ایست که
هر جا ستاره ی زند * ریزه قند سفید شود * حرفها بالانشین
کرسی خوش ادائی * نقطها کمر بسته اند از دلربائی
* از حسرت مد زلف خوبان الف کشیده * و از
رشک سر جیم شاخ غزالان بر خود پیچیده * چشمها
بنزاکتی کشوده * که انگشت اعتراض توان نهاد *
و دامن بلطافتی بیفتاده * که دست تصرف توان
کشاد * بسر کشی طره حور خط یک رنگی داده *
و بدایره نون ابروی هلال نکهت افتاده * روشنی خط
بدرجه ایست * که اگر بورق آفتاب در آید * خط شعاعی
در پیش او تاریک نماید * اگر بر کاغذ سفید نوشته *

از شادابی رقم سبز گشته * رباعی * آنها که سر کتابتش
وا کردند * صد فصل بهار را تماشا کردند * اوراق سمن با خط
او داشت سری * آن روز که سر نوشت کارها کردند * دیگر *
شاخ قلمش سبزه بهاری دارد * قرو رقمش بنفشه زاری دارد *
طاؤس دوات بهر گلگشت خطش * از خامه همیشه خار خاری
دارد * خطش به نمک هم چون خط روی بتان * در پیچش
حرفش مژه چون موی بتان * در شیوه اندازو ادا سطرش *
انگشت نما گشته چو ابروی بتان * دیگر * هرجا قلمش پای نهد
خوب رود * خط از پی او برنگ محبوب رود * پیوسته بزور
قلمش نامهٔ شوق * بی سعی کبوتر بر مطلوب رود * مقام
شناسی اقتضا می کند که مطرب زبان را بر صدای تعریف
پرهیزش نوا ساز سازد * و قاعده دانی فتوی میدهد که قزاقی
خامه را پیاده پیمای توصیف عشرتش سر براه گرداند
شرا نجانه دوات را گوش بید و دانگیزی آتش می بده * و
انجمن صفحه را کو دل برسته پستی کوچک و بزرگ
حرف نند * رباعی * جائیکه بساط بزم او می افتد *

گردون بمیان رنگ و بوی می افتد *تادامن چشم اگر
دود طفان نگاه *بر سازو می و جام و سبو می افتد *
هر جانب گلشن گلشن برگ شگفتگی بر سر هم ریخته *
و هر طرف چمن چمن ساز خورمی بهم آمیخته *شیشهای
شامی از هر یکده فیض صبوحی لب ریز *رطلهای گران
پرزور بادهٔ منصوری سبک خیز *در کارگاه خمخانه بپای
خم رفتن سر کدو را مغز خود رائی *و دور شغال می از پیمانه
گرفتن دست سبو را مزه گیرائی *و از نهایت
امانت داری سر دهن قرابه قایم *و از غایت خون
گرمی رگ گردن صراحی ملایم *بصفائی دختر رز چشم
قدح سرشار دیدن *بصدای شکست توبه گوش مینا
بالابال شنیدن *لب ساغر در انداز آزمایش شراب *
زبان تاب زن گرم نمک چشی لذت کباب *نقل
بادهٔ شادمانی خال های حور است *و ظرف مایدهٔ
کامرانی طبقهای نور *بهجوم کرشمه خوبان راه زهد
بسته *و بانگاهت عشوه بتان نقش رندی نشسته *

بطاشراب بدام افتاده بساط عشرت* تدر و ایاغ بقفس درافتاده پنجهٔ رغبت* بازعی* در بزم کهش فرش شده اطلس کل* افروخته شمع لاله از آتش مل* استاده هزار سرو در جای خواص* ساقی شده طفلان غنچه مطرب بلبلان* دیگر* ساقی همه کس را می انگور دهد* مطرب همه را چاشنی شور دهد* برکانسه چوبین گدایان درش* گردست زنی صدای طنبور دهد* ساقیان خورشید لقا سحر خیز بنمایش نقل و می* مطربان ناهید صدا شب نشین نوازش چنگ و نی* بیاد دامن ساز آتش جلوهٔ رقاص افروخته* و به نیش سوزن مضراب تار پرده بریکه کردوخته* از شادابی نغمه موج رطوبت در انداز باوج رسیدن* و از سیرابی زخمه چوب ساز در مقام سبز گردیدن* بدلربائی سرو هندی اهل عراق در سلک عشاق* و بجویائی ترانه خسروی عبد القادر سرگشته آفاق* قوالان چون بهمائی موسیقار پهلوی هم استاده* در پست و بلندی

سرود بیکدگر نواخت افتاده * با آواز زیر و بم نشاط
را می طلبند * و باید از رسیدن غم دست بر هم میزنند *
بمقام نغمه نزدیکتر از آهنگ بشیر و نوا * و به بحر اصول
آشناتر از موج برود * نغمهای سیم رنگ تمام اجزای نازک
ادائی * صدای راگ و رنگ ساز برگ روح افزائی *
دف وزدایره اهل ساز * از جلاجل گوش بر آواز * طنبوره
به پیمایش نغمه رنگ بست * شب و روز کاسه خوشی
در دست * کمانچه بیک تیر راست ادا * شکار افگن
هزار طایر صدا * خشکی استخوان سینه عود * مغز
داری نغمه داود * بربط را سر انگشتان عنابی ساختن *
نشان رنگینی سرود پرداختن * با آتش افروزی فغان
رباب * طایر هوش ارباب گوش کباب * آوازه تر صدائی
نی * کوکب استار مینائی می * چنگ را وجه با مطرب
نشستن * گیسو بمضراب شانه کردن * بزرگ و کوچک
صنف موسیقار * لشکر شکن غم روزگار * زخمهای رگ
تار قانون * از مقام ترنم شفا بیرون * بابان را نسبه

بزمزمه خوانی ستودن * برفرود صدا افشان شیار
نمودن * ریختگی نغمهٔ چهار تار * نواخت مرغول ریزی
جویبار * ارغنون از جوش پرکاری زخمه * لبریز
چندین هزار نغمه * تار جنبش را در هر مقام * صدای
موج روغن بادام * گوش کر بصدای دلغان مندل
* علاج پذیر تر از ورد سر بصندل * تال گشته تا سقف
بر هم می ساید * که ساز نشاط ازین بیشتر می باشد
* سوی * صدای مطربان با نغمه ساز * درین بزم طرب
گردیده و ساز * برقص افتاده هر سو شوخ و شنگی *
نگار دلربای تیز چنگی * همه رنگین دهان از صوت نی نی *
چو مینا از سرودی قلقلان می * اصول شاهدان رقص
پرداز * و صد دل می رباید از یک آواز * ز دست
افشاندن رقاص دلکش * رمیده از چراغ صبر آتش *
ز بیهوشی که از و ساقی مست * که گه گاه قدح را هر دم
از دست * نور و نغمه در هر سو به پرواز * کس اشیان
از شاخ آواز * زمین تا آسمان در راگ و رنگ است *

خورشیدی را مقام جلوہ تنگ است * اصول و اثمر و
اغصان و بہار * شمرہ ہر یک ہم چون برگ لالہ * فوج معنی
آراستہ * و پیدران صفحہ شکافتہ * و علم خامہ افراشتہ *
یعنی تا بوی تعریف رزم شد وقت ترکتازی ناطقہ
است کاش قلمان ازین ارتکاب این فکر بد ایری کفتار برمی
خورد * تیغ زبان را در صفدری بیان ترسیدہ ترسیدہ
بکار نمی برد * مرد آزمایان یکہ پاہ شجاعتش را دیدہ اند *
در پیادگی ہزار سوار سنجیدہ اند * اگر شب رنگ
خصومت بر ہفت خوان فلک میتاخت * و یو نیفید
صبح را بر و زسیاہ شام می انداخت * بدقفای شمشیر
زنگ وجود خصم را از چار آئینہ زدودہ * بتقاب خدنگ
صید جسم عدو را از دام زرہ ربودہ * تیرش چون
آزادگان در قید از ہمہ چیز گزشتن * و تیغش چون
بحروان در بند از ہمہ چیز بریدن * زبان خنجرش جز از سینہ
معاندان گویا * گوش سنبرش بصدای شکست مخالفان
شنوا * بپایہ رزمش اگر رستم دست می برد * از

بسیار خوردن زخم با صلابی مرد * جرون طبعان در
تعریف جنگش نیز حاوی تقریر مجبور * و شکسته
نویسان در توصیف صلحش بدرستی تحریر مشهور *
سایه گنبدش اگر بتار عنکبوت می افتاد * وام عبرت بگردنش
هزبر میکشاد * در پیش رمحش چلقد مریخ را قامتی حریر
پیکان * و از سایه گرزش سرگردون را همنشینی نقش پا * زه
کمانش در صف رزم پس نکردیده * برای پیش آوردن
میدان کشیده * اگر چون آفتاب با دست برهنه تاخته * سلاح
پوشان را چون سایه بخاک یکی ساخته * به نسیم مهتابش
گاو لاله هر دو من تفنگ * و بشمیم صلابتش صدای
خموشی بر لب خدنگ * گوهرشناوائی فتح پرورش دیده
ابر * حمایت یاقوت سرخ روئی ظفر تربیت یافته *
خورشید رایت لباس جنگ نازکتر از برگ نسترن *
و دسته شمشیر برهنه تر از خنجر سوسن * زمانه زیر دسته
شمشیر این زبردست * روزگار هوشیار نه پایمال پیکان
در شست * از سپاهی لشکرش نو است فلک لب ریز *

از یورش سپاه سیاه قلم عطارد سر ریز * مثنوی * علم داری کند بر چینش و کیوان * چو آید صاحب عالم بمیدان * ز کوس فتح غلغلها ز گردون * نفیر و کرّنا دمساز گردون * شود گر زین علم در جنگ جوئی * دهد تیغش نشان از سرخ روئی * بر اعدا خود بخود واقعه کمندش * بمقام تاختن دامن سمندش * سنان در دست او مارا یمنست پیچان * که داده مهره از پشت دلیران * نی تیرش زمانه چنگ واقعه سری وارد با آهنگ مخالفت * خدنگش می جهد از پشت آهن * چه غم از سخت روئیهای دشمن * اگر بقدر بزرگی و حشمت و مردمی و مروتش ثنا گفته شود * زبان برگ درختان و نفس باد بهاران از درازی سخن کوتاهی خواهد کرد * اولی اینست که در چمن ارائی مدحت باختصار پردازد * و گل دعا را بدستیاری امین زیب دستار اجابت سازد * مثنوی * تا بود پروانه و خورشید دم درخشش جست * شمع اقبالش چراغ افروز هرگاه باد * در سر میدان هستی از بلندیهای بخت *

دست دوزان از رکاب دولتش کوتاه باد* بی تلاش
سیر گردون درمیان خاص و عام *کمترین بندگانش
را لقب جمجاه باد* در بهارستان عشرت خانه اش برگ
خزان* روز خورشید سخن کو چون شب دلخواه باد* رو
بهر جانب که آرد در سرابستان دهر* صد هزارش بلبل طغرا
لقب همراه باد* بسم الله الرحمن الرحیم * مشابهت
دیباچه طغرانیت به نغمات عندلیبان گلشن اعجاز رسانیده
و باد و بیزی گفته نواشته متعلقان در قمریان سخن سنسو خ
گردانیده* موسم آن شد کر بینا را ک هندی سر کند*
شاخ و برگ خشک را از آب ترنم تر کند* غنچه بنفشه
دوزانو در دبستان چمن* هم چون طفلان برهمن بید
را از بر کند* نسترن چون شاشتر خوانان نامیکار دو
زدین* گر زروی مصحف کل یک سخن باور کند* هیدهه
ریحان بدستش نسخه پارنده حسن* چون قلم را
زیب از بهر کتابت سر کند* لالرجنبش می دهد
در هر طرف ناقوس را* ترسم آخر از صدایش گوش

گل را آگر کند * گر بود زنابی چنین از تاب حسن آتشکده
* سومناتی طرح آتش خانه دیگر کند * چون شنیده
بر لب جو هندوئی زنار دار * سجده ها از دیدن زنار
نیلوفر کند * شوخ سوسن را نکو دل می دیابد
قشقه ات * ذات رجپوت است برسم دست بر
چهره کند * بلبلان طغرا القلب نو کرد طرز نغمه را * طوطی
گویا زبانش را پر از شکر کند * هنگامیکه دارای هند
سبز پروری یعنی جهانگیر بهار سیر از جهروکه نیسان برآورده *
و بسرای شگفت خوان عام و خاص تختگاه چمن را
از تشریف خورمی سرفرازی نمود * و دریکجانب
مهاوتان شمال پیلان آب رفتار سحاب را بنظر
میگذرانیدند * و دریکطرف چابک سواران صرصر
اسپان آتش کردار شفق را می گردانیدند * از احدیان
سبزه تا پنج هزاریان اشجار ربیع توزکی باغبان بجابجا قرار
میگرفتند * و از خورد تا بزرگ طوبی نژادان دربار
بهوا داری نسیم کورنش و تسلیم میکردند *

اعتماد الدوله تاک از نسبت نورانجمال و خمرش
ویشه دست کشتگی بهم پیوند داشته * و آصفجاه سرو از
متصرف شدن بارگاه سبز آب خود می دزد جوی
طبیعت می دهد * مهابت خان تارو آن بجهت
سرکشی بارجپوتان ریاحین نمی ساخت * و اعظم خان
بگدا اسم بنا بر بی حاصلی بمغلان شقایق نمی پرداخت *
زبردست خان چنار از بسیاری جوهر پای هر سبزی
بر شاخ عرش می نهاد * و پردل خان صنوبر از تاب آوری
زخم پنجه خواهی بر تیغ مریخ میکشاد * و از نهایت ازدحام
اصالتخان شمشاد هر چند شجره بجانب بر می آورد کسی
نمی دید * از غایت هجوم تهور خان عمر عرعر چشم دعوی
شجاعت می کرد احدی نمی شنید * مسیح الزمان صبا
گوش بر امرجان تازه بقالب تر و خشک دمیدن *
حکیم حاذق نسیم چشم براه حکم عمرد و بارزه بر رخ شجر
دم بر کشیدن * خیات خان ابر در خدمت آبداری بسکه
رو تازه کرده * از هواداریش نهال کردگان حضرت

ترشیح میرسید* سیف الملوک برق از شمشیر
برداری از بس تند تیز بود* چشم سپاه نیسانی سراپا
تیغ می نمود* روشن قلم نرگس چشم بر چار حد دو پاره
چمن واشت* و از دوات زرین بر اوراق سیمین
واقع می نگاشت* بسپر انداز خان بید تیغ زمردین
غلاف عنایت فرمودند* بقدر اوزخان سفیدار خرگاه
فیروزه باف اکرام نمودند* کمان داران شاخ گل
چون از تیر شکر خزان رو نتافتند* هر یک صد لعل
پیکانی غنچه انعام یافتند* سواران صد برگ بر یک
اسپ بمنصب صدی ذات نهال سمن* و پیادگان
بنفشه باضافه ماهیانه نکهت سرسبز گشتند* یکه تاز ریاحین
باه پاپیچیان سبزه بدوستی خرمی سرفراز گردید* و
بهادر قصباتیان سه برگه بچارسی شگفتگی رسید*
شاه چراغ لاله از خدمت شمع چراغ گل چیدن سرخ
روئی بود* و خواجه مشکین ریحان از تحویل خوشبوئی
شامه عنبر می نمود* مالک صبح نسترن بر طاق چینی خانه

شاخسار کاسه فغفوری می چید * و خواجه یاسمن زنبق
ور همند و تکده بو تعرض مرصع الات می دید * عمّالان
قوای نباتی بجهت تصرف مواضع خورمی مرخص شدند *
و پیشقدماران نشو و نما به نسق بندی اماکن شکفتگی مامور
گشتند * بضبط گستری و ر الممالک چمن فرمان شد *
که زبان نافرمان را از قفا بر آورند * بناموس پروری
تختگاه گلشن حکم رفت که عشق پیچان را بر دار منصوری
کشند * اگر چه از شاخ عناب هر طرف صد دار خونی
می افراشتند * شیرین زبانان نیشکر هم چو طوطی
هزار عاشق داشتند * غزل * ز عشق نیشکر
در بوستان پیدا شود طوطی * بمنع باغبان از سیر خود
می وا شود طوطی * که دانسته در کیش و فاز و نیشکر
نوری * زغفلت گر نزدیک گل رعنا شود طوطی * لباس
سبز می پوشد برنگ خضر پیغمبر * هزو گر مقتدای بلبل
میباشد طوطی * بیک چوگی خرد در باغ صد قصر زمرد را *
ز برگ نیشکر چون ها پایان آرا شود طوطی * بطوطی

نیشکر را چون نباشد گوشهٔ چشمی * که میریزد
نیشکر در وصف او هر جا شود طوطی * ز عکسش آدم
آبی تواند سبز هندی شد * چو از صحن گلستان بر لب
دریا شود طوطی * بجائی نیشکر هر لحظه تخم اشک
می کارد * ز تاثیر خزان در باغ چون غنچه شود طوطی *
نخواند از چه بندی نیشکر را بند ترکیبی * که از شکر ادا آن
لبریز معنیها شود طوطی * پریده ناف او را داده از گفتن
عجب نبود * که در گهوارهٔ بیضه سخن پیرا شود طوطی *
تواند کرد قانون حجازی انشا درین بستان * چو گاه
نشو جوانی دلکش عذرا شود طوطی * در چو کیخانهٔ
باغ جرأت خان جری اکر دعوی دعوت شگفتگی بر خوان
زمین می چید * تنگ ظرفان غنچه را بهمسایگی می
طلبید * در کیخانه باغ جعفر خان جعفری اکر نعمت
خورمی در ظروف طلائی می کشید * گرسنه چشمان
نظاره را از دیدن رنگش می پرید * سوفی نسیم بعرض
رسانید * که چمن پناها شرف گل کاغذی کرده *

وسپاه را درست بیاورده * و از مطالع شجر ارتفاع
شاداب وقوع گردید * که از دفترخانه گلبنش بر آویزند
و کنگرهٔ خاردار ناخنش را بپیرایند * مروارید بیگم شبنم
در مجلس خانه خورشید عرض کرد * که سپاهیان یاسمن و نسرین
از بام خواص پورهای بوته کوچهٔ باغ در باز نگاه می کنند *
از پیشگاه قهر نکهت انگیز یرلیغ شد * که جلاد گلچین
سر ایشان را از شاخسار تن بخواری جدا کند *
تا پرده گیان غنچه عبرت گیرند * و سفیدی مرجان
از غصون التماس کرد * که از گرمی هوای تند خون در
رگ و ریشه این بندهٔ یک رنگ خشک شده *
امید که نهال وجود ما را بسرسبزی تقویت فرمایند *
که برگ تازگی پیدا کرده * فرمان آب جریان موج صدور یافته
که در اطراف چمن و دشت بسرسبزی بگذارند *
تا در جنگ زرد رویان لشکر خزان سرخ رو توانند
گشت * آغا بابا بلبل فریادی شد * که خواجه سنبل
ریشه تصرف بنواحی گلخانه این دعاگو دوانیده *

موزن قمری و خطیب تذرو شاهد اند * که ورا این همه زمین
او براذ خلی نایست * فرمودند که شهادت حجره نشینان
شاخساران پروائی اعتبار ندارد * اگر تا با بلبلان از جان
خود گذشته بمصحف گل قسم خورد و جواحه سنبلان بید غل
باشد * در غسل خانه باران واقعه دگون دامن کوه رسید *
که راجه خشک سال پرگنات خورمی را متصرف شده
* که دیان قوائی نباتی را عمل نمی دهد * قزل باش
خان تاج خروس و خنجر خان سوسن و آتش خان گلنار
را بسپاه رطوبت بجنگ او فرستاد * خواست
که بگریزد که هشتا لچیان رعد و برق انداز سحاب و یکه
تازان قطره و دلاوران حباب وزره پوشان موج و بیغ
آزمایان جوبیار و نیزه داران فواره و تیرکش بندان
آبشار از هرطرف بر سراو ریخته آن بی ابرو را بخاک
میدان رزم یکسان کردند * بمجرای این فتح هریک را
منصب خورمی اضافه شد * و ساز و برگ نشاط دربارگاه
چمن تازگی دیگر پذیرفت * کلاونتان طیور لر در سرود خوانی

بدستک زدن بال از تکاب نمودند * لولیان دریاچین
در رقص شادمانی باصول گوناگون کف کشودند * از
مندل باد طرح آوازه روح افزا برانگیخت * و از تار
برگ بیا و فراند از باسم صدا برهم ریخت * کمانچه شاخ گل
به تیر موج هوا بنوازش در آمد * و چنگ طره سنبل
بمضراب جنبش صبا از خاموشی بر آمد * تازگی صوت و صدا
و رونق آسمان پیچیده * و رنگینی برگ نوا برنی کهکشان
دویده * الحاصل در چنان هنگامه که شگفتگی و نشاط
کشمیر بخاطر نمی رسد * تا بتعریفش چه رسد * یکی از
دوستان نسخه فردوسیه را بجهت تصحیح نزد این
فقیر و برگ سخن فرستاد * چون عندلیب بر حاشیه
مصحف گل نوشته داشت * و طفلان غنچه برای حفظ کردن
پیش خود میگذاشت * هر دو بمقابله آن پرداختند *
از بس غلط بر آمد نتوانستند صحت داد * معلوم شد که
در بین تصنیف کاتب را زیاده از مصنف دخل است
* ابیات * ظفر از کاتب سخن خود چو شکوه کرد *

هایش نکن گردیده غلط در رقم از و * زین سان اگر
به شمائل کتابت کشود کف * خواهد کناره کرد چو بنده
قلم از و * بسم الله الرحمن الرحیم * یکتا ز ان میدان
تقریر از دولت ستایش با صریر دلیر گفتار اند * که
بمددگاری فوج فکر ستبش اقلیم کشایان را فتح و نصرت
روی نمود و می نماید * و منصرقان شهرستان تحریر از
برکت نیایش فتاحی سریع کردار اند که برستیاری
کلید مرحمتش ملک ستایان را قلعه مقصود کشاده و می
کشاید * خصوصاً برافرازنده لوای عالم ارائی * و نشانه
کش عرصه جهان کشائی زیبنده تیغ و رخش * سلطان
مراد بخش * که خیاط ازل قبای تسخیر ستش جهت
تجمل قامت او بریده * و طراح قضا نقش تصرف
هفت کشور بنام او کشیده * آسمان را از فرصت
استادن زمانیست * که زمین در پاوش تواند دوید *
و سیاره را فرصت نشستن وقتی * که تواند در
رکابش تواند کرد * مطرب مقام شجاعتش کمانچه را

بقانونی نگرفته * که زخم تیر بمخالفت نرسد * و مغنی بزم
حمایتش دف را بزبردستی ننواخته * که اصول ثقیل
خفیف شود * از بیم عقاب عزمش تدرو خورشید
در خار بن خطوط شعاعی گریخته * و از دهشت قلاب
جزمش ماهی هلال بدامن دریای اخضر در آویخته *
در گلشن عدالتش سموم خزان مومیائی شکستگی رنگ
گل * در چمن عنایتش باد مهرگان بر دست مشاطگی
طرهٔ سنبل * محرر شکوهش اگر بنوشتن سر سخن
پرداز و سرخی شفق را بالیقهٔ سحاب در دوات
اندازد * از تندی سیل عطایش صدف در پناه عمان
سر انداخته * و از دلیری خیال سخایش زر در دامن
آبادکان رنگ باخته * مختصر رای منیرش با مطول صبح
شریک اندازه * و قواعد روشنی ضمیرش با مطالع آفتاب
هم شیرازه * نسیم خلقش اگر نمونه انبساط میداد *
قبای شاهد گلچین وا نمی افتاد * و از رنگ آمیزی خوان
احسانش هفت طبق زمین گوناگون * و آنه عکس

پذیری نعمت ابوالمنش نه طبق پوش فلک بوقلمون *
بر آتش کباب پرستش منقل مشرق کم فضا * و بر
خونریز حیدان از رمحش چاه مغرب تکانا * پنجه علمش
بهر رشته واز نصرت امت * و قبه چترش و دکره بسته
ظفر * شکست خامه شکر نویسش محال * و رنگ شیشه
کش سپاهش لایزال * کاغذ جنگ نامه اگر توتیا گردد *
حرف ثابت قدمیش از جا نجنبد * سپر به پشت
گرمیش از تیغ رو نگرداند * و سنان به تیز دستیش گل
زخم پرورانیده * عکس تیغش تا بر آب تاخته فوج حباب
حوصله باخته * مقطعات * رخش اقبالش نه ادا دغم
ز آتشگاه رزم * گر نماید از پر پروانه اش برگستوان * مشست
آهو را خوش نما باشد بغلگیری به تیر * غیرو ست او نمی زیبد
با قوش کمان * جوی تیغش گر بگلذ از عناصر باز رو * آب
می گیرد حباب آسا هوا را در میان * هم چو او سرو ندارد
در چمن زار شکوه * اول شاهان عالم ثانی صاحب قران *
ظاهر شده از بدای انقلاب شهرتش * وصف

کشیده قفل غم در کوچه نیاستخوان * بحقن را بسن رانمی گیرد کسی چون آفتاب * از پی تسخیر عالم هر کجا گرد دروان * از جمله آثار همکت سبحانی حضرت صاحب قرانی * تسخیر ملک بدخشان و فتح دیار بلخ است * که تحت نشینان روزگار * و تاجداران نام دار * سالها از عهده آن بر نیامده اند * به نیروی اقبال ربانی * و تائید دولت یزدانی * در اندک زمانی بحیز وقوع پیوست * انچه در عزیمت خانه باطن تقدیر مواطن مخفی بود با حسن وجهی در پیشگاه ظهور جلوه گرشد * مجملی از مفصل واقعه انکه بتاریخ سلخ ذی الحجه سنه ۱۹ جلوس یوم شنبه مطابق بست و نهم بهمن ماه الهی که باتفاق انجم شناسان والا نگاه * و ساعت پیمایان دقیقه آگاه * اشرف اوقات و اسعد ازمنه بود * رایات خورشید آیات از دارالسلطنت لاهور بصوب توران نهضت فرمود * و عساکر بهرام مناظر در رکاب فلک انتساب کوه و دشت را فرو گرفت * کروه کروه صحراوان تیز جلو * و صفا صفت

پیادگان سبکرو * وصدای صیحه اسپان عراقی *
و آواز جلاجل پیلان کرناتکی * سوج کمان ترکش بندان
قدر اندازه * و برق سنان تیغ ازمایان یکه تاز * و دبدبه
چتر و علم ثابت قدم * و طنطنه کوس و کرنای راسخ
دم * طوفان رستخیز و رستش جوش براتگیخت * و
سیلاب شورش هفت اقلیم روان کرد * و واقعه
نویسان رکاب بدولت سنایای لشکر از مرکب یکه سلم
ت غنی گردیدند * و شاطران تیز جلوه برکت غاشیه عسکر
پنبه غفلت از گوش هوش خود کشیدند * سیمرغ فتح
از شقه لوای صاحب قرانی شان پر افشانی آموخت *
و همای نصرت از پرچم رایت جهان ستانی فر بال
همایونی انداخت * زحل هندو نژاد رمح شهاب گرفته
بلباس همعنانی رجپوتان در آمد * مریخ ترک نهاد تیغ
هلال بسته بهیئت همرکابی مغلان بر آمد * خورشید از
صبح رفیع ضو ورسالک علمداران لوای جهانگیری
لافراخت * ماهچه از زوال ماه نو در جرکه نقاره چیان دمامه

ضیامیان رو لاور کنار پل شیر لقمان نزول اجلال
واقع شد * از برکت قدوم نزهت لزوم رودخانه را
آبروی دیگر دست داد * و سرزمین پنجاب بشش
آب علم گردید * قبهٔ بارگاه سلطنت عظمی ابر سیاه چادر
آسمان برق شکوه زد * وکشادگی سراپردهٔ دولت
کبرای بر سایبان سحاب میدان رفعت تنگ نمود *
از گوناگون خیمهای عساکر هر طرف گلزار قزح هویدا شد *
واز رنگارنگ نشانهای افواج هر جانب نخلستان ظفر
پدید آمد * و ریزش زر و گوهر عدو از میان بکنار گریخت *
در پله انعام واکرام حسنات میزان عاجز گشت *
تهمتی کورنش نکرده که سرفراز نکردد * ویردلی بدربار
نیامده که خالی باز گردد * شام بتقویت سیاهی لشکر
تاریکی بر آینه خانهٔ گیتی ریخت * وروشنی دست وپا گم
کرده از دروازهٔ مغرب بیرون شتافت * هنگام
شام بصحبت خاص انجا سید * واز پرتو مشعلهای جهان
افروز چراغ انجم روشن گشت * وبساط طرب

و عیش آراسته شد * و ساز برگ نشاط و عیش بعرصه
آمد * بسبوی * برون تاخت از شیشه قلقل بانگ می *
خموشی گریزان شد از بندنی * پیاله به پرخشک زدن
نکشت گرم * ز جوش او ابسته شد راه شرم * نقاب
رخ دختر رز فتاد * بهر یک حریفان دو صد بوسه داد *
دف از حلقه خود در گوش زد * صدای مغنی ره هوش
زد * شراری بر انگیخت تار رباب * که گردید انگشت
مطرب کباب * مغنی ز طنبور شد گرز و از * نگردد چرا
قوچ غم خوار و زار * بقانون شب زنده داران راز *
در بزم شب تا سحر بود باز * روز دیگر که قناعت سفینه
صبح بدست نیاوی فراشی دوران کشوده گردید *
و آفتاب چشم مالیده از خوابگاه مشرق بالای جوشن
سپهر در آمده * قریه فضال آباد بسبر اوقات عرش
سمات متخیم شده * و از خیل وحشم ملایکه شیم کره
خاک مرتبه عالم بالا پذیرفت * سپاه بی همتان همتان بمسأل
قرار گرفت * و آرد و بازار با قرینه قرینه بقرینه افتاد *

بشقابهای مراحم ذاتیه امر عالی شرف صدور یافت * که قد غنچیان و وزیدن نزدیک بهشت زار دهاقین استاده نگذارند * که اندی شبنم آسا در مزرعه فرود آید * و آنچه از طرفین رهگذر بنا بر ازدحام لشکر ظفر اثر پایمال شود * از سرکار فیض آثار خسی را شوشه طلا و گیاهی را تراشه زر عوض نمایند * هم چنین منزل بمنزل با عالم عالم توفیقات سماوی و جهان جهان تائیدات علوی آئین معدلت و مکرمت بظهور پیوست * تا آنکه در ایام نوروز جهان افروز طربکده دارالسلطنه باعلام سرو خرام رشک فزای بوستان ارم شد * رباعی * نوروز رسید و گشت عالم گلزار * چون رنگ رزان زمانه شد بر سر کار * با خار و خس چمن خزان زد آتش * زد جوش هزار رنگ در دیگ بهار * از آنجا که با عزیمت رزم سر شته بزم از کف نگذاشتن * و بازاده جنگ آهنگ راگ و رنگ داشتن * رسم شهریاران شجاعت پیشه و سلاطین تهور اندیشه است * عشرت پادشاهانه موقوف

نگر دیده بجشن نوروزی و بزم سال فیروزی اشارات
سعادات بشارات پذیرائی صدور گشت * فراشان
در افراختن شامیانهای صبح لقا باسمان سائی کفت گشودند *
و خادمان در گستردن فرشهای عرش پایا عرض و طول
زمین بر هم پیمودند * از عطر انگیزی مجمر بوی نشاط در
شش جهت پیچیده * از نثار ریزی جام رنگ عشرت
بر روی هفت اقلیم دویده * ساقی با آتشکاری آب خشک
و تر دستی داد * مطرب بخواندن عشاق نوا لب
بفریاد گشاد * تدرو قدح پیشاپیش بطی به پرواز
نشاط در آمد * و چوب رود از خارخارگان نغمه بناخن
مضراب بر آمد * بربط و کمانچه بقانونی کوک گشت *
که موی چنگ در میان گنجد * و رباب و طنبور بدانیره
نواخت شد * که بی انگشت اعتراض نهد * از طغیان
ذوق خنده دندان نمائی موسیقار به قهقهه کشید *
و از هیجان شوق نبض قمره عود بفصد کردن انجامید *
و آب و تاب رطل گران صدائی سبکر و خانه برهم

ریخت * و سیر و نیم سپهر را گک ورنگ تماشا
بر ہم آمیخت * از راست عرکی آواز نقش مخالف
و زعراق نشست * واز بانند صدائی ساز آهنگ
نیشا پور به حجاز پیوست * ابیات * بذوق جشن
نوروزی نقاره * کاواز صوت غلغل کرده پاره * نفیر
گرنا کشیده دم ساز * سرودی زیر و بم شد هر طرف
ساز * رقص شاهدان لاله رخسار * نم از بجر وصول آمد
بگلزار * ز آتشکاه سینا شعله سرزد * خرو چون دود از
مجمران بدر زد * کلک سبزه بر اوراق لاله * رقم
شد وخبر رز را قبال * ز آب نغمه تر گشت خورم *
بهر جا کشت زاری بود بی نم * شراب کهنه سال نو
مشکان است * بهار و توبه قسمی از جنون است *
بعد از فراخ جشن نوروزی * وانصرام نشاط اندوزی
* رکاب بهار انتساب بسر سبزی شاه راه عزیمت
پرداخت * روح پر فتوح سرامد اهل حال بابا حسن
ابدال که از خاصان درگاهی الهی * واز مقبیان طور

آگاهی است * دو سه منزل استقبال نموده نوید فتح
وظفر گوش گذار ضمیر الهام پذیر کرد * سیر عمارات
منقش و باغات دلکش آن سرزمین که قطعه ایست از
بهشت برین میسر گشته * به نسیم اقبال شمیم اجلال
ترو خشک را شگفتگی بر شگفتگی افزود * صورتهای
دولتخانه رنگ بهشت ادب شده گذارش بجا آوردند *
و چنارهای باغچه از سرکشی دست بر داشته چندین
هزار تسلیم کردند * شگوفه نو رسیده و سبزه تازه
دمیده مسرت افزای خاطر عاطر گردید * و چمن چمن و
گلشن گلشن دل خوشی روی نمود * و از یمن گلچینی
سیر و تماشا سر چشمه را پایه دیگر دست داد * و آب
سردوش در جوشیدن گرم تر شد * و ماهی بالیدگی
اش زیاده بر خود بالید * درویشان ریاضت
کشیده و پوست پوشان بمنزل رسیده با تعویذ بندی
بازوی اقبال کف دعا کشودند * و خرمن خرمن
زر و گوهر دست مزد یافتند * از آن مهبط فیض عنان

برق نشان معطوف گشته * کنار آب اتک گرد دریاها
در میانش برهم می غلطید * بر آیات سحاب درجات
شاداب شکوه گردید * مثنوی * تعالی الله ازین
آب طربناک * که موجش میکند هم چشمی تاک *
چه دجله عالم آب است راهی * ز طوفانش هراسان
مرغ و ماهی * شده چون نهر صبح از تیرگی صاف *
کشیده پرتوش از قاف تا قاف * شود گر آب روشن
بسته یکدم * نماید چشمهٔ آینه بی نم * خرد هرچند در روی
غوطه خورده * سر موره بپایانش برده * نهان در موج زارش
کوه الوند * ز آبش هفت دریا قطرهٔ چند * بانکه ملاحان قضا
توان از کشتی های آسمان هیئت طنابهای کهکشان صورت
بر این کشتی ده های موج پلی بسته بودند * که عرضش
از طول زمان کوتاهی نداشت * در جنب موکب
غالب کوکب باریکتر از مدار فلکی نموده * بتدریج عبور
واقع شد * و عشرت آباد پیشاور بسایه جاه و جلال
مزین گردید * اصناف مردم بآئین بستن دوکانها گشت

کشودند * واز نمایش وآرایش هر بازار وباغ
فردوس گشت * صراف بوده کردن پنبه
ورد پیره دست برد * خود را ماکان رقاب سیاه سفید
شمرد * بزاز م پیچیدن اقمشه گوناگون پرداخت * و
چندین هزار مختلف را یکجهت ساخت * تنبولی بستن
برگ سرخ روئی دست برآورد * لعل ومروارید
بمخزن زمرد درآورد * بقال ماکولات سبک و
سنگین بهم بچید * چون ترازو بهر متاع سرکشید *
خباز گرسنه خوان بر سر راه نهاد * و نیک وبد را بی
منت نان داد * دوکان ماست بند چون پنیر سفید
گردیده * و قنادلب بشیرین زبانی بکشود * شاخ
نبات را ستایش ها نمود * وشیر مرغ وقلیه کباب
بفروش رسید * سنوی * دوکان می فروشی
لاله گون شد * دل غم از نسیم باده خون شد * صباغ
خورمی آمد بباز ار * بهار آلوده شد دست خریدار *
طرب می خورده روز گه چها کرد * ز بد مستی درهمه خانه

واکرد * ز شادی چهرهٔ لشکر بهر صوبت [illegible]طی * بر آمد هر طرف
پانکی نشاطی * دهان شیشه‌هی باز کردند * بقلقل عیش
را آواز کردند * قدح با خشک مغزی گشت باغی * صف
آرائی طرب شد تر دماغی * گذشت از زمین شاه بخت
فیروز * شب مردم بعیش روز نوروز * چون بسیاری
سپاه و کمی گذرگاه موجب پس و پیش افتادن سواد
و پیاده و بار بر وار گشت * بعد از چند مقام رایات
نیسان انتظام باغستان جلال آباد را داد خورمی داد *
و در یک فصل از دو بهار بهره مندی بهره مند گردید * حجله
نشینان گلشن از غرفهٔ شاخ نمودار گردیدند * و پرندگیان
چمن بی‌محابا به هر طرف دویدند * کیفیت زمین آب را
نشاء بادهٔ لاله گون بخشید * و نمایست هوا آهنگ را
بساک روغن بنفشه و بادام کشید * سایهٔ برگ درختان
آب روی زمرد بر خاک ریخت * و عکس شگوفه الوان
رنگ بوقلمون بهوا آمیخت * باشارهٔ چشم نرگس گلگشت
باده پیمایان بساغر عهد بست * و بابابی ابروی سبزه

سد توبه زاهدان دو هم شکسته است* بلبلان زصدا نغمه پردازی را باوج رسانید* و قمری در ترنم تحسینش باین غزل مخاطب گردانید* غزل* کس ندارد چون تو کلبانگ اسیری بلبلان* زنده گشتم ز سرودی تو بهری بلبلان* نغمات آب حیات است جوانی آرد* خضر خود شو چو رسید موسم پیری بلبلان* سرخ شد گوش گل از زمزمهٔ رنگینت* شد دری سبز باین تازه صفیری بلبلان* باغبان در چمن از بهر فریب آمده است* گرد هر گل بتو زنهار نگیری بلبلان* بی زبانان چمن زمزمه در دل دارند* سر کار جانب ایشان بحقیری بلبلان* بسر گل و بنخوان تو در چمن بزم سخن* غزلی چند ز طغرا بنظیری بلبلان* روزی که دوران چیدن یاسمین کوا کب پرداخت* و در هفت چمن زیاده از یک گل جعفری نگذاشت* بطریق هر روز کوه و دشت از نسیم رکاب نصرت مآب باج ستان سنبلستان چمن شده* و قبل از آنکه پیادهٔ کاران لاله از پیش آمدن سواران

گل تپش نشینند * و در سرابستان کابل تاجداران غنچه
بپابوسی گلگون اقبال سرفراز شدند * رزبانان
چمن و زمینداران گلشن تهنیت خوانی بهم گفته هر یک
از سعادت پیشکشی بقدر پاانداز می دوست داد *
گل رعنی که زر در گره غنچه داشت به جهت نثار بر کف نیاز
گذاشت * ریحان سیاه قلمی که برگ سرخ روی
می کرد * برای پامال شدن هدیه آورد * لاله عنبر چه
که چشم انداز کرده بود * سرقدم ساخته پیشکش نمود *
نرگس گهربائی که بجای مردمک می نشاند * انگشت
بر چشم نهاده به نظر گذرانید * سری صاف نسرین
شرف التفات پذیرفت * و گلبدن شقایق از فیض
توجه شگفت * بنفشه خط بندگی داد * و سنبل
بجاروب کشی آستان ایستاد * الحاصل نسیم شوق و شمیم
ذوق خرمی بخش متوطنان آن مرز بوم گردیده * و خضر
از بدرقه پیشش شانه جاه و جلال شد * هنگامیکه در
کوه سار بدخشان سپاه بهمن با چاقچور برف و چار آینه یخ

بتهٔ تیغ آب انداز ی گرگ و تیر افگنی باران مرتکب
بود * وشکر بهار از رعشه دست تیغ سبزه و سپر
نمی گرفت * بوای آفتاب ضیا از نزهت آباد کابل بان
کمین گاه زمهریر انتقال فرمود * سوی * زبیم
برف آن کوه خطرناک * رمیده مردمک از چشم
افلاک * چنان در روی برودت پا فشرده * که
آتش در درون سنگ مرده * پروز جستن گردد
چون ستاره * ز تیغش آسمان ها پاره پاره * دود
گرفته بادش ره بدوزخ * کند سرچشمه آتشکری یخ *
هراسان کرده یخ بندش ملک را * زسرما سوخته روی
فلک را * چه غم آن پردلان را زین شگرفی * نمی
ترسد پلنگ از شیر برفی * دلیران کارزار بی ملاحظه
چون ابر پشته سوار رو بفراز از کوه برآمدند * و در یک
طرفة العین چون سیل بهاری از هر طرف بر پهن دشت
بدخشان ریختند * پسر نذر محمد خان سلطان خسرو که
خود را در آن سرزمین قهرمان الماء والطین می خواند *

دانست که اگر این باد پا سواران خاره شگاف دست
به تیغ ابدار کنند * آتش لعل به خشان بخاک یکی
خواهد شد * تا بچیزهای دیگر چه رسد * گوهر مثال شهر قدم
ساخته استقبال نمود * و ببوسیدن رکاب دریا نصیب
جواهر نصاب لب خود را مرجان کرده * چون یاقوت
و زمرد سرخ رو و بعد سبز شد * و ازان لعلستان موکب
الماس مشرب بدبدبه بر سمت بلخ شتافت * که
رنگ سنگ معدن فیروزه از نیشاپور پریده در عقیق
زار یمن افتاد * مثنوی * علم شد که نای رزم گستر *
نشان داد از خروش اهل محشر * نفیر از تنگ ظرفی
نالها کرد * می آشوب را از لب رها کرد * نقاره از صدای
فتنه انگیز * ربود آسودگی از خار خمیز * ز هر سو پیل
مستی ابر هنجار * روان گردید بر دامان کهسار * در
اقلیم شکوهش بعد سالی * نموده طاق گردون چون هلالی
* زبان بگذشته از لب هم چو پسته * ز دندان پال
پر و بیال بسته * ازان هر جبهه خرطوم چین داشت *

صرواہم جنگ را در آستین داشت * و بر ہر قدم قلعہ و
و در ہر گام قریہ زیانت پذیر قبضۂ تصرف گردید * بست
و یکم شہر ماہ الٰہی صبح پنجشنبہ چتر آسمان پایۂ آفتاب
سایہ بر دور شہر بلخ پرتو جہانگیری افگندہ * و لولکاری
قنقارچی و ہیبت انگیزی علم دار و بانگ رفتاری پیادہ
و شیر حملگی سوار و کج آدائی تیغ و سیاہی سپر
و گردشی گرز و بلند پروازی شمشیر و نشان طلبی تیر
و کشاکشی کمان و مارپیچی کمند و افعی زبانی سنان و
گرمندی زنبورک و نیشن دہی تفنگ و زبر کوبی توپ
و لاپر چاقی میدان جنگ افلاکان را بدست و پا کرد *
بگنجائیش زبان گشودہ گوش بحرف یکدیگر دادند *
نذر محمد خان سپاہ بیادہ خود را بافواج فتح بترازوی
نگاہ سنجید * و از زمین تا آسمان تفاوت دریافت * کہ
با نہایت گران جانی سبک خواہد شد * گفت کہ ہنوز
پلۂ جنگ بمیان نیامدہ خود را بکناری باید کشید * با این
انداز با جمعی پریشان شدنی از شہر بصحرا تافت * کہ

پهلوانان ظفر توامان از هر طرف حمله آوردند * چنگجو نژادان را چون کار بسر افتاد سستی نکرده پا قایم کردند * و از طرفین دست باسلحه رسید * رباعی * بی طیش نماند ز بد نهاد سو * کردند ز کین دو فرقه باهم یکرو * افتاده ز بسکه طرح جنگ از پی هم * شد بسته ره صلح و صلاح از هر سو * ابر خصومت پدید آمد * و آغاز برق اندازی شد * صدای رعد تفنگ برخاست * و ژاله باران گلوله و تیر فرو ریخت * غنچه کلاه خود سر به تبسم بر آورده * سوسن چار آینه شگفته تر گردید * شاخ کمان سنبل گشت * و گل سپر صد برگ شد * گل چینان نبرد زمین رزم دست سازی بر آورده * از هر طرف شاخچه سنان و بستان افروز بیرزین و عشق پیچان کمند و نیلو فرز و باین و غنچه زاغنول و نرگس شمشیر و زبان بقفای نچاق و ریحان خنجر بر یکدیگر انداختند * از جویبار تیغ آن قدر آب برنده برهم پاشیدند * که سر خوابهای جان در آشیان زار ذره از خواب جسته پروانه آمدند * رباعی * دشمن

ز سپاه خسرو ابر صریر * در گلشن رزم گشت همرنگ
زریر * خون در بدنش نماند از بس هر سو * تیغ از پی تیغ
خورد و تیر از پی تیر * بتغیل راندن صها و تان و اسب
انداختن سواران و دلیر دویدن پیادگان منصوبه جنگ
بجائی رسید * که خان مذکور شهمات شود * و از فرزین
بند تدبیر دست کشیده دغا بازانه رخ تافت * و از عرصه
گیر دار منهزم شد * سپاهش بعضی چون مهره مضروب
دستگیر شدند * و جمعی بآلة طرح داده بعجز خلاص
یافتند * شهر بلخ که تختگاه افراسیاب توران بود بضرب
تیغ رستمی منسخر کردید * و از نوازش کوس فتح باواز
بلند این ترانه بگوش عالمیان رسید * غزل * دور شاه نو
جوان آمد جهان را مژده باد * شش جهت را تهنیت هفت
آسمان را مژده باد * سکهٔ صاحب قرانی در دیار بلخ زد *
دشمنان گشتند غمگین دوستان را مژده باد * تیر اقبالش
چاند از ره بخارا آگند یافت * می شود از وی گذاره اندجان
را مژده باد * میشود از باد گرزش توتیا البرز کوه *

لنجه کافی نیست از بهر خرام رخش او * وسعت آبادی
دیار شیروان را مژده باد * مهر و داور بهر قندیل
برای تاش کند * بهر و خواهد شد سنجر این و آن را
مژده باد * مهر صد از چین کند نصر تخش تا ماهک روم *
کنگر قصر خدیو ایروان را مژده باد * هر چرخ روی کرد او
طغرا سرایت دارد قلم * از طفیل نسبت نامش نشان را
مژده باد * بسم الله الرحمن الرحیم * رباعی * از بس غلط
انهمت حرف قاموس فلک * گشته خوخط پری رخان قابل
حک * در هر ورقش اگر ببینی صد فصل * سطری نشود
یافته بی نقطهٔ شک * از بسملهٔ هلال تا خاتمه صانع لمعات
ماه را وارسیدم * واوراق شبانه روزش را یک
بیک درمیان سیاه و سفید دیدم * اگر فخر الدین
دوران رقم سنج صفحه انصاف می بود * بخطای سهو
القلم روی صفحه را سیاه نمی نمود * تسمیه سال کبری که
بی تصور و تصدیق بانظر تفکر در می آید * فصولش از
روی صحت و معرفت در هر باب تنقیض یافته نمی آید *

چون کتابی زمانہ قضیہ اتفاق را مطلق نہ فہمید و رفع تناقض فصول بہیچ باب متوجہ نگردید * اگرچہ از حاشیہ قدیم ہالہ تا شرح جدید بدر پرتو وضوح انداختہ * لیکن ملا جلال کیتی بمتن مستقیم کلفش کماحقہ پرداختہ * ملاکم سواد شام کہ تفسیر بیضاوی صبح را ندیدہ * آیات صاف ولی چگونہ خواہد فہمید * و ملا تاریک فہم شب کہ حکمت العین مہر را نشنیدہ نکات روشن ضمیری چہ فہم خواہد سنجید * آقا یوسف روزگار در تحریر فوائد افلاک بقواعدی تار خیال برہم بافت * کہ ملا قطب گوشہ نشین اگر بمطالعہ چون محور تاریک شود سر رشتہ تواند یافت * ملا مرکز نکتہ یاب از نہایت غلط بمیان شرح مواقف ارض در ماندہ * و ملا مشرق وہن و راز از غایت سہو شرح مطالعہ افق را آہستہ خواندہ * و ملا سہای خردہ بین در مقابلہ اشارات نافہمید بقانونی بیمار و ناغہ سوزی نشد کہ شفا پذیرد * ملا عواتی فریاد کہ در بحث مطول کہکشان بجوی عمر صرف نکرد کہ بی اجل نمیرد * و ملا

راس گمراه در سی فصل منازل فتح الباب تدقیق ندیده
* و بالا فن کور باطن وز اثنا عشیه هم بروج قاعده شناس
تحقیق نگردید * مذهب صحیفه گردون اگر نقش کار
میداشت * سر لوح زر اندود شمس را بی طرح نمی
نگاشت * و بجدول جریده انجم اگر برنگ هر آبی میخورد
* در جدول کشتی مدارات لونی بکار میبرد * و قتال مرقع
انسانی آنقدر ریش لی نیافت * که افراد متفرقه خلق را
خوب برهم چسپاند * و مجلد کتاب عصری چندان مقبول
ندید که جلد کهنی فلک سر طبل دار کرداند * صحاف
قسمت پیش از انکه مصحف بغای آفتاب را بر سته
شعاع جز بندی کند * سی پاره دلم را بتار آه شیرازه بسته *
بکاغذ کیر نصیب قبل از انکه ورق آبی سحاب را بشور بای
ونیک بحر آهار دهد * صفحه چهره ام را بعقیق اشک
مهره کشید * قابلیت در عالم بالا چه اعتبار دارد * که در
عالم پائین داشته باشد * خوشنویسی که وجود نوخطان
را بکار رسی نمود * اگر در قلم دابستی رقم شناسی

مید است * آن قطعه را بزودی در جزدان عدم می گذاشت * از الف قامت تا یای سرین مفردات ترکیب خوبان دیده نیست * و سرشق برواشتی * اما دیده کجاست و تمیز کراست * و راین پرده اگر عزت اهل قلم صورت می بست * عطارد در قیم سنج زیر دست زهره چنگی نمی نشست * تن روشن قلم مهرچسان بآتش غم نگذارد * که دست خطش بر زمین یکسان شده * و چراغ دل انوری قمر چرا بباد کدورت تمیز * که زاده طبعش مجاکم برابر گشته * با آنکه سعدی مشتری گلستان نظرات را با وراق شرف ترتیب داده * در پیش طفلان مکتب خانه فلک برنگ مشقی شب بایقدر افتاده * عرشی زحل چه گونه حرف خوش زبانی خود را بر کرسی نشاند * که هر صاحب طبع شهرستان گردون سیاه نامه کفر خویش میخواند * درین میدان بی تمیزی اگر از شدی خیال کاری می شود * رزمی بهرام در سنگ سیاه تخت نشین خاوری بود *

چون سحابی نیسان باز از گوهر سخن را اگر هم ندید* دلی سرو شده
زیاده از یک فصل دوکان برارادت طبع خود نچید* فیضی ابر اگر
بآسمان رفته بیت بلند رعدش را خریدار نیست* و مصرع
برجسته برقش را طلبگاری* شرقی صبح اگر صد مطلع بر
صفحه بیان کشیده* ازین انصافان بزم افق یک تحسین
نشنیده* مغربی شفق هر چند قطعه رنگین به خسرو انجم
گذرانید* غیر از چوبکاری خطوط شعاع صله باو نرسید*
شوقی ثریا نظم خود را بر کاغذ کبود جمع ساخت* لیک از کود
هوای معاصران بداد سوده پرداخت* اگر
اوجی هلال از دزد شعر ایمن می بود* بر فرد لاجوردی
آسمان زیاده از یک مصرع رقم می نمود* رونقی سهیل
تا از کم طالع خبر یافته* به یمن عقیق پروری سخن نشافته
* هر چند مظهر خورشید از تیغ زبان نور می بارد* سیاه
بختی کسوف دست از و بر ندارد* سوز و نان انجم از
وقت شهاب که آشفته اند* به جونت مروه بنات النعش
مرثیه نگفته* مرا که شعری از مناسبت شعری یمانی است*

و نثری از مشابهت نثر فوقانی * چرا وقت بیجا
بیهوده طبع نخورد * و چه سان دخل بیموقع در دل نماید * در
کتابخانهٔ خیالم صد صندوقهای الفاظ آسمان پایه است و
در حجره دانِ حافظه ام اوراق معنی کهکشان پیرایه * غزل *
قلمدان وجودم تا قلم از استخوان دارد * دوات دیده
از اشتمام سیاهی رازدان دارد * نخواهد از چه بهزاد
بهزاد طرح این قلمدان را * که نقاشی بهر جانب زواغ
نوخطان دارد * شود تا استخوان خامها یک تراشیده
* ز مفهوم تقدس کز کلک بجیب خود نهاد دارد * نه پنداری
که مانده این قلمدان خالی از مقط * مقط از دقت طبعم برای
کاتبان دارد * زبانِ خود مگر چون کاغذ شرح قلم شد کج *
که مقراض لبم از بهر اصلاحش دهان دارد * بقصد آنکه
بنویسد باهل درد مکتوبی * قلم دان سم را منشی غم
در میان دارد * ز دست نامه پردازی دوات دیده
بی نم شد * سیاهی بس که خشک افتاده حکم سرمه دان
دارد * دوات دیده ام را کاتب غم کرد چون کاغذ بیش *

برآمد لخت جگر کاغذش پریشانی ازان دارد * زبس شنجرف خون دل چکیده بر سراپایش * خلاف این قلمدان رنگ شاخ ارغوان دارد * مدادش آنچنان شد عاقبت از دود سودا * که طغرا هم قلم در کف برای امتحان دارد * بسم الله الرحمن الرحیم * چه نویسم از وسعت دریاچه کرم * که باسم محیطش اگر سخنی نگوید که کم آبروی او بریزند * قانون روشنی است بتار تر صدای موج ساز جوشش خروش کرده * وکوه قطره بانه در گناه خویش بمضراب نسیمش نوازش در آورده * گرداب را تا چشم بروی افتاده از رقص نه نشسته * حباب روزیکه پا در بحر هستی نهاده عهد سربازی با هوای او بسته * از چشم ماهیان همیشه در میان آبش چراغان * و از صدفها در کنارش صد هزار دامن صبح نمایان * غواصان نقشها بر آب زده اند * تا صدف را با آتش بر آورده اند * شناوران دستها از جان شسته اند * تا بسر خانه حبابش پیوسته اند *

اگر شور بختی با آبش در آید * در نظرها شیرین نماید *
هر که دم را غنیمت شمرده * دمی ازین آب خورده *
سکندری * دم آبش که دل چسپ است
مان را * بلی ز اسباب شیرین است خوان را *
کند هر کس تمنای زلالش * ز سردی لرزه اقدم
بر مناش * نیستانی که آبش را حریف است * اصول
نغمه نایش خفیف است * ز آبش تیغ چوبین گر شود
تر * زند از موج برش دم ز جوهر * شود روشن چراغ
از نور آبش * بود نام چشم بینایان حبابش *
گلم را آب او رشک ارم کرد * بطغیان گل و سنبل
عالم کرد * هوا از عکس گلها سرخ و زرد است * دل
کشمیر در پیشش بگرد است * بجوش گل کم پیش
از جنان است * زمینش سبزه تر از آسمان است *
از موج خیزی گلهای الوان طفل غنچه کمر بشناوری بسته *
و از بلند صدای نغمه مرغان مخمل سبزه از خواب راحت
جسته * چهره و نژادان سوسن انگشت نمای قشقه رنگ

بست * و فرنگی صفتان نیلوفر بتواضع یکدیگر کلاه در
دست * با عجاز کاری هوا چراغ لاله بی سوزش فتیله
بروشنی پیوسته * و به سحرکاری صبا نفس
جمعیت حسن گل در آغوش پریشانی نشسته *
بتاثیر تربیت گلشن غنچه محجوب لکل برهنه در زبان
درازی * و باقتضای صفائی چمن چشم نرگس بنظارهٔ
سنبل و بنفشه در پاک بازی * سحابی که بسا پیانی کوه
هاژش علم گشته خود را بی هوا شمارد * و ابی که بر پابوس
اشجارش دست نیافته خویش را بی مژه انگارد *
نارگیل خس پوش با برگ لذت از بیم محرومی این
چاشنی بکرده درون را باخته * و ابنه خضر لباس بجهت
این مکان شیرین اساس باثرش روی داو زکار ساخته *
کیلهٔ هلال صورت قدش از بار غم احتمال جدائی خم * نار
پهل بد زهیات دلش از الم امکان دوری بکرفتی
تمام * مثنوی * بصحن این چمن هر کس نهد گام *
ز نقش پا بود پیوسته در دام * ز بس گل پا نشاط

افتاده یکرنگ * لبش در غنچگی خندد بآهنگ * رسد گر پروانه از روی توکل * گزد باشعله آواز بلبل * بباغ عیش هرجانب زمین گیر * ز موج باده پای دل بزنجیر * سواری گر کشد می زین پیاله * شود نعل سمندش برگ لاله * تدرو شیشه تیز آهنگ سازش * گل پیمانه لبریز نوازش * ز دست ساقیان لاله رخسار * گله کوب طرب شد دشت و کهسار * ز جوش می زکر و ها باز شد سبز * ز آب نغمه چوب ساز شد سبز * فغان مطرب و بلبل هم آهنگ * شراب صوت شان پیوسته یکرنگ * بتان با نوبهار نغمه دم ساز * گل افشان سرو از شاخ آواز * شود چون دلکش آوازشان چنگ * برآرد سوز صوتش دود زآهنگ * بصید نغمه از هر گوشه دام است * ترنم خانه زادی این مقام است * شود چون طره پیدا از صبا خم * ز گیسوی کمانچه میزند دم * نسیم از مطربان روی آب است * شترغو در کف موج از حباب است * ز دو

دیوار مست از بادهٔ شوق* زمین تا آسمان پیمانهٔ ذوق*
طبع اگر کاهای تکرده بحرف حصار آهنی دیوارش
بست بنای سخن را قایمی بخشد چنانخواهد بود* زهی
عرشش پایه که بذوق سیر یک برجش دوازده برج
فلک را خورشید تختهٔ مشق تردد کرده* و بشوق شمار
کنگرش دانه بی شمار کواکب را پیر گردون بدامن درآورده*
ودایرهٔ فضایش و سعت فلک اطلس مرکزنشین*
و ذره گرد آب و هوایش نسیم انتخابی سلسبیل نفس
آتشین* بقایم مقامی زمینش سبزه اهرار ثابت
قدم* و نایب منابی آسمانش ابر نوبهار همه جا علم*
بسازش نسیم طرب انگیزش موسیقار کنگرهٔ نغمه خیز*
و بنوازش خاک نشاط امیزش رود خندق از آب سرود
لبریز* نقارهٔ نوبت باصول شادیانه* دیده بان قلعه چشم
به پیمانه* ارباب عشرت از دف و نی ساز برگ اعتبار
کرده* اهل حرفت از آتش می آبی بروی کار آورده*
بازارها سراسر بر کان چمن حوالہ* دوکانها پیوسته در

اجاره شیشه و پیاله* سر گذر هوائی شده پا کوبی رقاصان*
پای غرفه ها بدام افتاده زلف محبوبان* کوچها که باب
نشاط سبز گشته غیر عاشق پیشه بروی به گذشته* قصرها
که بنا رساز طنابی کرد دیده* فرشی بغیر از گل دمی ندیده*
بیت* بهر سو نازنینان قدح کش* ز آب افروخته
رخسار آتش* تمامه بوسه از گل جام و زدست*
ز مینای دل بلبل سیه مست* چشیده بوسه نازان
لعل خود کام* ز موج می لب خود می کند جام* کمند زلف
در انداز چین است* ز هر مو پیش بسانی خوش چین
است* خدنگ غمزه از عیب خطا پاک* نگرده سایه اش
هم روی بر خاک* ز لطف امیزی سبزان طرف* سر
نظارگی و پای غرفه* به پستی کرم اندازی بلندی* گشوده
رخ بقصد کوچه بندی* مسافر را سفر آنجا تمام است*
که در هر کوچه صد سالش مقام است* نگردی تا دلا
داغ اندامت* بکن قصد اقامت تا قیامت* چو ظفر
صد هر کان دیر امن شو* با این سبزان دمی بنشین

چمن شو * تعداد النوادر * بسم الله الرحمن الرحیم * در تیره
زمین همسر و کیر شدم * و از غصه این خاک سیه پیر شدم *
شاید بکنم کل جوانی آید * در فصل بهار سوی کشمیر شدم *
در منزل کوهسار این تازه بهشت * کشته کل و باده
بهانشین کل و خشت * با آنکه رهش هزار طوبی دارد *
بهشت است منازلش چو باغات بهشت * بجان فزائی هوایش
غنچه دل از پژمردگی وارسته * و بشاشت پیمائی فضایش
غم بی برگی از میان بکنار نشسته * نسیم کوهسارش
پلنگ طبعانرا بفکر نرم خوی انداخته * و شمیم اشجارش
منقلب مزاجان را دارو شناس اعتدال ساخته * تا
جز خود اهل هنر را با مردم این مکان نسنجیده * بمعنی لا یستوی
اصحاب النار و اصحاب الجنة نرسیده * چشمه هایش
حباب از نهر تسنیم باج می خواهند * و جوی هایش زبان موج
از حوض کوثر خراج میطلبند * رباعی * سنگ از نم او
سبزه سیراب دهد * گاههای ترش سبق بگرداب دهد
* ناکشوده ز چشمه کوه صد چشم هوس * تا چشم خود

آز سبزهٔ او آب دهد * دویم ماه شهرا * اگرچه دزون قلعه
اش دررنگ برج گوکنار بی آرایش افتاده * بروشش
از برگ نرسنت چون حصار لاله داو نمایش داده * و در
جنت خود را بهتر از ارم ذات العماد می خواند * ولم
یخلق مثلها فی البلاد و درشان خود می داند * دلربائی است
که از دروازه دیده بر بینک و بد چشمک میزند * و خوش
ادائی ست که از کنگره بر سفید و سیاه میخندد * و از
نهایت زیبائی برج بر دامنش چسپیده * و از غایت رعنائی
خندق بر گردش گردیده * باز از بی تابی در پیش او
در از افتاده * و جویبار از بی طاقتی در عقبش تن بفریاد
داده * رباعی * والده بر فصل تموزش نیسان *
بهتر ز بهار گشته ایام خزان * از بس پاک است خاک دامن
کوهش * سر در قدمش نهاده صد آب روان * سیوم جبکر
هستی * اینجا زمرد ماری سبزه بمرتبه رواج ندارد * که
یاقوت کاری شراب تواند نام بر دارد * بلبل این مقام
بی کلام روح لال شهپا ز دم نمی زند * داهوی این دشت

بی خبر نفس با باگپور چرا نمی کند * کیفیت هوا اهر باز اآوج
پیمای تر دماغی گردانیده * نشاء زمین کوه ها را بحیوق سر
خوشی رسانیده * اگر نسیم این مفرح ذات دست تحقیق
کشاید * ان الفجار لفی سجین * وان الابرار لفی نعیم *
بهشت از مصحف گل برمی آید * رباعی * روشن بعمارت
است چشم بر آب * در موج کشوده حوض او د قعر
آب * فواره ندارد یکقیام تن به نشست * استاده
همیشه چون الف بر سر آب * چهارم را جور * اگر بسر
زمین دارش گندم گون نمی افتاد * آدم صفی یا بجودل بگندم
نمیداد * اگر دختر مرفا بانش سبز رنگ نمی بود * خضر بی
سبزه پوشی کفن نمی کشود * از عکس کلرخان خاک
سر چشمه تازگی یافته * و از سایه سرو قدان آب بجوش
خرامی شتافته * اگر نقاش صنع صورت سبزان را باین
حسن نمی نگاشت * صدق لقد خلق الانسان رنگ احسن
تقویم نمی داشت * رباعی * کوهش بت سبزایست
پر از عشوه و ناز * دارد دو ابشار ز لفان دراز *

و از خوشی کلاهی سنا داده و ز هر طرفش * عالم عالم صنوبر
از بهر نیاز * سطح هوایش از کلهای ترطعن بر صفحهٔ ابر
سپدار دگر * و روی زمینش از رنگینی عمارات کاشان را
ناظر دورنمی ازاو * بالندی بر قیش حرف پستی عرش را
بر کرسی نشانیده * و شمسهٔ طاقش دوی تسخیر آفتاب را
از افاق کردانیده * حوض عروسی است آیینه صفا بر زانو
نهاده * و به جهت شانه کردن از موج گیسوی خود کشاده
* بقصد خراشش سنگ مرمر بر خاک راه فرشش
گردیده * و زمین جلوه گاهش از آب روان پالیغنی کنت
زر ابا شنیده * رباعی * هر قطرهٔ او کشته به از لولو تر
* و از حسرت او خشک شده آب گهر * فوارهٔ او
بهت سوی بالا یست * کز آب فکنده بر سر خود چادر *
ابشارهم بهر کام که * پر و رسبزه سیراب هر کوه صد
معدن زمرد را خاک مالیده میدهد * بقوت لالهٔ شاداب
هر پشته هزار کان یاقوت را بر زمین می زند * اشجارش
چون نقش بند و رنگ بسته و تازگی افتاده * و جویبارش

چون چشمهٔ طاوس بخوط نگاری گلهای تن داده * اگر
با آتش لالکان نقره در جوش نمی بود * ابشار قلهٔ
کوهش سیم گداخته نمی بود * هرگز این ابشار آسمان
پیوند را دید * معنی انا انزلنا من السماء ماءً را نفهمیده
* بیت * از قطره بیشه بوسه زبابر درگوه * وز موج فگنده
پنجها در برکوه * یا از سرکوه پرید ارو هرگز * چون سرکش کوه
گزوه جا بجا هر گوه * هفتم پوشانه بمشابهت اشجارش نخال
طور شجرهٔ نجابت پیدا ارد * و بمناسبت جویبارش
چشمهٔ کوثر نسب نامه لطافت می ارد * هرکوهی زنده
پیل احد یست خرقه پوش سبزه * و هر پشته ابراهیم
ادهم ایست جبه وارسه برگ * هوایش گلهای شاداب
ابر را دسته می بندد * و فضایش لالهای سیراب
شفق را بدامن میکند * از کشت زار مضمون فی کل
سنبلة مائة حبة پیدا * از چشمه سار معنی یخرج به حبا و نباتا
هویدا * رباعی * بی تخم زمین گشته بر از مینا سبز *
واز تازگی خاک شده خاره سبز * در جوی قصبها اگر

بود قحطی آب * بی آب شود چو گلشن دیبا سبز * هشتم پر بحال * اگر سنبل شب در کوهش ریشه میداشت * پشت سبز فلک را معدوم می انگاشت * واگر نسرین ماه از جویش بهره می دید * منت آب از چشمهٔ آفتاب نمی کشید * تذرو اشجارش بزمزمهٔ تجری من تحتها الانهار مرصدا * و کبک کوهسار بترنم فیهاعین جاریة رنگاین نوا * صدای مرغان را از هوایش دستگاه آب میسر * و آدم آبی را از خاکش برگ زندگی میسر * غباری ندارد و اگر از زمین خیزد * بغربال شگفتگی خاک را فیروزه می بیزد * رباعی * از ابر گذشته تیغ این کوه شگرف * سرچشمهٔ سروی شده در خاکش صرف * بر چشم کبود چرخ گاه می افتد * زو بیش که سفید است ز کجکاری برف * اگرچه از پای این کوه پرشکوه تا اصال کشمیر بهشت نظیر اندک مسافتی هست * چون بسبب تماشای گلهای گوناگون بلی مسافت بخاطر نمی رسد * گویا که مسافتی نیست * از نهایت جوش لاله جهان جهان خرمی بر شهر و

پرده ریخته * واز غایت طغیان بنفشه عالم عالم شگفتگی بکو چه و بازار آمیخته * مفسر مصحف گل و نهی النفس عن الهوا را معکوس فهمیده * و قاری سبق پارهٔ سنبل فان الجنة هی الماوای را مخصوص کسی ندیده * سرو موزونش از بلندی طبع سحبانی تخلص دارد * و صنوبر معما گویش از رسائی ادراک خود را او جی می شمارد * واز هر گل زمین صد بال تذرو طرح نقاشی می برد * واز هر قطره خاک هزار دم طاؤس سرمشق گل کاری زمین میکرد * مثنوی * کشمیر بهشت در و دیوار است * تا چشم کند کار گل و گلزار است * گو صفحه نهال شو که در تعریفش * جوی قلم از آب سخن سرشار است * طغرا شده نیسانی تقریر سخن * سرسبزی ازو یافته تحریر سخن * تا پای خزان بباغ لفظش نرسد * کرده احمد بهار آرزمین گیر سخن * تجلیات ملا طغرا * بسم الله الرحمن الرحیم * رباعی * کشمیر بود فصل خزانش عالم نور * بر طالب فیض دیدنش هست ضرور * گوئی که باین باغ چمن ساز قضا * آورده نهال بشعله از

گلشن طور * جای موسی خانی است که بهر کاری تجلی ودامن
کوهسار مشاهده نماید * واز بسیاری شیشه کم تواند که
بجانب اشجار دیده گشاید * هر طرف پشته پشته
روشنی الوان بر سر هم ریخته * و هر جانب کوه کوه
رنگینی درخشان بیکدیگر آمیخته * درختان بسبیح زبان
تکرار ورق آفتاب نموده * وجویبار مشرق دهان بخواندن
طومار صبح لب گشوده * بدستیاری هنگام گلریز سفیدار
فواره نور نماید * بسره کاری ایام برگ ریز سرخ بید آبشار
یاقوت بنظر می آید * انچه کیمیاگر نیسان در بوته انداخته
اکسیر ساز مهرکان ذهب ساخته * بهرجا نقاش بهار
طمع پردازی کرده * طرح خزان بزرفشان سازی دست
برآورده * بمشاهده مذهب مصحف گل نیلم مردمک واله
صنوبرها * وبنظاره طلاکاری مجموع سنبل آبنوس مژه
شو شده طلا * زاغی که بر درخت نشسته مرغ زرین برخاسته *
مینائی که بر شاخ دو دیده نوری گردیده * چنار دسترس
دارد که خلخال طلا بسازد * وقمری می تواند که بطوق مرصع

پرداز * عکس درختان روی آب بآتشی گل افشان
نکرده که چشم حباب بفروزد * و ابروی موج نسوزد *
گل درین هنگام حسن خود را برشته جید اند * و بلبلان
درین مقام خویش را سوخته عشق می خوانند * بمقتضای فصل
طفلان شبنم لباس نباتی پوشیده * و بفتوای موسم نقره و
طلا در یک بوته جوشیده * در خانه چمن دارائی شب اندر روز
می بافند * و در کارگاه گلشن بجای اطلس زربفت می سازند *
روز نسترن بشب رسیده * شام سوسن بصبح انجامیده *
سبزه با مژه آفتاب سر هم چشمی دارد * و سه برگه
از ماه چهارده خود را زیاده می شمارد * و برگ درختان
شعله دست تنگ * و گل بوستان اخگر دست جنگ
* آسمان از اشجار ستاون بوقلمون * و زمین از شاخسار
رنگارنگ گوناگون * شهر و ده رنگ بست طراوت
افروختگی * و کوه و صحرا سرمست نشاط سوختگی
* بیت * زشادابی نغمهٔ بلبلان * در آبست آغشته
رنگ خزان * شرر سازی نار فاخته * درین خشک و

بر آتش انداخته * اگر لاله گردید بی آب و تاب * چه غم
ساغری شد تهی از شراب * خزان خون صالح ز سنبل
کشید * سکاکی باین موقوفی گردید * گل افتاده ماهیان
خود بر زمین * ندارد دیگر ره زنی در کمین * ز دست جود
افکند نرگس عصا * درین فصل دارد سر باد پا * شقایق
زند زمین رسته است * چو فواره از جای خود جسته
است * زغربال اشجار زر بیخته * بصحن چمن اشرفی ریخته *
ازانجا که دلنشین این چمن است بهار ریشه توطنی بدوانیده *
که خزان یکبارگی توانیدش بغربت افکند * باکت و در عین
زمستان در بعضی اطراف این گلستان خصوصا کوهسار بکلی
بهار رنگ خزان ندیده است * [illegible] نرسیده *
از جوش سبزه کوه های زمرد سر بآسمان کشیده *
و از طغیان لاله پشته های یاقوت بکهکشان رسیده * از
بنفشه و یاسمین رنگ و بو چکیده * و از ریحان و نسرین
تر و تازگی میبرد * رباعی * بهار [illegible] گناه و [illegible] کشمیر
است * [illegible] چشم چهار [illegible] چشمه سار کشمیر [illegible]

* بهر دیار گل گرده شال سبز چمن * نسیم و شبنم گویند کار کشمیر است * اری چون تمام اجزای سال مشروط است با آنکه هر فصل چنانچه باید * در باب تربیت موالید سعی نماید * لاجرم خزان لباس دست زده نسیم را از تن خوبان گلشن بیرون می کند * زمستان بآب باران و صابون برف بدن شان را بشست و شو میدهد * تا بدستیاری نو بهار بهتر از اول بالباس کرشمه در آیند * و مرغان چمن را بیشتر از پیشتر گرفتار نمایند * در زعفران زارش تخم خنده کاشته اند * و خرمن خرمن شگفتگی بر داشته * باغبان بنهال کردن گل ترانه مشغول * و دهقانان بکاشتن تخم نغمه صاحب محصول * در هر کوچه و بازار چمن ریخته * و بر در و دیوار عشق بیخته * زمینش تیزیهای باران را می پذیرد * و گل بر هم خوردگی در آب نمی گیرد * و سیلاب هر چند تندی نماید * خاکش از جا در نیاید * رباعی * گلی نیست درین شهر بجز لای شراب * هر چشمه رهی بود بدریای شراب * کشته خم

باده آبشار چمن * فواره بود گردن مینای شراب * کوتاهی
سخن دست تصرف خزان باین گلشن دراز است *
وقمری در مقام سوز و گداز * قوت نامیه اگر کف زور آزمائی
نمیگشاد * زروه بیضه خاک این چنین برون نمی افتاد * رگ
ارغوان اگر به فشار در آید * یک آسمان خون شفق
بر آید * آب قتل تیغ موج بر آورده * و قطع آشنائی
کنول کرده * زورق آتشین رویان تند گذشته * و آب در
خانه چشم گرداب گشته * ابیات * چه دریا چه صحرا چه
شهر و چه ده * بریده امید از گل روزبه * شود چون رقم
زردی برگ تاک * نماید زبان قلم شعله ناک * زند بید مجنون
دم از عاشقی * ندارد چو پیران سر چابکی * چمن زادگان را
بلوغت رسید * دل دختر رز بشوهر کشید * چنار از فراق
جوانی بسوخت * چو پیران زیرک طرب چشم
دوخت * زیکجا نشستن گل آرزوه بود * نسیمش اسیر
چمن ره نمود * زبان یافت از کثرت انبساط * گردوی
سخن شد بباغ نشاط * بزرگان بالغ راغب گرفتن جام

کوچک دلی * شمرشان زاغ مایل در آمدن بزم فروتنی * سبزان چمن از شراب زردخوانی سیاه مست افتاده * و نازنینان گلشن بجام باده ازغوانی دست ردنهاده * نرگس بمرتبه بی شعور نگشته که جام از دست ندهد * بنفشه بدرجه باخود نشده * که سر بجای پا ننهد * از شراب زردگی گل غنچه دل آزرده است * و سیاه مستی ریحان بر طبع لاله خورده * آب و رنگ یاسمین از رعشه خمار ریخته * و ریشه حیات نسرین از خمیازه کستی گسیخته * سنبل یکمو از خود خبر ندارد * و زنبق خویش را از رقیبها شمارد * ابیات * برغم یکدگر خوبان گلزار * زبس خوردند می رفتند از کار * زجمعیت فتاده نظم گلشن * پریشانی تخلص کرده سوسن * صدای پارکی دارد دف گل * بود کوک شکستن ساز بلبل * سه برگه از منافات وید تأثیر * ندارد بغنه ازین حاجت بتحریر * ندرود از دست برد چرخ داند * که بر بال و پرش هم گل نماند * به تنهائی فتاده سرو آزاد * ندانم در چمن چون

خواهد استاد * سخن در وصف باغ فیض بخش است *
ز خوان فیض تا نفس است بخش است * بفتنه انگیزی
نسیم سحر و مستان گل بر روی هم می جوشند * و بشعبده بازی
صبا طفلان غنچه بر یکدیگر میدوند * سوسن هند و مذهب
آتش پرست خزان گردیده * و نسترن فرنگی مشرب
بردوا شامی لباس کشیده * لاله پری صفت در مقام غایب
گشتن * و بنفشه دیو صورت در اندازه تنوره زدن *
ارغوان بسرخ روئی با قران خود لاف میزند * و زعفران
در بهانهٔ جوانی بر امثال خویش می خندد * حسن گل چون
زبان با اقتضا با فرمانی سر بر آورده * و گیسوی سنبل چون
گل رعنا بدورنگی میان کرده * وقت سماع بر سر شمشاد زر
می پاشند * و گاه رقص در پای سرو زر و سیم بر پند * سبوی
صنوبر و ده دلها را میربندی * برنگ سبزهٔ گاگون هندی *
حنا بسته چنار سال خورده * بکردار جوانی دست برده *
ز عکس رخت زرتار سفیدار * رود آب طلا در جوی گلزار *
ز بیدار غوان را رنگ دیگر * از آن رو سرخ میپوشد بکر *

گبود و زرد شد پیرهن تاک * برنگ کرته زرد و زافلاک *
ز چتر نارون فیروزه میریخت * طلائی هم به فیروزه
در آویخت * تمامی خانه از بس کرده میلی * گرفته بید
مجنون رنگ لیلی * قلم را چون هوای باغ نوراست *
ز ظلمت خانه اش رجعت ضروراست * موسم تخم
کاری نهال دراین باغ از خزانی آنچنان بگذشت * که
بعد از هزار سال بکوشش چرخ دولابی تواند برگشت *
دراین فصل ناقابلی مرغ اگر تخم در آشیان گذارد *
از اندوه بیجاصلی صحرا صحرا باران اشک می بارد *
بسکه خزان بتاراج تر و خشک این باغ پرداخت *
مشت خسی نماند که طایری اشیان تواند ساخت * طاوس
از دست خزان ورته داغهای گوناگون * تدرو از غصه
همرکان در پر افشانی بوقلمون * بلبل خراب نایابی مقام نغمه
سرائی * فاخته کباب قحطی موضع کوکوئی * حیفیکه بی خانمانی روزی
مرغان گردید * عجب است که بقوت لایموتی تواند رسید *
* غزل * بتحیازی خزان نگذاشت خوانی * چسان دارد

کلاغ امید باغی * کند نرگس ز دیده اشک رانی *
که باشد باغ را آب روانی * ز رفتن های سوسن لاله داغ
است * که از دستش برون شد هم زبانی * شقایق
سرمه از هاون برون کرد * ولی در کف ندارد سرمه
دانی * سیاهی پیش ریحان شد سفید است * نمی
خواهد مدادش امتحانی * دو بال عندلیب آمد فراهم *
که یابد فردکالهاجز ودانی * قلم را چون گذارد نرگس
از کف * از و طغرا نمی یابد نشانی * نالد از چه مرغ باغ
افسوس * که بر نخلی ندارد آشیانی * سفیدار این
چمن از بی برگی بکسوت فقیران در آمده * صنوبر این
گلشن از دل شکستگی بصورت درویشان بر آمده *
شمشاد از تاراج خزان برهنه تر است * جوگی خاکستر
نشین چنار از غارت مهرگان عریان تر است * وسماجنی
آتش گزین نارون از نداشتن لباس خرمی تن بقلندری
داده * [illegible]
تاک را [illegible]

صدرا از بادهای درشت خود و جهانگشت تکه تکه * بنفشه
وگل از جفای برگ ریزی بیمار و ضعیف * شقایق و
سنبل از جور پاییز رنجور و نحیف * خیابه آب و رنگ
از گلهایش رخ تافت * باغبان خریدار گل از کجا خواهد
یافت * غزل * گریزد از گل ورعنا خریدار * بر است از گل زیبا
خریدار * کجا شد آنکه هر یک دسته گل * شدی در باغ
از صدجا خریدار * ندارد لاله دیگر درین فصل * بغیر
از ساغر صهبا خریدار * کند در باغ هستی تا بد گل * ز بهر
سبزهٔ مینا خریدار * برای غنچهٔ مرغوله صورت * در سد
دایم به از گلها خریدار * خوشبو را اگر رفتی بگردون * شدی
با نقد جان عیسی خریدار * گل نغمه چه میداند کسادی
* همیشه باشد بس هر جا خریدار * بی کز کوه در تاک
است سنگش * بود آن سبزه را طغرا خریدار *
اگرچه در تاک از کوه زمردنشان بهار علیحده میتواند
داشت * لیکن آب و هوایش را موسم خزان از بی
اعتدالی بقدر ارتکاز است * قبل ازین از تاثیر آبش

خرسش در علم بیش از بوعلی می نمود * حالیا از تغییر هوایش بوعلی در جهان کم از خرس نخواهد بود * عجب گونه نسیم خزان رنگ صدای جوی باد این مقام را مجال گذاشته * و نه باد مهرگان پرده های صوت را از ساز آبشار برنداشته * خوضش در بنفشه زار بمیان نهرها افتاده * دلربائیت یکبار چار عاشق سر بخود داده * به صدای جوش آب بستان و باغ را چنان خواب برد * که به تحریک منبر آب تا قیامت راه بیداری نتواند سپرد * بسکه از درختان کنارجو موجش نرو تازگی پذیرفت * و در این حوضخانه رنگ و بو هر یکرا فواره نور نتوان گفت * مثنوی * طراوت کم نخواهد گشت از تاک * بود تا جلوه گاهش باغ در تاک * چنان آتش بر آید از چنارش * که ریزد آب بر روی جویبارش * قد سرو از لب جو یافت چون اوج * بفرقش گردگال گیسوش از موج * سر دگرنا رون از چتر داری * علم گردد بنام شهریاری * چنان نازد خزان بر حسن شمشاد * که بر دوش سپاه طره استاد * صنوبر نیست

بنارس جسته * بگرد دل بقید خویش بست *
نه طغرا از کف ساز سخن را * چو بلبان مدح خوان شو اهل چمن
را * سرود و از مقام لاله سر کن * فغان را زین ترنم تازه
تر کن * از بیم لشکر خزان زمینداران سبزه در پی گریختن *
و از تعدی سپاه مهرگان مرزبانان سنبه برگ و در فکر
جلا وطن * غنچه را خبر بادشاهی کاشن از سر افتاده *
و قزلباشان تاج خروس رو بهزیمت نهاده * ریحان
عنان شب رنگ را بتعدی نگذاشت * کر نگاهش تواند
داشت * کلنار از پشت کلگون بسختی بر زمین نخورده *
کر توان جان برد * زعفران هر چند براه گریز شتافته *
بجز خبانهٔ عطار پناهی نیافته * نیلوفر چون حباب بسستی ولنگاه
ندارد * بعری باب فرو برده تا کی برارد * بگمان شنا نهمن
و بسار نگان پنبهٔ ندافی * و به پرلشکر وی طرهٔ سنبل
هدف موشکافی * جنازهٔ نسیم بطریقی رم نکرده *
که محمل شقایق بر زمین نخورد * و دهشت و پای لیلای
داغ نشکسته * از کل جعفری شرارت می بارد *

و جعفری زر بر شوه می آرد * صنوبر که چرد لی خام
بود * و درین جهات زرگری بیعانی نمود * سنبلی *
چنار از دست کاه زر باز و * زر ازادی خدنگ
نرات و زر ازو * درست نرگس افتاده سنانش *
گرفته غنچه از وهشت زبانش * نمی آید برش از وشته بید *
نزار و جوهری چون تیغ خورشید * گل صد برگ از بس ورد
گوش است * بچون زخم کاری سرخ پوش است * فتاده
هر طرف نسرین و سوسن * این بی سر بزبستان گلشن *
گشته جلوه شبنم کرده شد * گمان خنده اش از گریه زده شد *
صنوبر می خورد و پیوسته این غم * که بر زخمش که خواهد
بست مرهم * کشیده صف بجای گل فواکه * که صفرا بشکند
ازوی کسی دمه * بدستیاری قوت نامیه در صحن باغ
آتشبازی زونداده * که چشم بادام بتماشا نگشاید *
و لب پسته به تحسین باز نشود * مشعل ناشپاتی از
چپ و راست فروزان * و فانوس انار از پیش پایش
آویزان * و سیب هر طرف صد چراغ روشن کرده *

و انگور هر جانب هزار شمع برشته برآورده * شاخ
عناب موشک هوائی انداخته * و درخت بهی بفکر مهتابی
پرداخته * که دکان اگر بید سست و پائی بود * که هیزم کار
آتش بازی می نمود * عرعر بموشک دوانی سرفرود
نمی آرد * چنار از دو دست با آتش میدارد * نظم *
ز آتش پاکه رشک آب قند است * بدام لذتش نظاره
بند است * مثنوی * حلاوت بس که بر هر سو دویده *
زباد سرد و شیرینی چکیده * انار خنده رو طفلی است
گستاخ * فکنده دست خود در گردن شاخ * زده
شفتالو بیش از شاخ چوگان * ربوده گوی لذت را
ز میدان * گره در کار انگور است پابست * بدندان
بازکن گر میدهد دست * نبات از شوق امرودش بصد
شاخ * دل قند از غمش سوراخ سوراخ * اگرچه میوه
شیرین زده صف * ولی گلهای رنگین رفته از کف *
چه غم گر برگریزان چمن شد * خزان برهم زن سرو
چمن شد * بتأثیر دعای اهل عرفان * بهار تازه می آید

به بستان * خصوصا از تمنای رستگاری * حسن طینت حسنین سبزه واری * بیت * چو بکشاید در فیض نفس را * بهارستان نماید خار و خس را * سالک منصور کیش نمونه از روی حالش بر داشته * و عارفه حق اندیش خلوت دل بخیالش گزاشته * پیر و غایبش در راست روی چون حرف اول ایز و فاق * و تیغ باطنش در تندی چون حرف آخر کرد کار طاق * دست قدرتش اگر از صبح ازل به تهلیل نمی گشود * سبحه افلاک تا شام ابد در گردش نمی بود * کلاه فقرش حبابی است بسر چشمهٔ حقیقت دیده گشاده * چین آستینش فوجی است بر در خانه وحدت دست داده * شاخ سدره بشاخت عطایش دلنشین قدسیان * و شجرهٔ طوبی بمجانست نهالیتش منظور بهشتیان * بخیهٔ خرقه اش چشمی است از ما سوا حق پوشیده * و بند جیبه اش زبانی است بحرف لی مع الله گویا گردیده * ابریق قناعتش از نهر چشمه بی نیازی لبالب * و بوریای

خلوتش از بیشه شیر مردی مرتب * کمند وحدتش دایره افق تجرد است * و تکبر کاهش قطب فلک تفرید * سبوی * کمان غیرتش در چله خانه * تهی گرده است ترکش بر نشانه * گرفته پیش از بهلول دانا * زعلم معرفت درس الف با * از وجمه دوائی شیخ عطار * چو گشته در دیاضت خانه بیمار * بزور باطنش منصور حلاج * نهاده بر سر دار فنا تاج * ندارد ایزد از یکرنگی اش عار * بود اسد را تشدید در کار * ز قرب آستانش کوه ماران * زده صد طعن بر تخت سلیمان * سلیمان کو که بر تختش نشیند * ز هر جانب گل عشرت بچیند * بخدمت روز و شب از یاری بخت * ستاده آب ول در پای این تخت * ز هر جانب هزاران باغ و دلکش * ز عکس میوه دیوارش منقش * بنا کرده خلایق بر لب ول * ز رافشان قصرها مد جدول * الحاصل در هر طرف صد باغ میوه دار است * و ز هر جانب هزار عمارات زرنگار * مسافران اختیار توطن کرده اند * و هنو طنان نیت سفر از دل بر آورده * در موسم

برف کافور صبح می بارد * و زمین خود را از وسپید
می شمارد * دلبستگی مرغ باین باغ مشهود است *
و قطع تعلقش از تابع آفتاب دور * نزاکت میوه ها
بمرتبه است که بی اعتدالی شکر پسن را تاب آرند *
وگریزان شده علت بطبیعت و هیر * آری هندوانه
حوصله بر داشت خنکی هوا دارد * و سرما هم چند بندی
کند بروی بزرگی خود نمی آرد * خربزه از بسکه دل شکسته
است * بسر برادران خود کمر بسته * مثنوی * هوا تا سرد
می شد میوه ها رفت * خزان از این گلستان جا بجا رفت *
باین باغ طرب هرکس در آید * زمستان هم نمی خواهد
بر آید * برای پیش وکم در سایه میغ * کشیده کوه ها
بر یکدیگر تیغ * هوایش بسکه طغیان دارد از نم * نشسته
بر گل خورشید شبنم * ز شوق آنکه گردد چون پیاله *
دمیده از کف می خواره لاله * درین گلشن چراغی گر کند
گل * ز بد پروانه اش گلبانگ بلبل * چو طغرا وصف
توان این چمن شو * برغم بلبلان رنگین سخن شو * خیال

تیشهٔ فکر تیز باید * سمند طبع را مهمیز باید * سخن در باب سخن
دارد سر و کار * زمین فکر چه گلخن چه گلزار *

بسم الله الرحمن الرحیم * دیباچه معیار الادراک * پیشتر
ساز سخن ترانهٔ حمد صانعی است که گلشن ابیات رنگین
به عندلیبان الهام سرود ارزانی فرمود * برگ و نوای
گلشن زمزمه ثنای خالقی است که چمن فقرات دلنشین
بطوطیان وحی ترنم کرامت نمود * در بزم نازک بیانی
قانون دربرگیری الفاظ را بمضراب زبان معنی پردازان
بکوک ساخت * و بر محفلان راست فهمی پیچیدگی
نغمهٔ سخن را بآوازهٔ معیار الادراک بازش
نگار فرمائی * گردش نقش دستان سرایان تقریر
هم آغوش درست نشینی و نوازش رهنمائی * لطفش
دیده فکر مقام شناسان تحریر سرشار باریک بینی * غزل *
ازو ساز و برگ بهار سخن * ازو رونق لاله زار
سخن * بساز لب تازه گویان زده * ره نغمهٔ آبدار
سخن * مقام ستایش چو آید بچنگ * قدم جویش

ورنغمزار سخن * بیادش گل ازنازکی بر درخت * شود
ریشه پرواز تار سخن * وسرود ذرود گوش گذاز براند
زمرهٔ نافصیح العرب والعجم که ترانه سخن امثا نرا
بنوا رسانیده * وگاهبا نمک صلاوة سامع شناس زیبنده نرنم
اداکلام الناطق که بشعبهای اسرار عارفان را ذوق مقامات
چشانیده * رباعی * قوال شریعت که عریب راست
پناه * نشنید عجم از وبجز قول الله * شده پاره باتکشت
نوازنده کیش * ده مجلس اعجاز نمائی دفـ ماه * آن ساقی
کوثر که حجازی شتاب است * برج تخفیفش به از
صفاز سات است * اما بعد مخفی نماند که کلام بلبل گلشن
راز خواجه حافظ شیراز نچندان پیچیده است * که مرغوله
شناسان در مقام فهمی زنگاه بندز سوائی نشوند * و به
آنقدر بیگانه که رمز پردازان در آهنگ آشنائی از دایره
تحقیق برون نروند * دیوان هدایت شناس چمنی
است از چشمه سار لسان الغیب خرم * بلبل چندین
گلشنی است از خوبی روی بردی ام * سهی سروهای سطور از

ست نگینی بار تزاکت طرز زمین نهاده * و کاهای سراپیه
معانی بر شاخسار لطافت رنگ رنگ افتاده * سنبل
الفاظ بصید نظارگیان دام نو و تازگی گسترده * و غنچه
های نقطه به بسته بر کالچینان شکل مربع بر آورده * جوبهای
بین السطورش از موج راست مرکی باجیوان در زبان
کشائی * ریاحین رقوم بشکست خط گلرخان عهد
بسته صدف ارائی * گلبن غزل بمقام فیض و اشتن
طلسم خیال بلبل نوایان چهار برگه رباعی * باندازناخن بدل
زدن * دامن گیر فکر ادا شناسان * شقایق نکته رنگین
سرمایه نو بهار شگفتگی نسترن دقیقه شاداب * دستگاه
نیسان آب و تاب * بسوی * بگلشن سرزمین مهر
وفاداست * شفق را سایه اش پشت و پناه است * از و
طفلان نگه بیگانه چشم * کروشن تر بود از خانه چشم *
ز مژگان ها از ان روسوزن اندوخت * که شاید چشم را
بر وی توان دوخت * نی گلشن نوائی تازه پرداخت *
برای عندلیبان گلبنی ساخت * از پایه ای قصر کلامش

تیغ آفتاب ضمیران رخنه دار* واز دست شستی
الات کمانش سپهای نزاکت را پناه آهنی دیوار*
از تازگی هوای سخن مجموعهای از شیرازه دور شده
دوانی* واز مواجی بحر نظم عیان سفینها بدست
روانی* از رنگینی الفاظ گوش سامعان گشفته کده
مشهور* واز روشنی معانی هر لفظه فانوس چراغ
طور* بست دقیق ازلن نکته در بسته* پیچیدگی مصرع رشته
گلدسته* خامه اش زبان کلام الهام است* در قوتش
مرمان ملایک پیغام* تقدس ذاتش بر صدق این مقال
برهانی ست قاطع* و لیانی است بی مانع* خمیر سوزش گزین
فلیست مایش خورده* پنجه محبت چراغ دل پر نور* فتیله
خواه شعله طور* تارهای نفس مرغ کرد اقفس بالبال
زبان* غزل خواهگان ایمان* خانه گوش* موزونی سروش* دیده
بلند نگاه* قابل دیده اند* سر بیگانه از هوا حباب بحر تجرد
وفنا* پای همت بحید وامن قناعت دست دعا روشناسی
درگاه کبریا* عقدهای انگشت بدانها سجه هم بست*

قرص مهر به پشت گرمی جبههٔ صبح خیزش از نور خلقت مهر رو تافته * خوان مصالا مایدهٔ بلندی فیض از افتادگی بیتش او یافته * تار پود خرقه اش خلاصه پنبهٔ منصور * چوب نعلینش در آغوش پرورده شجرهٔ طور * بصفای ظاهرش یکمد وحدت از هم چشمی ها ماه در پیچ و تاب * و بنور باطنش چهرهٔ ضمیر گذشتگان رشک چراغ آفتاب * صاف بادهٔ اعتقادش از بنای در دکدهٔ انگور * با خلوت نشینی شب بسته دلش بجان در یک قالب مشهور * شور سخنش باشوری آتشک در وهم نزاد است * و سوز کلامش باسوز داغ عشق هم خانه سوی * ز حرفش عیان خوب و زشت همه * کلامش بود سرنوشت همه * خیالش نزاکت فروش سخن * از و بار لذت بدوش سخن * ز اوراق سنبل بود دفترش * رگ جان بود رشتهٔ سطرش * دواتش ز نرگس گرفته لقب * بوجان ترلیقه اش هم نسب * مدادش چو از دوده کرده سراغ * شده لاله را صرف دود چراغ *

قط خامه بر ناخن گل زده * ز کزلک رگ صوت بلبل زده * نی خورده گل قلم و تراش * بدوسن قلم پاک کن همقماش * نی خامه اش طفل منصور مغز * ولی نیست در گفتنش پای لغز * پی سرمنخهاش ز اقسام رنگ * دوات گل آورده سرخی بجنگ * که بلبل از بهر دفع خزان * غزلهای شاداب آورد روان * چون کلام اسرار نژادش نه از مقوله گفتگو بشر است * بر اهل هوش لازم می نماید * که اگر از جوانی هر مضامین آن گوهر بدست فکر در آورده * تا بنظر نست شناسان لایق معانی نگزرانند * نسبت بان فیض محیط نه شد * لهذا سهو القلم طغرا که یکی از طرح کشان قلم رو ملک سخن است * در اصلاح بایی که هم خود از کتاب رفع شبه اش نموده اند * انچه بخاطر فاطر آورده در این رساله مشتمل بر پنج مقاله بشرف عرض باریافتگان بزم تحقیق میرساند * امید که در اینباب بشرح اهل سخن تفکر را واجب عینی دانند * اگر معنی به ازین بنظر خیال در آورند نگاشته

این بی بضاعت بازار فکر را حک نموده بخاطر آورده
خویش را رقم نماید * چون مرتب شد درباب
آن بمعیار الادراک یعنی رساله * کلام چنان ساخت
دیباچه اش را * صرف رقم گشت اوراق لاله
* بسم الله الرحمن الرحیم * غزل * نو بهار آمد که
مقراض از پر بلبل کند * لوله پیچ غنچه را صرف قبای
گل کند * عاشق و معشوق را باهم زبان و دل یکی است *
گل پریشانی چو بیند شکوه از بلبل کند * جام می را نغمه
در کار است مطرب ناله * شیشه باین بی زبانی تا کی
قلقل کند * چون نسیم از سرگذشت زلف گوید قصه *
شانه هم نقلی ز سرگردانی کاکل کند * عشق اگر دل سوز
گردد باسمندر طبیعتان * موج آتش را بروی آب دریا
پل کند * شمع زین گل کردن تنها باد و منسوب نیست *
پیشتر و منصوب کر برد و در گل سنبل کند * همچو طغرا
عندلیبی نغمه ساز هند کیست * طوطی از بهر چه یاد
بلبل آمل کند * شاهی که خسرو زرین کلاه یعنی جهانگیر

آفتاب بر تخت روان فیروزه سوار بود * و از زیب سپاه شعشعه باختر زمین چشمه سار طلائی نمود * و کتل نقره خنک روز پیشاپیش میدوید * و پالکی ابنوسی شب از قفا نمایان گردیده * راجه برشکال که تا یکسال شاداب صاحب صوبگی دریابار بود * تردستی نگورنش سرسبزی زمرد پذیرفت * و بخشیان سحاب را که از سنگینی ناز مروارید بقریاد رعد در آمده بودند * پاسبان جنابه برق پیشکش گذرانید * یاقوت خان شفق چون دید که عبور زینت بخش صفت اورنگ بشوکت افروزی صحابه اوارکاب نمود * از سرکوچه خود تا در غسلخانه مغرب زمین را پا انداز لعل آبدار جویبار سرخ روئی بدخشان کرد * بعد از نزول اجلال از یکطرف اعتماد الدوله عطارد مراتب ضروری ودرالسلطنت هندوستان افلاک را بعرض رسانید * واز یکجانب آصف خان مشتری مطالب لابدی * جاگیر داران اوج عروض را معروض داشت * خنجر خان سعد ذابح بمنصب پنج هزاری

سفر قرار گردید * و قابیچ پنگ سماک را صبح بخطاب تیره وار
ثانی امتیاز یافت * و پرندہ قاپی نسر طایر بہمین شد صحبت
بازداری فارغ بال شد * و زرین قلم شعری یمانی بدولت
واقع نویسی روشن ضمیر گشت * بعد از ساعتی
شاہ بیدار بخت بمحل خانہ افق تشریف اجلال بردہ
بانو رجہان بیگم زہرہ بستر افروز خواب گردید * مشعل
دو شاخہ فرقدان بر دیگر پاس عرش اساس بر افروختہ
شد * و منصبداران انجم در پای رواق زبرجد بداشتن
پاس وقت قرار گرفتند * ناگاہ نظر حبشی خان زحل بر
انور خان ماہ افتاد * دید کہ خود را بخواجہ سہیل رسانیدہ
گرم بیار باشی پر تو است * گفت ای زرد گوش ترا
چہ یارا کہ بخواجہ سرای سرکار مذاق میزدہ باشی * و ازین
سخن موی بر تن انور خان ماہ چون تیغ کشیدہ * گفت
ای سیاہ غلام تو صاحب این جرات شدی کہ بادرشتی
توانی کرد * گرز مطلائی کہ داشت * بر پہلوی حبشیخان
زحل زد * کہ از خویش رفت ہوادار آتش از دور رو

نزدیک دست با سلحه کردند * راجه چرسال سحاب
جواست که انور خان ماه را ابر باران کند * چو کار هندو واژ
گون است * هر تیری که ببالا انداخت * بپائین آمده
در باغستان زمین افتاد * حافظ بلبلان در خمخانه
اشیان راک هندی می خواند * صدای تیر باران که
شنید مقام خود را فراموش کرده * بخانهٔ دار و غهٔ باغ گریخت
* دید که روشن بیگ شمع چرهٔ زرتاری بر سر نهاده
* و قبای مروارید بافی در بر کرده * یا بیچه گل که از عشق
او بر سیخ خار کباب است * از یک گریبان سر برآورده
است * آتش در نهاد حافظ بلبل افتاد گفت ای زیاده
سر کم ذات تراچه یارا که معشوقهٔ مرا به چرب زبانی
تصرف نمائی * روشن بیگ شمع گفت * ای لولی زادهٔ
ولد الزنا تو که خدای آنی که من هرزه بگوی * حافظ بلبلان
براشفت * و خواست که دست بر قبضه شمشیر شهپر کند *
روشن بیگ شمع پیش دستی کرده . بخنجر مشعله زخمی بروی
زد که از پا در آمد * خبر بهم آواز آتش رسید * حافظ قمری

و قاری و دراج و باقی مطربان طرب سرای چمن دویدند *
وحافظ بلبل را برداشته بکوچه باغ در آوردند * شور
و فریاد بلند شد * کوتوال دوران اکاهی یافت *
با متابعان خویش دوید * دیدکه در بالاو پائین دربار عجب
فتنه بظهور پیوسته * فرمود که انورشان ماه را از هاله
وتموج ضیابطوق زنجیر در آوردند * روشن بیک شمع را
از لگن بمقراض کنده دو شاخه در پا و گردن کنند *
منصبداران انجم از حقه ثریا روغن راحت بر تن حبشیخان
زحل مالیدند * که بحال آمده و مساز آن حافظ بلبل بسوزن
منقار دوشته آواز زخمش را دوختند * چون زخم کاری
بود بحالت نزع افتاد * هنوز طفلان غنچه یاسمین را تجه
شروع نکرده بود که جان بحق تسلیم کرد * سنوی * کشت
چون بلبل زخمی متوفا در باغ * شد بانده و بدل شادی
گلها در باغ * باغ ماتم کده گردید در یاسمین گریان * چون
پرسش نرود لاله صحرا در باغ * سنبل آورد بکف
از پر مرغان مقراض * که زماتم بپر و زلف مطرا در باغ *

بسکه گردید شقایق زغمش سرخ و سیاه * کبک از کوه
روان شد بتماشا در باغ * سرو برخواست که چون قاعده
دانان عزا * نخل بندی کند ش از قد بالا در باغ * کم
زباران بهاری بزمین نم نرسید * اشک غم ریخت
زبس طوطی و مینا در باغ * چاک زد رود گریبان
خود از پنجه موج * دیده افتاده چو آن مرغ خوش آوا
در باغ * زاغ گردید سیه پوش چو ماتم زدگان *
نشست از غم و اندوه بیکجا در باغ * جام خارج شمرد
زمزمهٔ قلقل را * بلبلی کز بود و کش مینا در باغ * نرگس
خوش قلم از ماتم آن شوخ زبان * سر نشان دار غم و
آه چو طغرا در باغ * غنچه گل آن قدر روی خود را ساختن
خراشید که پر خون شد * ولاله خاتون چندان مشت
بر سینهٔ خویش زد که سیاه گشت * از بسیاری
شیون آواز حافظ هدهد گرفت * و از کثرت فغان
گلوی قاری قمری بند شد * و ایرچی نیلوفر دوف خود
بطپانچه نیلی کرد * و نائی دراج نی خویش را دو پاره ساخت *

ملا سرودی مینا و ملا خضری طوطی در فکر مرثیه بودند که صدای
دمامهٔ بال خروس عرش برآمد * و سقای شبنم و جاروب
کش نسیم سحرخیز بخدمت آب پاشی و خاکروبی
پای ورسن اشتغال نمودند * مهاوتان زرکار فیلان
گردون را به جهت نظر گذرانیدن آرایش کرده *
و چابک سوار زمانه ابلق ایام را برای معاودودیدن
مزین ساخت * همین که جبههٔ نور افشان خسرو آفاق
پرتو افکن جهروکهٔ مشرق شد * کوتوال دوران حقیقت
فساد شب را بذروهٔ عرض رسانید * امر عالی شرف
صدور یافت که انور خان ماه را در سیه چاه خسوف
اندازند * و روشن بیگ شمع را سر از تن جدا سازند *
زندانبانان دهر و جلادان صرصر بموجب فرموده عمل نمودند *
و قصاص هر دو بوقوع پیوست مقام شناسان چمن حافظ
بلبل را بگلاب شستند * و از برگ غنچه کفن کرده در
خطیرهٔ کاهکشان بخاک سپردند * و قاعده دانان انجم روشن
بیگ شمع را با آتش غسل دادند * و از پر پروانه کفن

پوشانیده در گنبد فانوس دفن کردند * ماحر بادر حینیکه
تخت نشین خاور را ذره وار می پرستید * زمین
از آب پوشیده باز نمود * که ظاهرا ما شپره از
کور باطنی عیب حضرت میکند * لهذا درستیان اخلاص
منش بشلاق آن واجب القتل اتفاق نموده اند *
در ینباب هر چه حکم شود * فرمودند کدام شلاق باین
میرسد * که از دست چوبداران شعاعی بر و زسیاه
افتاده * و در پای در سن التفات ما نمی تواند سفید
گشت * طلانجان عرض بیک جعفری بعرض رسانید *
که تا کوه سار قلیجان صاحب صوبه معادن گشته *
منصبداران تعیناتی آن سرزمین روز خوش ندیده اند * واز
دست تعدی او نقره سلطان و مرزا یاقوت و لعل
بیگ و سیماب قلی و پولاد اقا و آهن بیگ و قلعی بهادر
و باقی تربیت یافتگان حضرت بر خاک نشسته اند *
از استماع این سخن انچنان آتش غضب عطیه بخش
عالم بر افروخت * که با وجود بعد مسافت از حدت حرارت

بخشم چشمه عرق از بیخ و بن کوه عیار قلیخان روان شد* و پیچ
تاب بر کمرش افتاده* بزلزله همه اعضایش از هم پاشیده
چون وقت فیض بخشی سکه دار السلطنت گیتی بود
سوار پالکی لاجوردی شده بزرفشانی پرتو التفات شش
جهت را هزین ساختند* حکیم مسیح الزمان بعرض نمود*
که مزاج حضرت آسمان سریر گرم و خشک است* و هوای
پنجاب بزیر زمین سرد تر* اگر به پایه سعادت پایه آن
نزهتکده را ازخاک بر دارند* همانا به طبع اشرف پذیرای
اعتدال خواهد شد* بنابر صوابدید حکیم رایات لوامع آیات
پرتو افکن انحدود گشت* جاسوس زمانه بمالک عنبر شب
خبر رسانید* که نور الدین جهانگیر آفتاب به پنجاب تحت الارض
انتقال نمود* قابو یافته با سپاه ظلمت از احمد نگر کنار
سپهر برهانپور میان گردون تاخت* خانخانان مریخ چون
ازین مقدمه آگاه شدند* بالشکر انجم بمیدان جنگ
شتافتند* از یک جانب زبردست خان کف
الخضیب و شیر مست سلطان حمل و شاخ زن قلی بیگ

نوردوا قازیادہ سر جوزا و بحر و بہادر سرطان و درندہ قلی اسد
پروانہ دار بیگ سنبلہ و سرگردان اقای راس جران
بہادر ذنب و ثابت قدم بیگ قطب با جمعی از گرز
برداران اخر صف کشیدند * وازیک طرف تیرانداز
خان قوس تیرزن سلطان جدی و کشمکش قلی میزان
و گزندہ بیگ عقرب و رسن بہادر دلو و دریا بار اقای
حوت و تنگ چشم قلی سہا و ضعیف بہادر ہلال و
جمعیت بیگ پروین و پریشانی اقای بنات النعش
با جمعی از تیراندازان شہاب اشادہ شدند * و خانخانان
مریخ باچندین ہزار احدی منصداران انجم درپای علم
کہکشان قرار گرفتہ طرح جنگ و جدل انگیخت *
ہرچند کہ بانواع و اقسام حرب نمودہ نتوانست
ظفر یافت * لاجرم بدست و آک چوکی نظرات و ریک
طرفۃ العین بدر بار معلی جرفرستاد * کہ برین خاست
نژادان ظفر یافتن مشکل است * اگر عنان عزم بسمت
گیتی پناہ از لاہور انحطاط سر ہند ار تفاع معطوف

گردد* ممکن که به پشت گرمی حضرت فتح رو نماید*
و برسیدن این خبر خسرو جهان افروز بر سمند اوج
پیمای سوار شد* و ترکش لمعان کمر بسته با تیغ بند این
شعشعه بران سمت شتافت* همین که پیل سفید صبح از
روشنی دروازه خاور بر آمده ماهیچه لوای جهانگیری
بر برهان بور باختر زمین پرتو هیبت افکند* هزیمت بمالک
عنبر شب از نهیب و هراس افتاده بجانب دولت
آباد تحت الافق منهزم گشت* و خانخانان مریخ
مرخروی تقویت شده با سپاه انجم تا ظفرنگر
مغرب تعاقب نمود* کشاکشی مخالفان در میدان اخضر
دست بهم داد* به هر دو جانب چشمه چشمه خون شفق
روان گردید* مثنوی* طغرا به تیغ نطق جهان را گرفته*
کم نیستی تو هم ز جهان گیر آفتاب* تیر افگنان رای
تو صدره نموده اند* پشت کمان بترکش پر تیر آفتاب*
دل کشوری که تیغ خیالت علم شود* روید غلاف شرم
ز شمشیر آفتاب* با انکه می شود زده پرتو افکنی*

نظم تو دست مایهٔ تسخیر آفتاب * در حیرتم که بهر چه بوقید ماندہ است * بر صفحه وجود چو تصویر آفتاب *
* بسم الله الرحمن الرحیم * نفایس مخزن دهان جواهر حمد نکرمی است * که خزاین رموز شریعت به پیش روا بیناء اکرام نمود * و تحت گنجینهٔ زبان لالی شکر منعمی است * که دفاین اسرار طریقت را بسر وراولیا انعام فرمود * در بیابان جست و جوی خیالش دریا از گوهرابله پای * و در کوهسار آرزوی وصالش کان از یاقوت یک اشک پیمای * بار شاد نسیم شوقش صومعه داران گلشن خرقه پوش * و بالهام شمیم ذوقش خلوت گزینان آشیان در خروش * مثنوی * نموده بستان سرود صحن * ره خلوت ذکر و را انجمن * کند روز شب غنچه حبس نفس * چسانش نه پیچد نفس در قفس * بدم سازیش نغمه عندلیب * گرفته وطن در مقام غریب * بیک جرعه طوطی تنگ ظرف صد * ز اسرار او بر سر حرف شد * کبوتر معانق زن مهیبش هوا دار سر جوش پا بستنش * دل مرغ حق گو مگر خون

شود * که از چنگش این نغمه بیرون شود * شد از لطف او ساز
روشن دلی * مقامات ذکر خفی و جلی * اما بعد هیچمدان انزوا
فقیر معروف بطغرا * که در فن گوشه نشینی کتابی ندیده *
چون قلم بغیر پوست سخت کاغذ و کشکول دوات چیزی
نفهمیده * دستگاه حقایق شناسی و تحمل رموز دانی از کجا آورد
* که بر سر این شاهد پر نقش و نگار یعنی مخزن اسرار در افشانی
تواند کرد * اولی آنکه در باب طبع را بجز ف پامالی قانع
نسازد * و به جهت گوهرین شدن سخن بمدح سلطان
العارفین پردازد * قطعه * شهریار کشور دانش وزی
سلطان شجاع * که از شرح او دانستن علم الیقین *
که بپائین دست هند و بیش ندیدی جای خود * کی زحل
کشتی در ایوان فلک بالانشین * کلک اقبالش
گران شد و قمر گردون درست * نشد هرگز برتک
شهپر روح الامین * طوطی طبعش نماید اجتناب از نیشکر *
ودر گلستانی که بنشیند مگس بر انگبین * بهر شمع محفل او در
سحرگاه طرب * میکند فانوس سازی گرد باد از آستین *

گر کند رو در چراگاه سمند جرأتش * می تواند تاخت بر شهر
فلک کاو زمین * چرخ کی می داشت یکجو بهره از سنبله *
گر نمی شد ورز را عشگاه قدرش خوشه چین * گر به تیغ تسخیر
جهان یکدست بکشاید چو مهر * هر دو عالم آیدش
بی جنگ در زیر نگین * پیش خلق او خطا کار دیار صنعت
است * گر ناز وخنده رو و تصویر را نقاش چین * در
هندوستان زمین رفعتش آسمان جوکی است خاکستر
مالیده * و در بهار بیشه حشمتش کهکشان نیشکریست
بی برگ گردیده * از لشکرکشی اجلالش موج دریای
بنگاله تهنشین * و از جمله زورق اقبالش آب شد جمله
منزل گزین * زایچه نویس طالعش اگر بجدول کشی
می پرداخت * طلای آفتاب را در طبق گردون حل
میساخت * و در گلشن معدلتش نسیم را چه یارا که بی اعتدالی
نماید * و در چمن احسانش شمیم را چه زهره که بی حسابی
کند * اگر با بلبل فریادی شود گل داور نه گرهٔ خار وا می کشد
* و اگر قمری داد خواهی کند سرو را در پای فیلان سحاب

می انداز و * عطارد در جرگهٔ واقعه نویسان بخطاب روشن قلمی
سرفراز * و ناهید در قلعه راک سرایان بلقب کهن
شادمانی ممتاز * فرد و فتر انعامش را حساب هاو راق
درختان است * و سطر برات اکرامش را شمار
قطرات باران * به تعریف بهار خلقش چمن چمن خرمی بجامه
درآویخته * بتوصیف نیسان لطفش گلشن گلشن نازکی
بر صفحه ریخته * زال چرخ تا از بهر رایش تار و پود شعاعی
نیافت * لباس روشن ضمیری بدر را بجای هلال
نبافت * صیت سلطنت یکتا در دو سه جای این چار حد
به پنج نوبت زدن شش جهت گیری سر بر آورده *
اگر هفت کوکب هشت مرتبه التماس کنند چرخ را
بچاکری قبول نخواهد کرد * در جشن سال گرهش رشته
عمر آزادگان را طول امل گرفتار عقده شدن * و در
هنگامهٔ وزنش گوهر حیات ستمگر و جان را گرانی امید
پاسنگ میزان گذشتن * چون خواصانش بسرخی
هولی در آویزند * ماه آفتاب سوده شفق را بر هم ریزند *

اگر دایرهٔ افق بساط خود را بخط استوا نمی داد * طاقه های دامنش در تاب خوصله شبیه نمی افتاد * در خزان خانه قسمت زر چشم براه که سکه بنامش می زند * و در خطبه گاه نصیب شیر گوش آواز که فاتحه دولتش می خواند * بذوق ایوان جلوسش سوزنی سفید صبح بطول و عرض پر تو دل بسته * و بشوق مسند سلطنتش بگاو تکیه سبز فلک بعلاقهٔ مهر و ماه پیوسته * به پرستاری تختش تخت سلیمان ثابت قدم * و بهواداری تاجش چتر سحاب قرانی همه جا علم * مثنوی * اگر قیصر و گر خاقان چین است * ز کشت طالع او خوشه چین است * فلک را از ازل شد در حظیره * برای او جهانگیری ذخیره * قضا دار و در آئین صندوق خانه * ز بهر او بساط خسروانه * سکندر چون ندارد بخت او را * چسان یابد زر و دان تخت او را * بعهد او ز چرخ آبنوسی * جهان را می رسد روز عروسی * ز کشت مهر او فردوس گاهی * ز چشم قهر او دوزخ نگاهی *

یا او زیباست تاج و تخت شاهی * که دارد بر جبین نور
الهی * اگر پیت انیش را گل به بایند * دوکان انبساط
خود به چیند * خرد کشته بسی در بهروزیاری * بدین خوبی
ندیده شهریاری * بمقتضای الاسماء ینزل من السماء
اسمش بامسما است * و آثار شجاعت از جبهه خورشید
سیمایش هویدا * در عرصه جنگ که بساط شطرنج
مردانگی است پیاده اش از فیل رخ نتافته * و منصوبه
نصرتش با سب تازی فرزین نهاد و آن خیال نیافته *
در میدان زبردستیش بازوی کهکشان زیر چاق
بستن * و درهای ایوان داد پرستیش قفل قرقدان در
معرض شکستن * اگر موج تیغش از شور دریا ابرو
ترش می نمود * و دندان اره پشت نهنگ با بن تیزی کند
نمی بود * کباده اش بمرتبه زورین نیفتاده * که پیش او
کمان سپهر نور چرخ تواند سفید ستد * در کمانداری اگر بکاکل رباعی
پر پرداخته * از جمیع اندازی ها بهر موی زلف پریشانی
ساخته * تار ایست رمحش انگشت نمائی خود نکرده دیده *

هلال سپهر فتح را کسی ندیده * بر رسائی انداز کمندش
گر نکند عرش را انشاء خرابی * بگاو سمندش گاو زمین را ناله
بیتابی * سر گردون اگر بیاد گرزش بخسبی * مغز صبح از
دماغش برون بجستی * سپهرش ابر دست ستاره نماو *
خنجرش برقی است راست اداء سنوتی * چو تیغ جهان تابش
آید بکف * نماید مه نو ببرج شرف * نگه چون نماید
به تیغش گرو * غم کهنه از دل برد ماه نو * ز بس غوطه در پرتو
زرش زد * ازین مه توان سالها حرف زد * بجز تیغ آن
اوج پیمانه قدر * مه نو کرو دیده به پهلوی بدر * سنانش
بعشر تکهه نرگس و ناز * فروزنده شمع بود بی گداز *
کفش ابر نیسانی غرب و شرق * سحاب کفش را نشانک
رعد برق * چو تیر بد سنش ز ترکش بود * کمان فلک
در کشاکش بود * گزارد به تیر افکنی آنجناب * نشان
از گرونی مه و آفتاب * جهان شد عجیب به ترتیب او *
بود عقل کل خود ترکیب او * در بهارستان استعداد
خجال وجودش مرسبزی کمال نپذیرد * که بسایه التفاتش

نی برگی دانش نهال نشود * تا قاری عندلیب بمدرس
طوطی نطقش سر نکشید * شان نزول آیات مصحف گل را
خوب نه فهمید * و تا ذاکر فاختهٔ از دبستان بیانش حق سرای
نیاموخت * چراغ نالهٔ خدا جوئی را در خرگاه سرو نیفروخت *
باهتمام نسیم پر هیونگاریش ترکیب می آلود پیاله امی
یاسمن * و باستشمام رایحه صلاحیتش سوسن سیه کار بنامه
سفیدی نسترن * سرزمین شفاعت را اگر با بروی
خوب سبز نمی نمود * آتش جهنم لاله بر هندوی داغ بهر
نمی بود * بذوق کاشتن تقریرش تدرو کاغذین بال نامهٔ در
پریدن * و بشوق چمن تحریرش طاؤس نامه مست خرام
خامه در دویدن * اگر قلم بنقطه نویسی نمی افراشت *
دوات ماه سیاهی کلف نمی داشت * و اگر نام کاغذ
مشقی نمی برد * ورق آسمان مهرهٔ آفتاب نمی خورد *
شعلهٔ ادراکش از دودمان آتش طور است *
و طبع پاکش از سلسلهٔ رموز بخشش منصور * ستوی *
زوایای طوب آفرینش * فلاطون را دهد تعلیم بینش *

دود بر هر طرف چون موج بحرین * ز چشم او رموز حکمة العین *
پر قاموس بلاغت بسکه در سفت * مطول را تواند مختصر
گفت * دهد چون درس قانون بشارت * کند کار اشارات
از اشارت * بود بر فرد لطف کبریائی * خطش را کرسی
عرش آزمائی * بچشم آنکه تحریرش مطاع است * فلک
یکنقطه نشین شجاع است * مطیع او است دارای معظم *
مرید اوست ابراهیم ادهم * در این عرفان سرائی رمز
الهام * بود از مخزن اسرار تا نام * بسم الله الرحمن الرحیم *
* بیت * ای جوش دل صراحی و جام از تو * شور و شر
نقل پخته و خام از تو * در میکده چون باز شود چشمهٔ خم *
آبی که بهر سبو دهد کام از تو * شب نشینان بزم سخن
بشراب حمد خانقاه سرخوش اند * که ساقی حکمتش پیاله
ماه را از بادهٔ مهتاب لبریز ساخته * و سحرخیزان مقام
گفتن صبر و شکر صانعی ذوقی اند * که مطرب قدرتش
دایرهٔ چرخ را از پنجه آفتاب گرم نواخته * از پیاله سکنین
انعامش خاره لباسان کوهسار ورا افتاده سیاه مستی

نشاط * واز چغانه طوفان اکراهش آبی قبایان دریابار بموج در آمده تازه کی رقص انبساط * بتاثیری شوقش عرق شبنم بر اندام گل قدحکش دویده * تصفیر نی ز وقتش سبوی غنچه در مقام بلبل نواسنج رسیده * لب پیاله باعلام اذ اکویا انا اعطیناک الکوثر * وکوش صراحی بالهام او شنوای قصل ربک وانحر * سبوی بدف گز لطفش بنو دی سر دش * نگشتی بقانون حق نو بست پوشت * تن نی جواز بنه او تازه شد * نفس در گلویش پروازه شد * زسوز فغان های مجلس فروز * کند عود را ذکش عود سوز * بدریوزه آن نوا بخش دف * نهد کاسه طنبوره بر روی کف * خم باده را خاک سازی از و * سبو را کهف آبیاری از و * بدست چمن داده از گل ایاغ * که بلبان ز هرگل شود تر دماغ * غم ار غوانی چو سامان کند * بزنجیرش از عشق پیچان کند * برانگیخت جوش ز مینائی تر و * که صد رنگ مستی دود بر تدرو * بفرمان او در کف می کسار * گل و جام گلابن شده زرین

بهار * بهارست دو ورقی بیغمی * تر و خشک ساغر
عشرتی جو رقی * از انتشار خاک چمن چمن عطر خوشی
زنگار رنگ دمیده * از شستی آب گلشن گلشن تر دماغی
گوناگون روئیده * نسیم گلنار در خمخانه هوای شراب
سرخ می رساند * و شمیم صد برگ در شیشهٔ فضا بادهٔ
زرد می چکاند * شاخ درختان نه گل ام کاری نه بدست
قوس قزح دادهٔ * پر طایران برگ سبزه ام چشمی در
طرهٔ شمشاد نهاده * گل سرخ گلاب اگرچه باغ سعدیت جاوه
نمی نمود * الورد الاحمر من عرقیه در شان او صادق نمی بود
* غنچه اول رنگ پایهای توکل خرمی بدامن کشیده است *
هر کمای راحت خویش را چون آل عبا یکجا جمیع دیده *
از عکس لاله عذاران چمن پرده سحاب گلبندی * و از
پرتو آتشین رویان گلشن دایرهٔ آفتاب ورندی *
مطربان مجلس باغ ترانه فادخلوها خالدین از نای منقار
برآورده اند * مغنیان محفل راغ زمزمه هذه جنات عدن
بموسیقار بال آورده * ماکوی بی ثقل نسیم در کارگاه

اطلس چپ و راست میدود * و شانهٔ بی وزن شمیم در تار و پود کلهای سنبل پس و پیش میرود * جولاه نامیه اگر بدین قماش رخت هر سبزی خواهد بافت * تراز شاخچه انبیا عشن دردوکان نهال رونخواهد یافت * لوله پنج غنچه را از نزاکت بچوب کرفتار گل چه کار * و پرکاله نسرین را از لطافت بذرع پر بلبل چه بازار * خیاط رطوبت هرچند رفوزن مرحله برک رسانی انگیخت * رشته قرقی در کف خود می هنرش بمقدار کره شبنم نگسیخت * از خلعت کاری بهار تن سرو و صنوبر عریانی نه کشیده * و از تشریف باری نیسان بدامن شمشاد و عرعر برهنگی ندیده * جامه قیر دوزی تاک و چنار از بخیهٔ تازکی هرکاه جامهٔ زمردی * تفسیر والله المرجع والماب از چهره گلنار معلوم ترجمه انزلنا من السماء ماء از جبهه سحاب مفهوم * باران شانه بموی سنبل کذاشته * و شبنم آینه بروی گل داشته * موسم تر و تازکی نهال * و هنگام سرسبز شدن شمال * موضع پیمانه رسانی لاله * مقام

سرخ روشن زالا * کل کوزه ساقی را سیراب
شود * که چون شقایق جانش بر وارد * سبوی * بده
ساقی شراب ارغوانی * کر کرد دلاله کون رنکر خزانی * بهار
فیض دارد شیشه تو * بود ریزش چون نیسان پیشه تو *
درین موسم قدح میروید از خاک * صراحی میدمد
از شاخ هر تاک * اگر دودی بباغستان در آید * برنگ
دسته ریحان بر آید * ازان نسرین سحرخیزی امید
است * که از صبح سعادت رو سفید است *
بیا مطرب به بلبل شو هم آواز * دف گل کوک کن
با پرده ساز * زند که غنچه حرفی از رخ گل * برآید از لبش
آواز بلبل * ز رود بوستان بشنو ترانه * که شد موج
و حباب او چغانه * به نیشتر خار زین فصل طرب خیز *
کند گل زخمهای نغمه آمیز * بمن ده ساز برگ گفت و گو
قرض * که وصف گلشن می خانه شد قرض * درگاه
پیر مغان بمرتبه عریض نه گشته * که سقای سحاب در آب
پاشی دریای عمان را خالی نکند * و استان می خانه بدرجه

طویل نشده * که فراش آفتاب در خاک روبی
بجاروب شعاع زادرهم نشکند * راقمی که در سلک
همه جا بر شکسته نویسی گذاشته * در تحریر وصفش نیاید
درستی خط مثل گشته * نجار کارخانهٔ فلک دانست این
قصر محتاج ستون نخواهد گردید * اگر تپارهٔ بال
بالک درخت سدره و طوبی را در باغ می برد * معمار کاخ
آسمان ترا بر طاق بلند گذاشته * به جهت ایوان طرح از
رواق این عمارت برداشته * و غدغهٔ تاک حوادث
را چون دست پناه طابی بدرش رسید * از حلقه اش
صدای قمری خنده کان امدنا شنید * چون کتابه نویسش
طلای رواق نشیمنان در دوات ریخته * بر تحریر مقاهم
ربهم شراب طهورا کلک یاقوت انگیخته * نقاش
مانی رقمش را پایه زور قلمی دست نداده * که اگر
نسیم در دیوان نشست کند تصویر نتواند استاد *
چرخ بمشابهت خم بادهٔ فیض ساقی خلق و دهر * قمر
بمشابهت قدح لبریز نوربخش ده و شهر * ناهید بذوق

وخمر از پرده چنگ بسته نگار ساخته * عطارد بشوق
پسر میغ بزلف بنازی سطر نامه پرداخته * مریخ از نگهت
شرابش علم بشیر گیری بیشه فلک * خورشید از
رایحه کبابش دلبر در تیغ کشتی هما و سمک * زحل
بیکرنگی دربانش سپه سست رفعت گردیده *
مشتری بیک جهتی معانش باوج نشاء سعادت رسیده *
واعظ منحرف طبع که استقامت راه میکده را از خلق
نهفت مشار الیه هذا صراط مستقیم راچه طریق تواند گفت *
طراحی که پیالهای چینی قلم برداشته * بر دور هر پیاله چند
بیت باین رنگ نگاشته * مثنوی * چون صراحی خون ما جوشیده
از بس با شراب * کی تواند شد بزم می کشان بی با
شراب * گر ز تیر غمزه اش سیخی تواند یافت دل * بهر تعظیم
کبابش می جهد از جا شراب * چشم منت را ز بخت جام
گیریهای ناز * میرسد امروز نشاء گر خورد فردو شراب *
* خال چون در سایه لعبت بجوید برگ عیش * می تواند
یافت از پائین گل از بالا شراب * ماجرا یران حسن از

شانه ساز دکشی * گر بهند و زلفت آرد از لب دریا
شراب * در و میدن تا سیاه چشم مست کشته اند * می چکد
از آهوان بر دامن صحرا شراب * کی بود با نامه او نیک قلم
کیفی * تا نریزد در دوات خویشتن طغرا شراب *
شراب داروی نیست * کر اگر طبیب چرخ پهان برو آرد *
استخوان دو پاره صبح را بیک جرعه درست نسازد *
چون عکس جامش بجون گرمی بدایرهٔ فسرده دل
تافته * بکر لخت لخت شفق ساز وصل خاطر خواه
یافته * قاری مصحف گل کر رفعت سرو مینا را امید اند اصلها
ثابت و فرعها فی السماء در اورشان او می خواند * سایه
قرابه شعاعی بر زمین نینداخت * که هر ذره خاک را
آفتاب نتوان ساخت * تا خطه بغداد و خط بغداد و جام نسبتی
دارد * در آن عیش آباد هوا آب را بی نشاه نگذارد
* هرگاه پیر گردون را از صبح کف سبی بر دهن است
* بقدح شراب جهان آرا صحیح ساز وجود خویشتن است
* اگر فلاطون در زمین صاف گردون می عبور می نمود *

از دولت پافر ورفتن به بالای در هر قدمش خمی می بود *
قم قم سبوها نایب مناب الهام غیبی * قلقل کدوها
قایم مقام وحی لاریبی * پسته دهنی که به تماشای می عنابی
پرداخته * بادام چشم خود را نهال پذیرای نشاء ساخته *
دهادی که بدین محیط فیض پی برده اند * ربنا ظلمنا انفسنا
را جای خود شمرده اند * کاخی که درها را امکان تواند شد می خانه
است * و ظرفی که چشم ها را احتمال تواند گشت پیمانه *
اگر درین مصطبه شکستگی بمینا رسیده * اذا السماء
قطرت هویدا اگر دید * چون از زخمی بقرابه شراب
زرد روان گشته * والشمس تجری بمستقر لها بخاطر گذاشته
* چشم صراحی بر دست می فروش که بپای خمچه اش
می رساند * و گوش پیاله بر آواز باده نوش که
بشربه اش می خواند * عطسهٔ شیشه را انشاء صدای
سلسبیل * وصیحه بطک مژده ندای جبرئیل * سبوی *
پیاسا قی امشب بمی خانه بین * چراغان مینا و پیمانه بین *
سپهر بست این کاخ فرخنده پی * بر و چشن مرتب ز خمهای

می * بود باده خور شیدامن آسمانی * قدحهای نورانیش اختران * چه باده صفابخش صحن چمن * طراوت فروزا یلاغ سخن * فند پرده عیب و زپای خم * که سازنده او هوای بر لای خم * مغنی بیا سیر می خانه کن * شراب غرور به پیمانه کن * درو بحری گرد کند سازو دو * شود از ترنم فروزی چو عود * بود زین مقام پر از اهتزاز * چو کشکول غنچک قدح نغمه ساز * زبس خاکش از رو دمی کشته تر * محل صوت رو شده از بام و در * بکل چینی نغمه گر دو دو ماه * که بر چار دیوار او پنجگاه * شد از فیض می خانه صحرا و شهر * مقام بساط طربهای دهر * محال نتوان دید که خامه تعریفش صدای رو و نگردد * و بکوچه نتوان رسید که نامه توصیفش آواز دف نه پذیرد * بمقتضای کل مقام مقال گوشه نیست که قوال پرکار خالی ماند * و شعبه خوان صوت عمل بست را به نامند آواز کی نرساند * روزی نرود که مطربان ترانه بمعاینش نفرستند * و شبی نیاید که مغنیان ترنمی با متقبالش روان نکنند * از زر شناه

آواز کل نغمه بمقام دست‌تشدن رسیده * واز پرده عبا زطرح زخمه سبز آهنگ نمایش کرده یده * عود را طربهای نغمه اگر بآب نمی انداخت * پایش از گرمی هنگامه بغرو میکداخت * قانون در صفحه طرب بمسطر سازی کف کشوده * واز قلم مضراب در تحریر صورت ید بیضا نموده * طنبور اگر سر بند خود بدست مطرب نمی داد * و ترانه را زدولش از پرده نمی افتاد * ششترغو هرچند بسرکشی مضراب زمام خود کسیخت * از مقام حجاز نواز بهیچ راه نمی توانست گریخت * دوتار که از لب کشاد یکتا زخبر ندارد * قول ان مع العسر یسرا چون بزبان آورد * موسیقار قطار چاره زنی را نفع نکذاشته * تاب آن کاریزا ز کشت نغمه حاصل برداشته * چنگ کوزپشت اگر کج نهادنمی بود * به تعظیم زخمه مطرب قامت راست می نمود * نای در ین مقام است که لب بر لب مغنی گذارد * و بند انگشت خشک شده بوسه تر شمارد * غیچک بزرگ و کوچک

فوج غم را قتل ساخت * و از تیر افکنی کمانش دو خانه را
یکبار باخت * رباب از ضعف تن سر بزانوی مطرب
نهاد * و از بی مغزی استخوان مضراب به سینش
افتاده * ارغنون که بصوتش روح فلاطون تازه است *
در علم تهی داشتن صندوق پر آوازه است * رود ساز
برگ فنون آهنگ بیکدیگر آمیخت * و از آب
خشک بند صدای تر و تازگی انگیخت * دف چنبر چرقد
سفره چرمین در میان گسترده * و بر کنارش غذای
بغیر طپانچه نخورده * خنبره بسکه رغبت شراب مرود
داشت * پیش ساقش بیکدست دو کدو کنه است *
صندل با آتش ذوق غلغل جوشید * و صداهای خامش
به پختگی رسید * تال که تن بسر و دو پیمائی داده است *
در مقام نشاط افزائی باده است * مثنوی * طغانشه
نشاه بر سر تخت جام * کند کامرانی چه صبح و چه شام * برآید
بدین تخت پر آب و تاب * نهد بر سر خویش تاج حباب *
چرا شاه جنس نخواهد کسی * که دارد سپاه طرا و سے

بی* زگل کشته کرسی نشین ایاغ * که می سوزد از عشق پا و لاله داغ * چو انگور را این باده ریزد بخاک * کشاید بهر چیدنش دست تاک * مصفا شرابی که بی کذب و لاف * بود در دروشنیه از صاف صاف * شرابی که از نگهتش انجمن * گل عمر خوشی افگند بر چمن * حبابش چو بر هم خورد از شمال * طرب زیر افغان شود هم چو بال * به بیتی بجامم را بکام این شراب * ندیدی اگر بدر را آفتاب * بدر از مشابهت رویش بشرف پرستش رسیده * و هلال از مناسبت ابرویش سعادت انگشت نمای دیده * تا هوا دز لفش بیاض گردن بیابد * رمز تولج اللیل فی النهار از ابهام بر نیاید * و تا درستی چهره اش بنازکی خط نهفت * کنایه تولج النهار فی اللیل و ضبحی نه پذیرفت * در انجمن وصالش چراغ مهتاب بی پروانگی راه ندارد * در چمن تماشش گل آفتاب بی عندلیبی پا نگذارد * و خبر زکه پسر یعقوب را به نظر دریاو زده * بشوق دیدنش از وریچه قدح طرب بر آورده * شاهد گل آرزو صدهم مجلس

بودن* ندیم بلبلان هوسناک مصاحبت نمودن* نگاهین
پاسنگ شوخی نگاه* راست مرکی تابع کج کلاه*
نزاکت شاه زاد سخن* ملاحت نمک پرورده دهن*
نخست بودن چشم مستانه باز کردن در میخانه* ماه نو ابرو
با آفتاب هم زانو* کاکل عنبرین شمامه دست چین* مسبوی*
گلستان غنچه از باغ رویش* چمن برگی زنخدانستان
مویش* قدح در دست او از لاله کاری* بود سرشتن
جوی نوبهاری* شراب از پرتو آن ماه پاره* کند هر قطره
خود را ستاره* نگاهش تیر روی ترکش باز* خدنگ
غمزه اش در عین انداز* کند یاقوت بهر یکتا حی*
با پیش لعل میگونش غلامی* بدقت بندی سودای آنکل*
طناب از طره خود بافت سنبل* چو وصفش راقم بر صفحه
بنوشت* سخن از نقطه تخم نازکی کشت* با تعریف
معنی هم زخانه* توان کاریز شد بر روی نامه* معمار خلقت
خاک وجودش را بآب چشمه نور سرشت* و کاتب
قسمت خط ناصیه اش را بکلک مژه حور نوشت* اگر

نقاش صنع سفید آب لعلی از گوهر یاقوت بکار می
برد *خامه ایجاد در چهره کشائی او برنگ لائق بر می
خورد * هوای گل رویش نمایکی است در دست
پر افشانی عندلیبان * و فضای سنبل مویش میراث
در کف با کلشائی فاختگان * واللیل اذا یغشی سوگند است
بشب زلف معنبرش * والنهار اذا تجلی قسمی است
بروز چهره منورش * پردگی سرودی که از دو دود رخ
پوشیده * بمقام دمسازی او بی حجابانه دویده * گل
برگ لب آهنگ بلبلان کشادن * مغنی سرود بیاد
دستان دادن * نسیمی که به چمن رخسارش در آید * از
عهد شناسی خرمی کی بر آید * بشوخی آن خوش آواز ادا
* به تماشاین دل و جان فدا * از مشاهده کار خرام
هوش تمام * کاکل مشکین سراسر کرد چین * از خال
هلال تا ابرو * تفاوت نه یک سرمو * بسوی *
بعشق آن بت مرغوله پرداز * زهر تار دست چاکی در
دل طناز * لبتام غنچه کیر و خار مضراب * کند چون رود

زادہم سازئی آب * زرنگین نغمہائی ول خراشی * نی از لعلش کند یاقوت پاشی * اگر مشت خسی با عذوف او * گل خورشید گرددا از کف او * بیاد بلبل خانش زہرہ * شدہ تسبیح تار چنگ زہرہ * خط سبزش بہ ریحان داد تعلیم * کہ نگذارد رقم از دامن جیم * شقایق بی خطا از کف باغ * بود مجموعہ از آتش راغ * گل رویش ازان دو رنگ ماہ است * کہ رایت نور بزم صبح گاہ است * بسم اللہ الرحمن الرحیم سیمین ورقی تا نہیم و اوند * وانز ذالہ دوات عنبر نیم داوند * در باغ سخن برای زیب مشکناک * کلہ ستہ مدح شاہ دیہیم داوند * یعنی اورنگ نشین ممالک شریعت پروری * دیہیم نگزین اقلیم طریقت گستری * صف آرای لشکر اسلام رایت * و مقہور نمائی فوج کفر حمایت * قہرمان کشور خداشناسی * و حکم دان دیارحق آشناسی * داور فلک ستان و خدیو چرخ پاسبان * قمر احتشام عطارد و نظام * ناہید نشاط خورشید

باط* بهرام صولت برجیس دولت* کیوان کلاه مهرش تختگاه* سوی* شاه عالم گیر زیب تخت گراوج شرف* سایه اش را آفتاب آرایش افسر کند* بهر دربار جلالش فیلبان روزگار* فیل گردون را ز سد از شفق زیور کند* تا ز چشم بد نه پاید رخش اقبالش گزند* آسمان فکر سپند از دانه اختر کند* چون بازد مهر آلی از بهرام و مهماه چرخ* فرش درگاهش را ز صبح عافیت مرمر کند* تا بمی آرد عطارد فرد مهر و ماه را* منشی رای منیرش کی قلم را تر کند* بسکه می سازد عبیر دولتش مهر و قدرش* می تواند طفل شبنم را مایک عنبر کند* در صفت زان جامع ده عقل میکرود رقم* جای آن دارد که هر یک را خرد از بر کند* در بخشش لاولی کفی نه کشوده* که دریا را از مرجان چهره خراشی سرخ نگردد* و در ریزش جواهر دستی نیاورده* که معادن را از فیروزه پشت کوبی کبود نشود* و از ترس دلیری عطایش از بهره بموجب الذاتی لا یزال است

جبلیش زوال نپذیرد * چون نشان ورکوهر اقبالی
نصیحت یادر نگیرد * در ایوان بخشش چون از وقوع
صورت لا یجتناب زرپاشی بی آفراختن دو دست
برطاق یاند کذاشت * نقره صبح اکر لیاقت سکه
عطایش باخود می دید * از میان خزانخانه گیتی خویش را
بکناری نمی کشید * چون گردون بدرگاه کج راه نمیرود
خود را هم مکتب یک مکتب هم مکتبان او نتواند
شمرد * سوی * روز یکه شد از پر و گیانش
ناهید * ظاهر نشده پره قفل قدرش میعید * خورشید
چو کشت از شرف خازن او * وادش زخط شعاع
یکدسته کلید * درپای ایوان رفعتش رعد بادیست زخم
خون چکان برق تن * و در سرایوان حشمتش ابر داد
خواهیست * پلاس سیاه باران در گردن * باشاره
نسیم معدلتش خار ناخن از کابن بال تدرو و در
نشین * و بایمای ادیب مرحمتش لوح صبیه باز از ابجد
دفاتر هوا الف گزین * اکر بحسب الهر من الایمان *

مانع باغبان حراستش نمی بود * گربه بیداد از کمین گاه
طایران باغ اخراج می نمود * در ایام انجابتش وحشیان
فساد اندیشه را آلات سیاست از تن میدرید * در
زمان امن نشانش کوهیان فساد پیشه را دولت
انتقام از بدن میبردید * باج گزاری گیاه آهو را از خط
پشت گرفتاری کننده روداده * بخطا جستن بطرف ماه
پلنگ از حلقه زاغ بزنجیر خانه افتاده * روزی که گلگشت
صحرا می نماید * هر گیاهی را ازین سخن بزبان می آید *
* مثنوی * از عدل چو گرگ میش رخنه شده * در
دشت غزار بنه های پاره شده * بازوی شکفته شیر
خوابیده به پشت * آهو بچه را نایب کهواره شده *
چون شیر فولاد قبضت که از کاخ بناخم جوبر نعره می آرد *
در بازنگاه رخش راهین شمس برکاهی جوهر خدمت
ندارد * در طویله سمند اجلالش ابلق سپهر بگرگابه هلال *
و بر زمین توسن اقبالش نهال گیتی دو خوابه ماه و
مثال * سوار نهایت که یکه تاز آفتاب از سایه اش میگریزد

دلیر نیست که بهادر مریخ از بیم با او نمی ستیزد *
و آسمان پیکر تکی سپرش محیط آفاق گردیده * و کهکشان
بیک جهی تیغش از شرق بغرب رسیده * حلقهٔ کمندش
با دایرهٔ افق هم وسعت است * و چوب سنانش
با خط استوا هم استقامت * کمانش دو عالم را
یکگوشه خانه چاه شمرده * و تیرش شش جهت را بیجا زیر
نشان واری سپرده * اگر زه بانش در مقام
جدید بلند صدای نه نمودی * قول وفیه بأس شدید الکوش زد
مخالف نبودی * خنجرش را دسته ظاء ظفر بی تلاش * و
زرهش را دامن های فتح بی پرکاش * سنوی * رخش
بسوی آهوی چون سبیز شده * سرخیل نجوم دست
آمیز شده * گردید از کهکشان گنبد چرخ * روزیکه تفنک
او صدا خیز شده * چون بحسب علموا ابناءکم الرمی نشانه ار
تربیت کردیده * علم تیر اندازی را از صغیر سن بقصد جهاد
اکبر ورزیده * و در قاج زنی کمان باب تازکی زورش چشم
زهگیر لبریز * و در تیر افکنی انسان با آتش آمدی گندش

نی پر خانہ دو دخیز * عقاب تیرش چون شاخ کمان بوسہ دل عدو سر کشید * بر سر خواب پیکان را بہ جہت نثار دریای خود ریختہ دید * صید یک از پیکان خدنگش زخم بردارد * زہر بار را مرہم راحت شمارد * دقیقہ گیری بمرغ ہوا بستہ * پرندہ از کمانش غیر تیر نجستہ * اگر چستی بال مدد رو بگرا ومی رسید بدل نزدیک او دور بود * والا در قربان شدن آن کوتاہی نمی نمود * پی کمانش از نیلہ گاو سپہر است * و شاخ زہ گیرش از رود آہوی مہر * چون کف بسرعت تیر اندازی کشودہ * تیر آخر بر تیر اول سبقت نمودہ * بسوی * آن چاشنی کمان آن صاف خدنگ * سیر آب حلاوت است پیکان دہ رنگ * برگوشہ چو یک نی از ترکش آزرد * شد نیشکر از مہر گیاہش صد رنگ * ہرگاہ حضرت صاحب قرانی بفریاد فضایل زبان کشاد * بموجب الولد سر لابیہ داد و جامعیت و کمالات داد * حلیم بوعلی کہ از دولت مقاصد سفا بر مسند افادہ می نشست *

اگر قانون اشارات در نمیدید کمر باستفاده می بست
* و بنای العالم امین الله که صورتش بمعنی رسیده *
خیاط علم بزل بر قامت والای او بریده * بند قبای شجرش
سبزهٔ ایست از گلستان تجرید * و تکمهٔ پیراهن کالبدش
غنچهٔ ایست از بوستان تفرید * دلالتش راه از خود
سفر کردن پیدای گم شدگی * و بی هدایتش منزل بحق
وصال کشتن دور شده نزدیکی * شخصی که در چله داری فکر
بشراب فیض علم اندوخته * قواعد ارشاد را مریدانه از مدرس
قال آموخته * اگر متن مطالع آفتاب بشرف شرح او می
رسید * حاشیه افق بدولت وضوح آن ابهام نمی دید *
رباعی * گر قطب شمالی همه جائی گردد * در طوف کلاه او
هوائی گردد * زینسان که بسر پرستیش اوج گرفت *
جا دارد و اگر فلک بجائی گردد * چون حدیث علیکم بحسن
الخط را بکتابم رعایت نموده * از برای قطعه نویسی
کف مشقی بورق آفتاب کشوده * نو خطی که عمر در
یاد زیر جد فلک پرداخته است * در پیش مکتبش

چون قلم سر خود بزیر انداخته * ورق نسرین هر چند بمهر
شبنم وار گردیده * از قلم نرگس نژادش سرزنش
ناهمواری کشیده * ته و بالا شده قلمش بعکس دوران
آسایش گیرد * زیر و زبر شته رقمش بخلاف آسمان
دامن پذیرد * دوات سیاهیش معدن نیلمی است بی
عیاره برون * و حقه سرخیش کان یاقوتی است بی جرمش
درون * چین خامه اش چو پرکار با خط مهری دارد * چه
عجب اگر برای نقطه پای دارو دایره گذارد * خامه
زبردست طالعش چون رقم را در جلوگاه دیده ورق برای
نشست * حرفش کرسی از زیر خط آفتاب رخان
کشیده خوشه گشت * تحریرش دورو کرده دامن ناخن گل
* نخل باغ تقریرش پر آبش دیده اره بال بلبل *
* رباعی * چون خامه وحدیث پیما شده است * مجموعه وه نشاط
و لها شده است * از مین کشاکش کفش نا واسطه *
در هر قلمی بند گره وا شده است * چون شعله نجی
سپهر در شام بارگاهش کمر بخدمت بسته * صبح را بسته

مشعل زرین آفتاب پیوسته * اگر شعله آینه منظور
نظر نمی بود * سکندر والا دکاه بکوره سازی آینه کیف
نمی کشود * از لب روافش بیان فان الجنة هي الماوي
صورت بسته * واز ابروی طاقش ایا یی لم ایخلق مثلها
فی البلاد موقوف پیوسته * شمسه بودن رفیعش بذرجه
روشن نیفتاده * که آفتاب خودرا تاریک نشسته زده
* وکتابه حجره و سقفش مرتبه طول رقم نداده *
که عطارد بعرض آن نماید * بذوق فالی شفق طراوت سوزنی
کهکشان پنجه ثوابت و سیاره ساخته * وشوق بند سحاب
لطافت نگاه تکیه آسمان بعلاقه مهر و ماه پرداخته * از
کلاوزی سبد کیوان سیاپیسش چشم خانه باغ ارم
کردیده * واز نقش فیروزی پرده ناهید لقادر آوازه *
وصورت بلبان رنگین کزیده * مثنوی * نکشوده
باین پرده جو جنت در عیب * بسته بر نقش چمن
مشرق جیب * کل کرده بروی کارش از کلک قضا *
هر نقش که بود در ویش مرده غیب * در سرا

بستانی که دوران بساط عیش او گسترده است *
نوبهار خویش را از جملهٔ خزیسیان کسیه شمرده است *
و بها قهقهای قدح صهبائی گل سوری قلقل انگیخته * و مطرب
نوا خوانی چغانه سنبل در آویخته * اگر می و حدت
با ساز چنگ آمدنش عهد می بست * صوت سفی اسم
شرابا طنبور ابتمام می پیوست * از دو پیالبش بط
شراب مرغابی بحر هم پرواز * و از حوصله داریش خم
سحاب با ترشح سبو هم انداز * یک فرکی نقاش میوه
درخت طور منظور اعتبار * و بهم سکی کبابش مائده
خوان تجلی ملحوظ افتخار * بزور باده خرمی شیشها بالیدگی سرو
یافته * و بجوش نغمه شگفتگی سازها برقص طاوس شتافته *
صفحه شش جهت منقش برنگینی صدای مطربان *
هفت فلک مقرنس بطراحی صوت مغنیان نغمه
سرایان * چون لب با آهنگ زمزمه گشوده آمد * این
ترانه را بزبان خطاب ترنم نموده آمد * بیت * ای ذهی
به پیش روی تو سوخته شدی * دوران زنی مقام زهی

دوخت شدی * از نغمه شناسی اوستادها دایم آبه سبق این
علم رو نموده * که در تحصیل مراتب سرود هر یک قیاس غور بینش
عهده نتوانند بود * عود از کرم خوانی سبق آهنگش در
مکتب مقامات انداخته * و دو از مردم زبانی درس آب
در لوح فقرات روان ساخته * نای از بهر نغمه سازی
بالفت دمادم دم است * و قانون بر تخته سرود نوازی
سبق صدا رسانده * طنبوری باده پرده ها را نجاطر
سپرده * رباب الفبه تارها را قطعی سپارد * و دف
تتمه جلاجل را بی سعی شنیده * و چنگ قواعد مضراب
را بی قصد فهمیده * غیچک از کشکول سیاه نخواند که
بشرح راست آید * موسیقار از بسی فصل مقدمه
سر آید که بقول در آید * ارغنون صندوق علم سرود
را بی قفل گذاشته * و خم نظ القیه اصول کردن سر پائین
داشته * صدا در تسلسل غرایم چون نخواهد * که عمل
تسخیر طرب سازی صید اند * در مقام علم نشاط پیمائی نال *
وقوف مجلس داری اندوه محال * رباعی * طغرا بمرید

فیض آن خسرو دین * پاکشو و سحرگاه کعف اخلاق
گزین * زان پیش که آید بایش حرف دعا * آمد
بزبان استجابت آمین * نگاه بعز و بهن معنی عجایبی * و چهره
کشائی شاهد لاریبی * بسم الله الرحمن الرحیم * کاسه
فروغ این زمین فکر چون گلشن تذکره چید صحب کردید *
غنچه خطاب تذکرا لاحباب بر شگفتان رسید * مثنوی *
طغرا تاکی تیغ زبان تیز کنی * در وصف شهان
سخن جلوه ریزان کنی * آن به که بجای خفتگان دم
صبح * توصیف دو ازده سحرخیز کنی * پیر بقعه پاک
باطنی شیخ محمد علی بابی به نسیم قباعش سرخ و زرد
خابو او خار پست گزین * و به شمیم ریاضش تر و خشک
سنبله سنبل گوه سارش بن * زال چرخ هر چند رشته
شعاعی آفتاب را تافته * قابل بخیه دوزی خرقه اش
نیافته * چوب دعایش صندل دردسر گمراهی است
* مثنوی * از روز ازل کشته طلبکار خدا * نشناخته
دری بغیر دل یار خدا * از گوهر ذات او تمیز دهر کز *

چون دانهٔ تسبیح بجز کار خدا * نکته سنج مراتب عرفان بندگان مرزا امرخان * در دایرهٔ خدا طلبی به نقطه ذات می تواند پی برد * در صفحه اسرار جوئی بحرفهای نیکوی می تواند برخورد * در آسمان اهلیتش حضیض را پهلو نشینی اوج سپهر * و در سپهر آدمیتش تحت را پایه همتایی بافوق برابر * در جوی قلمش آب زندگی میرود * و بر سبزهٔ رقمش رنگ حیات میدود * مثنوی * مینای کلامش چو گیرد قلقل * دروش بدهد سامعه را نشاه مل * بر صفحه آواز نویسد بلبل * از خامه مشکبار با آب زرگل * خویشتن مصحفان هم دانی حکیم محمد ضیا خراسانی * طفل خامه اش در مربع نشینی نقطه امتحان زیبنده * و مدار نامه اش در دانه چینی حرفهای آیات خوش اینده * از سیه چشمی دانشش چشم فلاطونی دلنشین بادهٔ تحقیق * و از رنگی مدادش سیاه مستی خاطر سخنوار تدقیق * حکایت کهنه بملاقات زبانش تازه است * و ابیات پست با آشنائی بیانش بلند آوازه * مثنوی * شاد است

همیشه خاطرش از ره دین * یکدم نشود ز کار دنیا غمگین *
با او همه کاینات اگر عکس افتد * چو آینه هر کز نزند چین
بچین * دانای رموز حادث قدیم حضرت شیخ عبدالکریم
در بابیکه عروس مضمون پردگیان ابهام نشسته *
دردو لخت مصرع بر شاهد ادراکش بسته * خامه
فطرتش سر نوشتن طومار صبح فرو نمی آرد * و نامه
همتش چشم بر خط شعاعی آفتاب ندارد * ساز نکلمش
کوک قانون شریعت * و صدای لهجه اش سوای مقامات
طریقت * قطعه * آید با بنش سخن زکام دل فقیر * ازانکه
از تکلمش مخضال فقیر * نعلین بخروش در خلوت زار *
نقش قدمش دریچه منزل فقیر * قاطع نیک راه
درویش عبد الله بمقراض لاریشه نهال تعلق را بریده *
و چون تشدید الله از شاخ سار تجرد گل چیده * مقراضش
اگر بریدن خط دلبران کمر می بست * قطع حسن
و لنخواه ترا ازین بر کسی نمی نشست * هر که با غنچه
کاغذیش را دیده * منت گلشن از باغبان نه کشیده *

غزل * گاهی کرونش بخط پردلی پروازد * الفاظ برپرده
اش بخودمی نازد * اقبد چو حوای خورده کاری بسرش *
از برگ گل با غنچه می سازد * تازگی بخش مراسم قاضی
محمد قاسم از خوشه رفعتش زال چرخ را سنبله
در دامن * و از اهتمام دهقان حشمتش پیر گردون را
نورد خرمن * باشنائی حرف ملایمش زبان از درست
گوئی بایکار * و بهر فزای وصف الفتش سخن با کام
خوشش هم خار * در جائیکه نسیم غرورش وزیرده *
سبزه از طرف ریشه قد کشیده * سوزی *
داغ است عطار واز سخن دانی او * خورشید کباب
از دل نورانی او * ابروی هلال تاقیامت نرسید *
در باب شگفتگی به پیشانی او * مقتدای سخن
پناهی حضرت میر الهی قصایدش آینه زار شاهدان
معانی * و غزلهایش جویبار طبعان روانی * خامه اش
بر نسب خامه قلم نرگس خط کشیده * و لیله دواتش
از بهر تکی ریحان بر خود پیچیده * مداد رقمش از سیاهی

زلف سنبل است * و هر سخنش از سرخی رخسار گل * قطعه * هنگامه طراز بلبلان سخن است * باریکی حرفش رگ جان سخن است * هر کلمه نطق او بخود داند * آیا به گفته اش روان سخن است * نغمه پرداز یکدلی حافظ بزرگ علی ترانه معرفت را از مصنف بهتر می خواند * و زمزمه حقیقت را از مولف بیشتر می شنواند * از نهایت موافق در نغمه سازی بسرود مخالف سری ندارد * و از غایت متابعت در خواندن حجازی آهنگ عراقی نمی گذارد * و در دایره انجام هم طراز میگردد * در مقام استعداد هم نوع میر قصد * رباعی * که قوت دل از کاسه طنبور دهد * که ظلمت دیده را از خط نور دهد * الفاظ انا الحق که بود نامربوط * مربوط کند بدست منصور دهد * کلیم طور سخندانی ملا ابو طالب همدانی * در میدان اعجاز تقریر اژدهای قلمش باد و ات سحر بیابان در فتاده * در مصر ید بیضای تحریر نیل رقمش بطرف منکران کوچه داده * اگر بتعریف بیتش زبان کشایم

لهر به قالب قصیده باید بست * و اگر توصیف غزلش
برخیزم به ترتیب دیوانی باید نشست * چراغیکه
از شعلهٔ طبعش افروزد * آسمانش کرد یاد را لب روزد
* رباعی * گل دفتر خود ندیده باب سخنش * در میکده
بهرین شراب سخنش * هرگز نشود بصاب کردن محتاج
* بابل برد نام جواب سخنش * زبدهٔ اهل صلاح محمد صالح
جراح اگر زخم گل رفو پذیر می بود * نسیم به بخیه کاری او
رجوع می نمود * اگر داغ لاله قابلیت مرهم میداشت *
صبا هر علاج پیش او میگذاشت * میل غفلت زدائی
اگر در چشم حباب باده کرد اند * از سبکی به پرده غیابیه
اش سبب نرساند * حقه جراحیش لبریز مرهم سازش است
* و نشتر فصادیش سرشار آب نوازش * رباعی *
گر به چمن در دکان بگشاید * صد عقدهٔ شاخ ارغوان بگشاید *
چون غنچه کند مداوی گلشت خویش * در وصف سرائیش
زبان بگشاید * عارف بی قال و قیل خدام شیخ اسمعیل
گلزار سخنش از آب چارجوی رباعی تر و تازه * و سحاب

قابس دربازش معنی سبحانی باشد آوازه * اگر بطرح قصیده و غزل می پرداخت * دریک قطعه زمین سخن صد بیت می ساخت * ـــ هر گه بدو مصرع یک بیتش گفتن می خورد * در چار باغ هستی نام ترو تازگی نمی برد * رباعی *
چون ساز دو بیت گفتن آورد بدست * صد نغمه بچار تار مصرع پیوست * استاده نشد صوت رباعی بدو پا * تا نقش ترنم بمربع ننشست * مجموعه قوت و پردلی پهلوان شیرعلی وردرس خانه فقر دیو نفس را خاک لیها دارد * و در میدان کشتی صبر هیچ پهلوانی بر زمین نیفتاده * پیشیبان این فن تلاش پس خزی او میکنند * نطع پوشان این عالم لنگ کمرا ثرامی خواهند * کشتیش کرفضا و قدر است * در دستش آسمان سر زیر و پا زبر * رباعی *
کرسایهٔ دستش مدد خاک شود * از زور زمین شاخ بغم پاک شود * درهم شکند بقوت بازویش * زنجیر کباده گرز افلاک شود * بسم الله الرحمن الرحیم * کریه قلم خطاب این رقم دردناک طغرا است * که از ماتم

افروزی باعث نوحه شاه و گداست * چو بدرستن خلق
نشان به تیر اجل * چشمک زده بر حیات رهگیر اجل
* نامید زگفت چرخ سپرد از تیغ کس * کرده چو قلم
بقتال شمشیر اجل * روزیکه اگر ساز نهال یعنی همایون
پرشگال بساز کردن فوج گلها ارتکاب داشت *
و دلیر رقم سرکشی بجهت لشکر نویسی قلم
زمردین بر فیروزه را افشان میگذاشت * یکتا ز نسیم
شمیدان چمن تاخته از سبزه باین عرض داشت زبان
بگشاده * که نهال باغ جهانگیری در کنار آب جمنه سیر
کرد بر شهادت از پا فتاده * بشنیدن این واقعه خزان
تا بر فوج خورمی را شکسته دلی رو نموده * که سوار
پیاده اش بر در دست گرفتن سلاح شگفتگی قادر توانند
بود * رعشه کدورت سپهر را از دوش کل زمین
انداخت * و لرزه کلفت دسته را پهلوی سوسن نحاک
یکی ساخت * سبزه شمشیر از غلاف زنگاری بر آوردن
دشوار گردید * و زبان را نیزه از زمین لشکرگاه برداشتن

بصعوبت کشید * نافرمان بسبب ارتکاب غم از
تبرزین وجود دست داشت * وجعفری بجهت اشتغال
الم رونق هستی را از کف گذاشت * غنچه ورین
هنگامه عزا بکلاه خود شگفتگی و سهر ندارد * و ریحان دراین
ایام ماتم بخوشی و خورمی دلی نگذارد * و شقایق چار آینه
داغ را چون عکس نشاط بر خود حرام شمرد * وگلنار زده
شبنم را پرتو انبساط مطلق نام نبرد * ابشار گلستان
ترکش موج در کمان شاخ جوی کج براست کردن نشان
واری گریه پرداخت * فواره بسان دمع عام شده دا
از بهم بر دغم خود پاشیده * و درانداز کاه کمند ترشح خود را
بنجبال اشک ریزان رسانیده * حوض باغ چلقد آب را
از تن بر آورده عریانی پذیرفت * و چون سایه لوای
درختان از کدورت بروی زمین خفت * نهر چمن گریبان
جوش عسگین خود را سبک خاک کرد * بطریق شتران
سیلاب از بی طاقتی بنالا بر آورد * بمثل از چاک زدن
سینه سراپا خویش را تار تار یافت * لاجرم در تعزیه خانه

چمن، لطف موسیقایان را شتافت * تاج خروس اعتقاد
قزلباشی شاه چمن در کنار نهاد * و در میان فوج خود می
از غم به بریدن مثال تاج کلف کشاد * و گل جیغه
دار درین ماتم جیغه از دستار بر داشت * و بلبل
نافه‌دار درین عزا نافهٔ عنبرین را در کلاه نگذاشت *
شکوفه از عزا ریش سفید خود را کنده بدست باد
فغان داد * و بنفشه از قهر سنبل سیاه خویش را
بریده بر کف نسیم آه نهاد * گل کوزه درین تعزیت
از شبنم الماس بآب خود آمیخت * و گل زعفران درین
مصیبت از ژاله زهر بدامن خویش ریخت * لشکر بهار
سخن نامه را ابر بارانی سیاه‌پوش گردید * کار خموشان
این فوج کرنای رعد بفریاد رسید * بلبلان نقارهٔ فغان
را از نیل کدورت کبود ساخت * و فاختهٔ بغیر منقار را
بانگ دلخراش نواخت * نیشکر ساز و برگ تحابندی
کج کشتو * و طوطی بخواندن این مرثیه آواز بلند نمود *
* مثنوی * خبر از رزمگاه آید که شاه صف‌شکن

آخر * بسوی ملک عقبی چون خدنگی از کمان رفته * برنگ
چرخ از یک تیر داد صد ظفر داده * چو بر پیال فلک کرسی
بچنگ دشمنان رفته * نخورده هیچ گه خورشید تابان زخم
بر صورت * روایش از چه تیر آسمان چون خون چکان
رفته * چو افتاده ز پا آن شهسوار عرصهٔ مردی * بجز ور
گریه آب از دیده تیغ پردلان رفته * کمان در خانه خود
کرده ساز گریه و ماتم * بهر جانب فغان تعزیت از تیردان
رفته * بگریه گشت از چشم زره سیلاب خونباری *
ز چشم سخت چار آینه اشک بجریان رفته * درون
را باخته خود سراپا آهن از کلفت * خروش رمح فولادی
باوج کهکشان رفته * چرا زوبین نگردد از کدورت کهربا
گونه * که رنگ حلقه از اندوه هم چون زعفران رفته *
پروزه کنده از مرد کمان در قبضه گردون * چو باضه زخم
جنگ سوئی پی نشان رفته * شهادت سرخرو کرده
است چون گل سرخ روی را * از ان گلنار خونریزی
برنگ ارغوان رفته * باستقبال از گردون دویده

لشکر انجم * چو روح آن صف آرا از زمین بر آسمان
رفته * ز اشک فوج و سپاهی خون فتاده شور در بطحا *
که دارای سپاه حق پرستی از جهان رفته * پی تاریخ
قیاس یکه تاز خامه عاجز شد * نبودی گرد و کم گفتی
سپهدار از میان رفته * ابر در هوای عزا خانه آنقدر
گریست که سیلاب بر زمین گردید * و رعد در
فضا ماتم سرای آن قدر نالید که آواز بر آسمان پیچید
* برق از جهت مکان ماتم چون اشک بقطره زدن
پرداخت * تخت مرصع گلشن از تندباد زیر و زبر گردید *
و چتر زمرد نگارون از صرصر کدورت نیلگون شدن رسید
* درون چنار از غم برگ چراغ شقایق سوخت * بیرون
گلستان بان شمع لاله افروخت * عرعر شکستی شاخسار
حیات خود تن داد * و صنوبر بر سستی ریشه زندگی خویش
دل نهاد * سرو از گرانی باندوه قدمی نتواند برداشت *
و تاک از خوردن پیچ ملال گاهی نتواند گذاشت * شمشاد
در این ماتم بناخن برگ رخسار می کند * وارغوان در

عزا به پنجهٔ کل طپانچه بر رو می زند * به مجبون با نصب کشتی عضبا از محبت بدن گذشت * و سفید از از غم سبرا پا سرخ و سیاه گشت * رباعی * چون باغ عزا خانهٔ ماتم شد * از گریه سرو و کل زمین برهم شد * شادی زخر وشن طایران نیز گریخت * غم را از هجوم اشکها محکم شد * زاغ لباس تمامی پوشید که تواند از روشن اندا خت * و کلاغ پوشاک عزا نگزید که تواند با فکر تن پرداخت * بلبلان از کثرت نالهٔ خویش فغان لب را نشنید * و فاخته از هجوم اشک دیدگریه خود سرو را ندید * طوطی چمن ان تن بزیر غم داد که رنگ سبز پذیرفت * میناآن قدر دل با فیون ماتم نهاد که در سیاهی نهفت * سرخاب را آتشی بر تن ریخت که بآب دفع توان نمود * و طاوس را داغی بجان نیامیخت که بر هم خلاص تواند بود * مرغ آبی از ریختن اشک فراوان جا در بحر یافت * و کبک از انگیختن آه نمایان بکوه ها شتافت * تذرو صخجل که در ماتم از بال قبای مطلق بر بست * دراج منفعل که عزا

از پر جامهٔ زربفت گردید * هدهد برای خاک بسر کردن
از شانه دست بالا داشت * قمری بجهت گلو فشردن
از طوق بکف چماق گذاشت * سوی * زمین واقعه
گشت ساقی بزم آگاه * گردیدگان جام بدستش چو کیام *
مطرب چو خبردار شد از ماتم او * بر جا سرود از بس
سرزده آه * نوحه بزم نشینان بسکه آهنگ سرایت
یافت * ساز برگ نشاط بمقام عزاداری شتافت *
پیاله از حباب می بسینه کوبی خود دست گره نموده * و
ساغر از موج باده بچهره خراشی خویش دست کشوده
* ایاغ را آبی در چشم نگردیده که گرد آتش نخوانده *
و قدح را خونی از دیده نچکیده که مرجانش ندانند * صراحی از پایه
دستار خویش را بر زمین محفل انداخت * قرابه از
صافی گریبان خود پاره پاره ساخت * مینا آن قدر
اشک بارید که خمخانه اش را سیل برد * و سبو این
قدر بخاک غلطید * که از رقصهایش توان شمرد * بطاست
از گریه خویش را بمرغابی دریا سنجید * و کدو از نم اشک

خود را پابستهٔ گلهای صحرا دید * طنبور ز بجای ماندہ
سرود زلهر غم در کار ریخت * و رباب بعوض صاف
کردن نغمهٔ غم از پرده پیچیت * کمانچه بهدف شدن
تیر آه سر خویش بر آورد * و موسیقار به جهت
یوسف لب بزیر دندان در آورد * و چنگ بیشتر
از اهل عزا گیسوی خود پریشان ساخت * و عود
زیاده از ماتمیان بنالهٔ جان سوز پرداخت * قانون از
اندازه حذاقت بر سر پا کشید * و بربط از سوراخها بر آید
داغها بر سینه دید * نای هر چند بند خویش صدای نوحه
بر انگیخت * و دف این غزل سوزناک را بنغمان
آمیخت * مثنوی * در شب سحاب تیره پا واگریستم *
رعد فغان نموده بغوغا گریستم * گل کرد حرف قاتل شمع
در وحشت کشاکش [illegible] * [illegible] نرگس شهلا گریستم * در
فوت آن نهال گلستان [illegible] * [illegible] هر شکال بدعوا
[illegible] * بیرون
[illegible] دعالمی

خواب * با کوه کوه غم بدارا گریستم * یاد آمد از
مشکفسکی روزی الکشش * چون آبشار بر لب جوها
گریستم * زان بیشتر که جام برآمد فغان زلب * در بزمگاه
باده چو مینا گریستم * تا شهریار ملک دکن گریه سرکند *
بردرگهش گرسنه چه طغرا گریستم * بسم الله الرحمن الرحیم
این تازه رقعه چون بمظفر علی رسید گلدستهٔ معنی رنگین
پدید رقم دستگاه ظاهر شد که نشر فقیر بدست محمد رضا
افتاده و دست از رضای محمدیار داشته * بعمل خیانت
دست گشاده * از دست بردش چه نگارم * واز
دست اندازش چند چند شمارم * استعارهٔ انگشت
سبزه که مراد داده کیست که نشنیده * و تشبیه سبحهٔ
شبنم که بدست من فتاده کیست که ندیده * اگرچه بدست
و پای تحریر دستی از سخنوری میداشت سخن دست
بدست گشته مرا باین دستور از خودی انگاشت
* چون بندانگشت دلم بیقرار است که این دست
مردم را کسی منشی میداند چون گره شب خاطرم

جمع است که مردم این دست را اهری شاعر می خواند*
سخن یکدست را که چون خط دو دست جدا و در دست
از دوران بیدست چه زیان* وانهم دست در دوران
چه نقصان* انگشت نمایان خیانت که بدست اندازی
سخن کف کشاده اند* چون انگشتان دو دست درین کار
دست بسته یکسان نیفتاده اند* اگر بدست باری توفیق
بر ایشان دست انتقام انداخت* از چندین دست
قصاص هریک را بدستی حاجز باید ساخت* بعضی را چون
ابهام از دیگر طوق سنگین بگردن زند* جمع را چون خنصر از
خاتم بند گرانی بر تن نهد* طائفه را چو دست شکسته
بر چوب بستن روا ست* طبقه را چون پای بریده در
خون نشاندن بجاست* قومی را چون قبضه کرگ در بند
آهنی باید جا داد* گروهی را لفه دوات بسته بچاه باید
فرستاد* طایفه را چون دستگاه کاغذ پاره پاره باید
ساخت* جمعی را چون پسته قلم بند بند باید انداخت*
اگر دست این کناره کرد چون پهلو بمیان شان

نمیرسید * پهلوداراز چند دست قصاص بر کار جان
نمیکوید * من بدستگاه کر از تلافی دشمن فرزندگی
ندارم * بدستور حنا چگونه داغی بر دست شان گزارم *
سربکدستی کجاست که به تیغ سرشان از تن جدا سازد *
و به جهت انگشتهای خود ناخن بریده بخاک اندازد *
هزار داستان چمن از بیم این فرقه دست از سخن
باز داشته * و دستان زن گلشن از ترس این قوم سخن
بالا دست گذاشته * الحاصل دست دست این
دزدان است و سخنهای بالادست داده ایشان *
بسکه بخون زیری سخن هر جانه دست گشاده * جادوان
پیش اینها پشت دست بر زمین نهاده اند * ملک
سخن از دست این قوم مرتبه خراب گشت * که بقدر
گنبد دستی آبادیش بخاطر توان گذشت * وقتی شود
که چندین دست انگشت ندامت بگزند * و زمانی رسد
که چندین انگشت دست پشیمانی بخایند * امید که
چون انگشتوانه خیاط هزار سوراخ بدست شان

* برآید * وچون دو دست ببندند بر آرد زانگشتان هزاران * در آید
* غیب پرده از روی تحریر بخش دستور * مثنوی *
زمینهان * زطغرا برای مردم ایشان از دو دستی صد
زدند بدرا گر اگر * خطرا بود زدزد دزدی آرند و دوست گر
* از دست و پای طغرا * * بالله التوفیق بهذا المرام *

* تمت رسایل ملا طغرا *

خاتمهٔ نسخهٔ طغرا

بحمده و نصلیه اما بعد بر ضمایر خورشید نظایر اصحاب دانش
و عقل و خواطر بیضا مظاهر ارباب بینش و فضل مستتر
و محتجب نماند که رسایل ملا طغرا از رنگینی عبارتش نه بمرتبهٔ
شگفته تر که موسم بهاری کشمیر جنت نظیر را انفعال در
آتش اندازد و شادابی فقراتش نه بدرجهٔ خوش تر
که تر و تازگی گلستان ارم از ته دلها فراموش سازد چون
بالفعل رسایل مذکور بسبب تداول ایادی کسبان
از حد اختلاف عبارت و پریشانی مضمون بود و بسبب
تصرف جابجا کاتبان و ناظران ایام از مخدوشی و مشکوکی
تغیر مضمون می نمود خواطر احبای شایقین و قلوب آشنایان
عاشقین چار ناچار بر ان آورده که آن کواعب مجمع غرایب
و آن ابکار منبع عجایب اگر بحلیه صحت و آراستگی پیراسته
و بحلل عدم غلطی و پیراستگی آراسته جلوه افروز
کاشانهٔ منظر طالبان این فن و پیرایهٔ ظهور پیشگاه راغبان
زمن گردد والحق حقیه که آن عروس زیبا و خاتون رعنا مقبول.

نگاه خورد و بزرگ و منظور نظر هر کمتر و مهتر خواهد بود

بنابران اضعف النحاة بل لاشئ فی التحقیق عاصی پر معاصی

شیخ اثیر الدین احمد ساکن موضع پنبند و متعلقه ضلع

پرگنه آن رسایل مذکوره را از جابجا بهم کرده کاوش

تلاش نموده قریب ده نسخه بهم رسانیده بااستعانت نواظر

مولوی ریاض علی صاحب شارح گلستان شیخ سعدی و خصوصا از

نظر تصحیح بالترجیح جناب مولوی محمد نور و ز حسین المعروف

به سید جان بلگرامی متخلص به نوروز * با چاپ * کزین نگاه

او بی شبهه و شک * گشته غلطی هر ز طغرا ته حک * و خارهای

شکوک و خاشاک اشتباه وحشو زواید ازین چمنستان فردوس

نشان صاف گردیده و خلعت صحت و لباس بی خللی

و دقت بر قامت زیباش راست آمده بچهاپه خانه چهوا بازار

من محلات کلکته که بالتخصیص معموره فیما بین شراکتی من عاصی و

مولوی محمد فیض الله بقالب طبع در آوردم * غرض نقشیست

کزما یاد ماند * که هستی را نمی بینم بقای * مگر صاحب دلی روزی

به رحمت * کند در کار این مسکین دعائی * و تاریخ اتمامش من

تصنیف نوروز بیانگر امی بسمت سطور در آمده اینکه

* نظم *

* چیز ازرجا چه تحریر است *

* بی دلها عجیب تسخیر است *

* مرغ دل صر بردن می آرزو *

* طرفه کسر و دام تسخیر است *

* جلوه آن چو لعبتان فرنگ *

* نقش ارژنگ و چین تصویر است *

* شاهد آرزو بشره حاصل *

* بعد الحمد بیک تقدیر است *

* بسکه این نسخه منظر دلهاست *

* بهر تاریخ او چه تدبیر است *

* دیدی نوروز از زبان خوش *

* گفت هاتف بهار کشمیر است *

۱۲۴۴

ہجری

* غلط نامهٔ نسخهٔ طغرا *

صفحه	سطر	غلط	صحیح
۷	۱۶	شبنر	شبنم
۹	۹	گشته	گشت
۱۴	۳	مشرشار	سرشار
۲۳	۴	زیراست	دیرپاست
۲۵	۸	طا	طلا
۲۷	۱۶	وبریدشازان	و هربد سازان
۳۴	۱۴	چاشنی	چالش
۳۳	۶	باشراب	باشراب
۳۵	۱۴	بنیه ای	پیپه ای
۳۷	۱۹	معلوم	معلم
۳۸	۳	تسیم	نسیم
ایضا	۹	درگارگاه	درکارگاه
۳۹	۱	باغته	باغب
ایضا	۷	زب	زیب

صفحہ	سطر	غلط
۹۴	۵	ورالاکت
ایضاً	۹	شبتالر
۱۰۱	۱۶	خامرش
۱۰۸	۱	فروازی
۱۱۳	۴	بوده
۱۱۵	۵	کال رزی
۱۱۹	۳	قایم
۱۲۰	۱۱	خالیا
۱۲۱	۳	شیران
ایضاً	۱۴	کبری
۱۲۲	۱	کایی
۱۲۵	۸	ذیا
۱۲۶	۱۵	خالی ازدقط
۱۲۹	۶	ذرشن
۱۳۰	۹	برآب

صفحہ	سطر	غلط	صحیح
ایضاً	۹	زمیرواوش	زمیوارش
۱۳۷	۱۶	اگر	انگر
۱۳۸	۷	ستیای	سقای
ایضاً	۱۴	تماشائی	تماشای
ایضاً	۱۵	پای مسافت	طی مسافت
۱۴۰	۷	مدشتیاری	بدستیاری
۱۴۲	۱۵	دریار	دیار
۱۴۴	۱۰	پرنک	برگ
۱۴۳	۸	خمبازه	خمیازه
ایضاً	۱۳	شگستن	شکستن
۱۴۵	۱۶	تاک راار	تاک زار
۱۵۴	۱۱	پست	پست
۱۵۶	۹	از ین	زین
۱۵۷	۱۷	ستایش	ستایش
۱۶۶	۱۲	کر	شکر

صفحہ	سطر	غلط
۱۶۲	۱	ذک
ایضا	۷	تزاوس
۱۶۴	۱۳	عطار
ایضا	ایضا	ورالماک
ایضا	۱۴	افلاک
۱۶۵	۸	زبرجد
ایضا	۱۶	دارآتش
۱۶۶	۱	جر
۱۷۰	۳	پوسیدہ
۱۷۲	۲	مشتبات
ایضا	۹	اشادہ
۱۷۴	۴	ابیاد
۱۷۶	۱	شہر
۱۷۷	۱	عطار
۱۷۸	۱۶	بہر

صفحہ	سطر	غلط	صحیح
۱۸۰	۱۲	گمان	کمان
۱۸۴	۱۶	تسی	ستی
۱۸۳	۴	پلوست	پوس
ایضا	۹	پروازه	پرآوازه
ایضا	۱۴	آبیاری	آبیاریہا
۱۸۴	۸	سعدت	سعادت
۱۹۲	۳	سروہ	سروہ
۲۵۰	۱۵	لابیہ	لابیہ
ایضا	۱۶	سفا	شفا
۲۰۳	۹	اومی رشد	اومیز سید
۲۰۳	۱۲	اره	ارّهٔ
۲۰۵	۵	دیزان کنی	ا
ایضا	۱۵	مرخ وزد	ہ
۲۰۹	۱	جر	چ
۲۱۱	۳	جوای	۲۴

صفحہ	سطر	غلط	صحیح
ایضا	۸	وزیروہ	وزیدہ
۲۱۲	۱۵	مصر	مصرع
۲۱۳	۱۵	عیبداش نسب	عینیہ اش اسب
۲۱۶	۱۰	بم	ہم
۲۲۰	۱۳	آمادیش	آبادیش
ایضا	۱۶	خناط	خیاط

* باتمام رسید *